Printed by P. Knight, Baptist Mission Press, Calcutta.

Size.	Contents.	Per unit of 96 or 100 pages.
Demy octavo ..	Oriental text only	Rs. 0-12-0
	Text and translation, English notes, etc., mixed; or translation only	,, 1-0-0
Royal octavo ..	Oriental text only	,, 1-0-0
	Text and translation, English notes, etc., mixed; or translation only	,, 1-4-0
Quarto ..	Oriental text only	,, 2-0-0
	Text and translation, English notes, etc., mixed; or translation only	,, 2-8-0

There are some exceptions to this scale, which in each case will be indicated in the price lists. For the calculation of prices each part of a unit in excess of the 96 or 100 pages counts again as a full unit.

Single issues may be bought separately, but three years after the completion of a work no complete sets are broken for the sale of loose component parts.

Each issue bears, besides its issue number, a fascicle number indicating its place in the work and volume to which it belongs.

With the issue of this Notice all previous prices and price lists are cancelled.

CALCUTTA,
1*st January*, 1928.

The publications or information about them are obtainable from the Asiatic Society of Bengal, No. 1, Park Street, Calcutta, or from the Society's Agents :—

MESSRS. LUZAC & CO., 46, Great Russell Street, London, W.C.

M. PAUL GEUTHNER, 13, Rue Jacob, Paris, VIe.

BUCHHANDLUNG OTTO HARRASSOWITZ, 14, Querstrasse, Leipzig.

MESSRS. THACKER, SPINK & CO., 3, Esplanade, East, Calcutta.

Residents of Europe should order from the Agents.

When ordering direct from the Society the following rules should be observed :—

Orders should be addressed to the Asiatic Society of Bengal and not to any Official by name or title.

All Cheques, Money Orders, etc., should be made payable to the "Treasurer, Asiatic Society of Bengal."

Orders for books should be accompanied by a full name and address, legibly written, and should be sent on a separate sheet of paper containing no other communication.

In India books are supplied by V.-P.P.

شروع سال بیست و یکم جلوس میمنت مانوس

روز شنبه غرّهٔ جمادي الثاني سنه هزار و پنجاه و هفت آغاز سال بیست و یکم از جلوس میمنت مانوس پیرایهٔ مسرّت و شادماني بروزگار داده چون با روز عید گلابي موافق افتاده بود بنابر رعایت رسم این روز شاهزادهای والا قدر و امرای عظام آواني مرصّع و زرّین پر از گلاب در خور حالت و منزلت از نظر اشرف گزرانیدند - مراد کام صفوي بخدمت قور بیگي و طاهر خان ولد محمد اشرف پسر اسلام خان باضافهٔ منصب سرافرازي یافتند - بعرض مقدس رسید که لشکر اوزبکیه که در نبرد بلخ راه فرار پیموده آوارهٔ دشت ادبار گشته بودند اراده دارند که بدخشان رفته دستبردی نمایند - لاجرم شاهزاده محمد مراد بخش را پنجم ماه مذکور بمرحمت خلعت با نادري و دو اسپ از طویلهٔ خاصه با زین میناکار و طلا نوازش نموده بدانجانب رخصت فرمودند - لهراسپ خان را بمنصب سه هزاري ذات دو هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه و اسپ با زین نقره و هریک از شمس الدین ولد مختار خان و سید عالم و روح الله ولد یوسف محمد خان تاشکندي و نذر بیگ سلدوز و سید محمد[1] و قباد خان بعنایت اسپ سر بلند گشته همراه آن والا گهر رخصت گردیدند - و عبد الله ولد سعید خان بهادر ظفر جنگ که از جانب

[1] در نسخهٔ حیدر آباد امجد رقم شده *

پدر بنظم بهکرّمي پرداخت از اصل و اضافه بمنصب هزاري هزار سوار سرافراز گردید *

پانزدهم بادشاه فلک جاه بسیر خیابان و دوانیدن اسپان خاصه تشریف فرمودند - همین روز بمنزل شاه شجاع نزول اشرف ارزانی داشته از جمله پیشکش آن والا گهر سه لک و بیست هزار روپیه جواهر و مرصع آلات و فیل و اقمشه و دیگر ظرایف بنگاله گرفتند - خدیو کرم گستر بآن والا گهر سرپیچ یک قطعهٔ لعل و دو دانهٔ مروارید و قدری مرصع آلات بقیمت یک لک روپیه و اسپ عربي نژاد ظفر نام با زین میناکار و بهر دو پسر نیک اختر آن نیّر اوج خلافت سلطان زین الدین محمد و سلطان بلند اختر دو تسبیح مروارید و دو طرّهٔ مرصع مرحمت فرمودند - سیادت خان برادر اسلام خان بمنصب دوهزاري هفت صد سوار و افتخار خان بمنصب دو هزاري پانصد سوار و صوفي بهادر بمنصب هزاري هزار سوار سربلندي یافتند *

چون از واقعهٔ بلخ و بدخشان معلوم اشرف گشت که اوزبکان قصد ارادهٔ تاخت بدخشان نموده اند شاهزاده محمد مراد بخش حسب الحکم مقدّس از چاریکار مراجعت نموده استلام رکن و مقام کعبهٔ آمال و اماني بجا آوردند - حکم شد لهراسپ خان دویست اسپ بواسطهٔ احدیان و سرب و باروت بنور الحسن تهانه دار غوري رسانیده بر گردد - نوزدهم شاهزاده مراد بخش بعنایت خلعت و سرپیچ یک قطعهٔ زمرّد و دو دانهٔ مروارید و تفویض حراست کشمیر سرافرازي یافته رخصت آنصوب گردید *

بیست و یکم ببادشاهزادهٔ عالي مقدار محمد اورنگ زیب بهادر خلعت خاصه با نادري و چهار اسپ با زین طلا و بامیر الامرا خلعت و دو اسپ با زین طلا و بهر کدام از بهادر خان و رستم خان خلعت خاصه

با زین زرّین و بشاد خان خلعت و اسپ با زین مطلا از روی عنایت ارسال داشتند - و خدمت قلعداري کابل از تغیر شیورام کور بعهدهٔ شاد خان مقرر نموده حکم فرمودند که تا آمدن از میمنه ملتفت خان بحراست آن پردازد - و بیست و سوم سید هدایت الله قادري که پدرش سید احمد قادري در عهد حضرت جنت مکاني بصدارت کلّيِ هندوستان سرافرازي داشت بخدمت صدارت از انتقال برگزیدهٔ دودمان نجابت و اجلال سید جلال مرحوم مغفور و اضافهٔ پانصدي و دویست سوار فرق عزت بر افراخت - چون پرستار خاص اکبر آبادي محل را عارضهٔ طاري گردید و بمداوای تقرب خان صحت یافت از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري چار صد سوار بر نواختند *

پناه آوردن نذر محمد خان بآستان دولت نشان بارگاه خلافت و باز مرحمت فرمودن ملک بلخ و بدخشان از روی فضل و احسان بخان مذکور

چون از ذرّه تا خورشید و ماه تا ماهي بپرتو عدل و احسان خدیو زمین و زمان در موطن روح و راحت اند و ذات کامل صفات آن وسیلهٔ ارزاق کاینات پیوسته در حصول این مادّه مانند وجود حضرت واجب الوجود بالذات اقتضای عموم و شمول عطا مي کند و در باب احسان از فیض سحاب دست نیسان مثال عمّان نشان همواره در ایصال انواع مواهب بالطبع بهانه جو مي باشد مکنون خاطر ملکوت ناظر آن بود که بعون عنایت آلهي مملکت ماوراءالنهر از خس و خاشاک فتنه

کیشان پاک و صاف ساخته و بنظم و نسق آن دیار از قرار واقع پرداخته
از کمال عنایت و مهربانی و پایه شناسی و مرتبه دانی باز به نذر محمد
خان مرحمت فرمایند چنانچه از مضامین نامهای گرامی که بجانب خان
مذکور صورت ارسال یافته این معنی مستفاد میگردد - و لیکن چون خانرا
ادبار دریافته و دولت ازو رو برتافته بود بنابر بی طالعی و بی نصیبی
رو از قبلهٔ آمال گردانیده قدم در وادیِ ناکامی نهاد - و آشفته رائی و خام
طمعی که لازمهٔ تناول مغیرات است اضافهٔ علّت شده بمصلحت چندی
از نافرسودگان روزگار مرحله پیمای ایران شد - چون شجرهٔ املش درآن
سیر زمین بجز نا کامی بری نداد و تردد و تکاپوئی بی محاصل نفعی نه
بخشید لاجرم باز به بلخ مراجعت نموده خواست که در یکی از قلاع
ولایت بلخ توقف نموده به تحصیل اسباب جمیعت و تهیهٔ لشکر پرداخته
پر و بال شکسته را درست نماید - چنانچه بمددگاریِ کفش قلماق وغیره قلعه
میمنه را محاصره نموده قلعه را مرکز وار به پرکار احاطه تنگ فضا ساخت -
و در یورش از کشش و کوشش بهادران موکب سعادت سرها به تیغ و تنها بزخم
داده بی نیل مدعا و فوز مراد مراجعت نموده رخت اقامت به
بیلچراغ کشید - و آنرا ماوا و منزل رفع حوادث روزگار اندیشیده منتظر خبر
فتح و شکست عبد العزیز خان وغیره پسرانش که با کل لشکر ماوراء النهر به
بادشاهزادهٔ والا گهر محمد اورنگ زیب بهادر مقابل شده سعی و کوشش از
اندازه گزرانیده بودند نشست - از آنجا که اغلب اوقات قلّت عدد علّت
غلبه میگردد در آخر امر بمدد تائید آلهی شاهزاده مظفر و منصور شده اعدا
مغلوب و مخذول راه فرار سر کردند - چون از همه جانب نومید مطلق شده از
کرده نادم و پشیمان گردید لاجرم بحسب مصلحت دید خرد که در
امثال این وقتهای نازک از پا افتادگانرا دستگیری می نماید ندامت

و خجالت را عذر نادانی خود نموده مکتوبی مشعر بر اظهار اطاعت و توسّل بذیل عاطفت خدیو زمان بشاهزاده نوشته خواهش ملاقات آن والا جناب را در ضمن مطالب ضراعت آمیز رافت آموز ظاهر ساخت - شاهزاده والا گهر بمقتضای به اندیشی و سعادت منشی عرضداشتی مشتمل بر حقیقت مذکور با نامهٔ نذر محمد خان بدرگاه عالم پناه ارسال داشته التماس ترحّم بر حال او نمودند - از آنجا که ذات ملایک صفات حضرت ظل سبحانی بالذات اقتضای عفو تقصیرات و فرو گزاشت زلّات دارد و اغماض لازمهٔ سرشت قدسی طینت آنحضرت است کردهای خان مذکور را نا کرده انگاشته متوقعات او را بقبول تلقی نموده حکم فرمودند که اگر نذر محمد خان بپادشاهزادهٔ والا گهر ملاقات نماید بلخ و بدخشان را باو داده آن والا گهر لشکر ظفر اثر را از اطراف طلب داشته روانهٔ حضور پرنور شوند - و عمده موجبات مراجعت نفاق و بیدلی امرا شد و نیز بسبب شدّت ضیق تعیش که از قلّت غله و کثرت عسرت و فرط وقوع بلای قحط و غلا ناشی شده بود و وفور رغبت پادشاهزادهای والا تبار و امرای نامدار به تنعمات و مستلذات سر زمین دل نشین هندوستان که لم يخلق مثلها في البلاد در شان اوست و تفرّج مکانهای ارم آئین فردوس تزئین که از کمال آبادانی و جمیعت همگی بیوت و منازل معائنه چون قصور هفت حدقه بمردم نشینی مشهور و از متاع عین مالا مال و معمور است و فرط تنفر سوار و پیاده از اقامت توقف این مملکت و دوام تردد بتعاقب اوزبکان تاخت آور که در آن بوم و بر و دشت و در از عمارات علامات نگزاشته و آبادانی را از بنیاد بر انداخته عالم بر چغد و بوم گلستان ساخته بودند مجال توقف محال دانسته بی اختیار بدادن بلخ راضی گشتند *

معاودت موکب همایون از کابل بدارالسلطنت لاهور و از آنجا بمستقر الخلافهٔ اکبر آباد

چون خاطر اشرف از سیر تنزهات کابل فارغ گشته از هیچ راه به هیچ رو در آن سرزمین حالت منتظره نماند بسمت قرار گاه خلافت بیدرنگ آهنگ فرموده سلخ رجب از بت خاک گزشته منزل نمودند و شاهزاده محمد شجاع را بعنایت خلعت با نادري سرافراز نموده حکم فرمودند که هرگاه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر داخل سرحد کابل شوند آن والا گهر عازم درگاه والا گردد - دهم باغ نیمله که در سال گزشته مشتمل بر سه دست عمارت اساس یافته بود دریندولا باتمام رسیده از نزول اشرف صفا و طراوت تازه یافته بباغ فرح افزا موسوم گردید - چهارم باغ صفا که بنا نهادهٔ حضرت فردوس مکاني ست از یمن قدم مبارک طراوت بی اندازه پذیرفته از فروغ چراغان شب برات که بر کنار نهر آن بترتیب چیده بودند رشک مشرق ماه منیرگشت - انار این هر دو باغ صفا و وفا که برنگینی و شادابي مشهور آفاق است بکمال رسیده حلاوت پیرای ذایقهٔ خاص و عام شد - سعید خان را که از بلنج رسیده سعادت ملازمت حاصل نموده بود بگوناگون مراحم و عواطف تسلي نموده بعنایت صوبهٔ بهار پایهٔ رفعت قدرش بمراتب درجات مقدار بخت والا رسانیدند - و یک لک روپیه مطالبهٔ سرکار خاصه که بر ذمّهٔ خانزاد خان و لطف الله خان بود بخشیده در وقت رخصت بعنایت خلعت خاصه و دو اسپ بساز طلا مختص و سر بلند فرمودند - و خلیل الله خان را بدستور سابق بمنصب چار هزاري سوار و فوجداري و جاگیر میوات از تغیر شاه بیگ خان معزز ساخته حکم فرمودند که ملازمت نموده از لاهور روانه خدمت

مرجوعه گردد - روز دیگر ارسلان بیگ و میر عزیز که اولین فتح نامهٔ بلخ نزد والي ایران و دویمین عنایت نامه به نذر محمد خان برده بودند بدرگاه معلی رسیده دولت کورنش اندوختند - رای تودرمل دیوان و امین و فوجدار سهرند و سرکار دیبالپور و جالندهر و سلطانپور که پنجاه لک روپیه هر ساله حاصل این خالصات است چون بمعاملات خاطر خواه پرداخته بود غائبانه بخطاب راجگي و منصب دو هزاري دو هزار سوار از اصل و اضافه سرافراز ساختند *

بیست و ششم ظاهر پشاور را مخیم سرادقات جاه و جلال گردانیدند - سوم رمضان براه پلی که از کشتیها بر آب نیلاب بسته بودند عبور نموده خارج حصار اتک مرکز اعلام منصور گردانیدند - درین تاریخ فهرست مجموعهٔ دولت و اقبال شاهزاده سعادت پژوه محمد دارا شکوه با پسر خجسته سیر سلیمان شکوه که از لاهور باستقبال آمده بودند شرف ملازمت حاصل نموده هزار مهر نذر گذرانیدند - و بعنایت یک قطعه الماس که صد رتي وزن و یک لک روپیه قیمت داشت و اسپی از نسل عنتر موسوم ببادشاه پسند که بپانزده هزار روپیه قیمت ابتیاع شده بود با زین طلا سربلند گردانیدند - عبد الله بیگ نبیرهٔ شکور بی اتالیق امام قلي خان بیاوري طالع بیدار بعزم بندگي درگاه جهان پناه از عبد العزیز خان جدا شده بوسیلهٔ سفارش بادشاهزادهٔ عالي فطرت فلک جاه محمد اورنگ زیب بهادر شرف ملازمت دریافته بعنایت خنجر مرصع و منصب هزاري چار صد سوار و اسپ با زین نقره و پانزده هزار نقد کامیاب گشت *

بیستم از پل سفاین که بر دریای بهت ترتیب داده بودند گزشته جریده بشکار قمرغه کنار تشریف برده بیست و چهار بز کوهي و بیست و پنج قوچ و چهار چکاره از آن میان چهارده به تفنگ خاصه و نه راس از

تفنگ شاهزاده صید گشته باقي را زنده گرفته مراجعت فرمودند - لهراسپ خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و فراست خان بخدمت نظارت و منصب هزار و پانصدي چهار صد سوار از انتقال فیروز خان که در رهتاس پیمانهٔ حیات بر آموده بود سرافرازي یافتند - سید احمد سعید که از زر خیرات سرکار جهان مدار متاع یک لک و پنجاه هزار روپیه باب عرب حسب الحکم اشرف بحرمین شریفین برده در آنجا بده بیست که سه لک روپیه باشد فروخته بارباب استحقاق هر دو مکان که همیشه از فیض افضال بادشاه غریب نواز کرم گستر بهره‌یاب اند قسمت نموده بر گشته بود از دریافت ملازمت لازم البرکت و استلام رکن و مقام آستانهٔ قبله انام سعادت اندوز دین و دنیا گردید *

بیست و ششم از دریای چناب گزشته سلخ ماه در عمارت حافظ آباد و سوم شوال مبارک فال در جهانگیر آباد تشریف ارزاني فرمودند - درین منزل خسرو سلطان و ملّا علاء الملک میر سامان که در لاهور برای سرانجام بعضی مهام مانده بودند و ظفر خان و مسیح الزمان از کشمیر آمده شرف کورنش دریافتند - سید حسن سفیر عادلخان و میر فصیح حاجب قطب الملک تقبیل عتبهٔ علیّه نموده هر کدام پنج فیل از آن میان یکی بساز طلا و چهار با ساز نقره و برخی مرصع آلات که هر دو بعنوان پیشکش ارسال داشته بودند از نظر فیض اثر گزارانیده سید حسن بانعام خلعت و یک مهر و یک روپیهٔ دو صد تولگي و میر فصیح بمرحمت خلعت معزز گردیدند - خسرو سلطان بعنایت یک فیل با ساز نقره و ملا علاء الملک بمنصب دو هزاري چهار صد سوار از اصل و اضافه مفتخر و مباهي گشتند - پنجم شوال بدولت و اقبال داخل عمارت دار السلطنت لاهور که باعتبار نزهت و صفا و خوشي و دلکشي آب و هوا از سایر عمارات روی زمین امتیاز دارد گشته

نوزدهم ماه مذکور بصوب مستقر الخلافت اکبر آباد نهضت فرمودند - منزل اول در باغ فیض بخش و فرح بخش قرار یافته آن مکان سعادت نشان به میامن آثار قدوم همایون طراوت دیگر یافته در فیض بخشي و روح پروري نمونهٔ ارم برین و بهشت روی زمین گردید - سید حسن لختی از اشیای نفیسهٔ بیجا پور و میر فصیح امتعهٔ گولکنده بعنوان پیشکش گزرانیده اولین را بانعام نه هزار روپیه و دویمین را بمرحمت هشت هزار روپیه سرافراز ساختند - و قباد ولد اسد خان کابلي را بعنایت خلعت و خدمت قوش بیگي و خطاب خاني و حکیم فتح الله را بمنصب هزاري صد سوار کامیاب نمودند *

بیست و چهارم براه کانو واهن که صیدگاه مقرریست متوجه اکبر آباد گشته غرّهٔ ذیقعده آن سرزمین را مرکز رایات عالیات ساختند - سوم ماه مذکور از واقعه دکن بعرض اشرف رسید که اسلام خان صوبه دار دکن از کمال قابلیت و سعادت مندي و مزاجداني بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و مرتبهٔ والای وزارت رسیده الیوم بصوبه داريِ دکن سرافرازي داشت بمقتضای قضا برحمت حق پیوست و خبر فوت او موجب تحیر و تاسف تمام گشت - بادشاه قدردان بازماندهای او را بموجب ذیل سرافراز ساختند - برادرش سعادت خان به منصب دو هزار و پانصدي هزار سوار و خدمت قلعداريِ دولت آباد بآئین پیشین و محمد اشرف نخستین پسر او بمنصب هزار و پانصدي دو صد سوار و محمد صفي پسر دومین بمنصب هزار و پانصدي چار صد سوار و محمد شریف پسر سومین بمنصب پانصدي دو صد سوار و غیاث الدین پسر چارمین بمنصب پانصدي صد سوار از اصل و اضافه و عبد الرحیم و عبد الرحمن دو پسر خورد سال بمنصب در خور سربلند ساخته اندوختهٔ خان مرحوم بورثه مرحمت فرمودند - و به

شاهنواز خان صوبه دار مالوه حکم شد که تا رسیدن صوبه دار بمحافظت آن ملک پردازد *

تتمهٔ احوال بلخ و بدخشان و مرحمت نمودن این دو ملک به نذر محمد خان

چون نذر محمد خان در بیلچراغ اقامت نموده چندانکه کوشید و اندیشها اندیشید سودمند نیفتاده خواهش او بجای نرسید لاجرم التجا بدرگاه عالم پناه که مقر و مفر جهانیان و مرجع و مجمع عالمیانست آورده خصوصیات احوال خویش خصوص آوارگي و بیچارگئ سفر ایران در طی مکتوبات نوشته نزد شاهزاده فرستاد و استدعای عطای بلخ و آمدن طاهر خان برای حصول جمعیت خاطر نمود لاجرم شاهزادهٔ والا گهر نوزدهم جمادي الثاني سنه بیست و یکم جلوس مبارک طاهر خان را با عطاء الله بخشيِ خود نزد او فرستاده و فرستادها را ارشاد نمودند که دریافت مطالب و مآرب او نموده و خاطرش از پراگندگي جمع نموده مکتوب بقلم آرند - خان مذکور بعد از رسیدن فرستادها و نامه ظاهر ساخت که قلعهٔ میمنه را اگر اولیای دولت بتصرف من دهند وابستگان و اسباب و اموال در آنجا گزاشته روانهٔ بلخ میشوم شاهزاده بعد از آگهي جواب دادند که اگرچه در جنب عطای بادشاه فلک جاه این التماس معلوم هرگاه بلخ و بدخشان بایشان تکلف نموده آید مرحمت قلعهٔ میمنه نیز ضمیمهٔ عطای دیگر خواهد گشت اما پیش از آمدن بلخ این مطلب قابل ذکر نیست - خان مذکور ازین معني رنجیده در آمدن متامل گشته ظاهر ساخت اگر دادن بلخ

البته پیشنهاد همت والا مي بود در دادن قلعهٔ میمنه ایستادگي نمي نمودند - هرچند طاهر خان خاطر نشان او ساخت و کلمات دانش پسند بر زبان آورد از پس توهم قبول نکرده محمد قلي کلباد را که از نوکران معتمد او بود برای تشیید مباني معاهده همراه عطاء الله فرستاد - شاهزاده بعد از رسیدن آنها عهد نامه موافق خواهش مرقوم قلم مرحمت رقم گردانیده با مکتوب استمالت آمیز مرسول داشتند - نذر محمد خان از بیلچراغ کوچ نموده بسبب خوف و هراس بآهستگي قطع مسافت نموده بهرجا که مي رسید بی ضرورت چند روز توقف نموده قدم پیش نمي گزاشت - شاهزادهٔ والا مرتبت شانزدهم بهادر خان را با لشکری که در بلخ بود تعین نمودند که برسم استقبال بشبرغان رفته اگر نذر محمد خان را عزم آمدن اینجا مصمم باشد معزز و مکرم همراه آورده همه جا در تمهید مباني احترام و اکرام او کوشش نماید و الّا بدستور سابق از روی دلیري تمام بی تحاشی برزم پرداخته آنچنان آوارهٔ وادي فرار و سرگشتهٔ راه ادبار گرداند که دیگر پای جرأت از حد گلیم کوتاه خویش فراپیش ننهد - بهادر خان چون بآن سمت روانه گردید نذر محمد خان و طایفهٔ قلماقیه که راتق و فاتق مهمات او بودند در مضیق تحیر و تفکر افتادند و صریح ظاهر کردند که ما را تاب صدمهٔ عساکر منصوره نیست - نذر محمد خان در قلق و اضطراب افتاده کفش قلماق را که سردار طایفهٔ قلماقیه بود روانه نمود که اول به بهادر خان ملاقات نموده او را بلطایف الحیل برگرداند بعد آن مکتوبی که برای ملاقات بشاهزاده نوشته شده بگزراند - فرستادهٔ مذکور در شبرغان بهادر خان را طلبیده ظاهر ساخت که بسبب نا دادن قلعهٔ میمنه خاطر خان ازیشان جمع نیست الحال اگر شبرغان را بخان خالي نموده بدهند ستورانرا آسایش داده و بنه و بار آنجا گزاشته متوجه ملاقات شاهزاده

مي شود - اگر رعایت قدرداني و مهرباني درمیان این ملتمس بدرجهٔ قبول موصول نشود خان مذکور بی شبه از جای که رسیده مراجعت نموده بهر جا که مناسب داند خواهد رفت - بهادر خان بنابر رفع دغدغه و تفرقهٔ خاطر خان عزیمت و ارادهٔ او را پیش دید نظر عاقبت بین و پیش نهاد همت بلند نهمت ساخته بمقتضای صلاح وقت قلعهٔ شبرغان را خالي کرد بکفش قلماق سپرد و خود کوچ نموده نواحيِ پل خطیب را مرکز دایرهٔ دولت یعنی لشکر ظفر اثر گردانید - کفش قلماق خاطر از شبرغان جمع کرده به ملازمت شاهزاده شتافت و نامه که تاریخ آمدن خود دوم ماه رمضان مقرر نموده فرستاده بود گزرانید - شاهزاده کفش قلماق را خلعت و شصت هزار شاهي از سرکار بادشاهي داده رخصت نمودند و خود بارادهٔ استقبال از بلخ متوجه پیش گشته در نواحيِ فیض آباد دایره فرمودند *

درین اثناء نوشتهٔ نذر محمد خان رسید که اگرچه وعدهٔ ملاقات در نزدیکيِ پل خطیب بود امّا این معني را موجب تصدیعهٔ ایشان اندیشیده ملاقات را در نواحيِ شهر قرار داد - و امید که آن والا جاه بشهر مراجعت فرموده هرگاه انفاذ عزیمت قریب الوقوع گردد در نزدیکيِ شهر هرجا مناسب دانند از ملاقات مسرور سازند - روز چهارم رمضان که ساعت ملاقات نذر محمد خان بود خبر رسید که آمدن خود بنابر مرضی که برو طاري شده موقوف داشته قاسم سلطان نبیرهٔ خود با کفش قلماق و جمعی دیگر فرستاده معذرت کوتاهيِ خود خواست - حسب الامر شاهزادهٔ والا قدر نو بارهٔ بوستان خلافت سلطان محمد با بهادر خان تا یک کروه استقبال نموده نزد بادشاهزاده آوردند - آن والا جاه قاسم مذکور را از روی عاطفت در آغوش عنایت آورده نزدیک بمسند خود نشاندند - و بعد از رخصت او بامیر

الامرا بهادر خان و راجه جی سنگهه وغیره بطریق کنکاش ظاهر ساختند که باوجود گرانیِ غله و ویرانیِ ملک و قرب موسم زمستان درین محال مجال توقف محال است - لاجرم غلّه رو بگرانی نهاده چنانچه منی بده روپیه رسیده و کاه و هیمه مطلق نایاب است - و سامان موسم زمستان ننموده درین ملک ماندن بغایت دشوار و حکم اقدس صادر شده که بعد از آمدن نذر محمد خان بلخ و بدخشان را باو بگزارند و او بعذر مرض مستمسک گشته نبیرهٔ خود فرستاده صلاح دولتخواهان چیست - همه متفق شده معروض داشتند که تا رسیدن جواب برف راهها مسدود ساخته فرصت عبور از کتل هندو کوه نمی دهد - در آن صورت نه سامان ماندن و نه طاقت کوچ نمودن بر مردم سخت مشکل میشود - لاجرم شاهزاده حارسان قلعجات نواحیِ بلخ را بحضور طلبیده ازین جهت که اوزبک و المانان بسیار در آن نواحی متفرق شده هر جا جماعتی قلیل می دیدند بیدرنگ بر آنها می تاختند - راجه جی سنگه را برای آوردن سعادت خان بترمذ فرستاده خواستند که بهادر خان را بمدد رستم خان تعین نمایند - درین اثناء عرضداشت رستم خان رسید که بنده با جمعیت خود متوجه میمنه گردیده که شادخان را همراه گرفته براه شان چاریک روانهٔ کابل میشوم - پانزدهم رمضان شاهزاده از فیض آباد مراجعت نموده در جلگای متصل شهر منزل اختیار نمودند - و آن ملک را بنذر محمد خان داده قلعهٔ بلخ را به قاسم و کفش قلماق سپرده هنگام وداع یک قبضه خنجر مرصع و یک راس اسپ با یراق طلا و پنجاه هزار روپیه از سرکار والا بقاسم سلطان و پنجاه هزار من غله که به نرخ آن وقت پنج لک روپیه ارزش داشت سوای غلّات ذخیرهٔ قلاع دیگر به نذر محمد خان عطا فرموده حواله او نمودند - اگر نذر محمد خان خود می آمد مطابق حکم معلی بادشاهزادهٔ عالی قدر چهار لک روپیه

از سرکار والا و یک لک روپیه از خود تکلیف نموده او را از سامان و لوازم ملک داری مستغني مي ساختند *

راجه جی سنگهه با سعادت خان آمده؛ درین منزل ملازمت نمود - از آغاز تسخیر آن ملک تا تاریخ مراجعت بادشاهزاده دو کرور روپیه در وجه مواجب سپاه دو کرور روپیه بر سرانجام ضروریات این یساق صرف گشته - در همه رزمها جمعی کثیر از طرفین به تخصیص در جنگ هفت شبانروزي شش هزار سوار اوزبک و پنج هزار سوار بندهای بادشاهي بکار آمدند - بالجمله چهاردهم رمضان بادشاهزاده توزک و ترتیب افواج بروشی شاهان و دستور نمایان که دستور العمل اعیان سلطنت جمیع احیانرا شاید بدین ترتیب که امیر الامرا برانغار و راجه جی سنگهه جرانغار و بهادر خان چنداول و معتمد خان با مردم توپخانه و پرتهي راج راتهور هراول مقرر نموده روانهٔ کابل گشتند - شانزدهم از تنگئی عرشک گزشته فرود آمدند و بهادر خان بجهت تنگئي راه و عبور لشکر تا سه روز در دهنهٔ آن تنگناها توقف نموده هر روز جمعی را برای محافظت عملهٔ اردو که برای آوردن هیمه و کاه در صحرا متفرق مي شدند مي فرستاد - هژدهم رمضان که نوبت کهي شمشیر خان و خوشحال بیگ و دیگر کاشغریان بود طبقهٔ خیرهٔ سر المان و اوزبک از کوتاه نظري و خود سري قریب پنج هزار سوار این جماعت را قلیل پنداشته نصف آن جماعت شمشیر خان را بمیان گرفته نصف دیگر بر فراز پشتها بر امده ایستادند - دلیران عرصهٔ پیکار حملهٔ ایشانرا وقعی ننهاده بی محابا بزد و خورد در آمده یکّه تازي و جلو اندازي بجا آوردند - درین اثناء بهادر خان مطلع شده همین که بسوی ایشان روانه گشت بمجرد نمودار شدن نشان خان مذکور مانند مشتی خس و پشتهٔ خاشاک که از پیش صدمهٔ سیلاب با شتاب تمام راهي شود یکسر تا بفوج کلان خود گریزان گشتند

و اکثری راهگرای وادي دارالبوار شدند - و جمعی ازین طرف نیز زخمي گردیده دیگران بسلامت بمنزل رسیدند *

بیست و پنجم غوري مضرب خیام دولت گشت - در اثناء راه افواج اوزبکیه از دو طرف نمودار گشته رفته رفته پیشتر آمدن گرفتند - في الحال امیر الامرا بافواج جرانغار و جمیع ترکش بندان جلو انداخته آن کم فرصتان را از پیش برداشت و فوج دیگر را که از فراخيِ میدان اندیشه ناک گشته قدم پیش نمي گذاشتند معتمد خان میر آتش با برقندازان متوجه گشته باندک دستبازي جمعی را قتیل و بعضی را جریح ساخته براه فرار انداخت - چون حکم شده بود که غوري و کهمرد را داخل ممالک محروسه دانسته قلعدار آن را بحال دارند و نورالحسن قلعدار غوري توفیق اقامت نیافته ابا نمود لاجرم بادشاهزاده دو روز در آنجا مقام نموده ده لک روپیه سرکار والا و قور خانه که در آنجا بود همراه گرفته محافظت آن به نورالحسن قلعدار غوري و ذوالقدر خان مقرر نمودند *

بیست و نهم براه خواجه زید راهي گشته چون منزل آن روز بر کنار سرخاب مقرر شده بود بنابر تنگيِ راه و بیم دست انداز اوزبک امیر الامرا را برای حراست جمعی از لشکریان که از عقب مي آمدند بر فراز تنگناها گذاشتند - چون میان امیر الامرا و بهادر خان ساقهٔ کل لشکر زیاده از دو کروه فاصله بود در اثنای راه اسباب بسیاری از لشکریان را هزاره و اوزبک بتاراج برده جمعی کثیر بر خزانه ریختند - و تا در آمد شب ذوالقدر خان و نور الحسن در ستیز و آویز بوده آخر بمدد امیر الامرا مخالفان به بد ترین روشی راه گریز سپردند - غرّهٔ شوال کوچ نموده بنابر طی عقبات دشوار گذار و تنگيِ راه کتل که از غایت ارتفاع و طول مانند راه صراط بباریکی و تندی زبان زد بود مقرر نمودند که بهادر خان و راجه جی سنگهه تا عبور تمام لشکر

بر کنار سرخاب توقف نمایند - دوم و سوم شوال که مردم بجهت تنگيِ مسلک کتل که زالی سر راه بر رستم دستان مي تواند گرفت تنگ آمده از کمرهای کوه چار چشمه بالا بر آمده بودند مردم بسیار و دواب بیشمار از کمال اضطرار و اضطراب غلطیده راه عالم بالا سر کردند - چهارم بپای کتل هندو کوه رسیده مقرر نمودند که نخست بادشاهزاده از کتل عبور نمایند بعد ازآن امیر الامرا پس ازو خزانه و قور خانه و توپخانه بادشاهي و کارخانجات شاهزاده و بعد آن راجه جی سنگهه چنداول کارخانجات مذکور و پس از گزشتن همگي اردو بهادر خان بگزرد - و هنگام عبور شاهزاده اگرچه شورش در هوا نبود اما چون برف افتاده یخ بسته بود مردم بتصدیع تمام گزشتند - ششم بادشاهزاده والا گهر بغوربند و هفتم بچاریکار رسیده هشتم داخل کابل شدند - و امیر الامرا که از عقب مي آمد چون بر کتل منزل نمود نصف شب برف ببارش در آمده خان مذکور را تصدیع بسیار داد - و راجه جی سنگهه با همراهان وقتی که از چار چشمه گزشت برف شروع در بارش کرده تا دو روز دیگر در راه و تا گزشتن از کتل سه شبانروز دیگر در بارش بوده بر طرف شد - ذوالقدر خان با خزانه از ملاحظهٔ آنکه مبادا کثرت برف راه را مسدود سازد روانه شده وقتی که بکتل بر آمد بارش بجای رسید که اکثر شتران خزانه زیاده از نصف جا بجا افتاده از حرکت باز ماندند - هر چند ذوالقدر خان سعي نمود از کتل نتوانست گزشت - و تمامي همراهان او از سوار و پیاده از شدت سرما پراگنده شده با چندی در عین بارش برف بمحافظت خزانه پرداختند - فردای آن قدری از خزانه بر شترانی که توانائيِ تردد داشتند با جمعی از سواران پیش از خود روانهٔ غوربند ساخت و خود با چندی هفت شبانه روز برفراز هندو کوه با آنکه سحاب طوفان بار از کار خود فارغ نبوده از فرط برف و یخ و خوف دمه مردم را مشرف

بر هلاک داشت و قلّت آذوقه و انتظار رسیدن بهادر خان سر بار تصدیعات دیگر شده بود گزرایندد - و کیفیت حال بهادر خان برین منوال که چون بکتل تنگ شهو که بفاصلهٔ دو منزل از هندو کوه واقعست و نشیب دشوار نورد دارد و از بارش برف بغایت محال گزار شده بود معهذا هزارهای تنگ چشم بآرزوی ربودن مال مردم هجوم نموده در هر ساعت بر اردو می ریختند و خان مذکور به حملهای متواتر جمعی را قتیل و جریح می ساخت باز از شوخ چشمي باز نمي آمدند رسید تمامي مردم را بسلامت از کریوهای دشوار عبور و تنگناهای صعب المرور گزرانید - و یک روز پائین کتل توقف نمود و همگي پس ماندها را پیشتر از خود راهي ساخت - و باوجود راه کم بنابر شدت برف و دمه اکثری از لشکریان شب برفراز کتل گزرانیده مردم و دواب بسیار هلاک شدند - چنانچه از آغاز مرور لشکر تا انجام ده هزار جاندار قریب بنصف آدم تتمه فیل و اسپ و شتر وغیره ضایع شده فراوان اسباب در زیر برف ماند - وقتی که خان مذکور بر سر کتل رسید و حال ذوالقدر خان با خزانه بدین منوال دید باخلاص خان و روپسنگهه راتهور و گوکل داس سیسودیه و مهیش داس راتهور و چندی دیگر شب همانجا توقف نموده سحرگاهان از شتران خود هر قدر یافت اسباب انداخته خزانه بار نموده تتمه بر اسپان و شتران لشکریان قسمت نمود - و همین که راهي ساخت جمعی از هزاره جمیعت خان مذکور بچشم کم دیده خواستند که برای بردن زر دستبردی نمایند - سردار شهامت شعار لوای تهور برافراخته و چهره از غضب بر افروخته جمعی کثیر را طعمهٔ تیغ و تیر ساخت و بقیة السیف را براه فرار انداخته خزانه و اردو را بسلامت گزرانیده بیست و دوم شوال بکابل رسید *

اکنون باز بوقایع حضور می پردازد - ششم ذي قعده از کانو واهن روانهٔ پیش گشتند و بعد از طی سه منزل عارضهٔ تپ بر مزاج نو باوهٔ بوستان سلطنت شاهزاده مهر شکوه پسر دوم بادشاهزادهٔ عالمیان محمد دارا شکوه طاري شد - هرچند اطبای پای تخت خون بزلو گرفته باقسام معالجه پرداختند چون خواست آلهي بامری دیگر تعلق گرفته بود چاره گریِ چاره گران بظهور نیامد - و بنابر مقتضای تقدیر قضیهٔ ملال افزای آن نوگل گلشن اقبال که همگي اوقات حیاتش چار سال و نه ماه و پنج روز بود نهم ذي قعده رو نموده کوه کوه غبار اندوه سراپای خاطر مبارک گرفت - و بجهت تسلیِ خاطر والدین آن مسافر عالم بقا با سایر حجاب گزینان نقاب عصمت بمنزل آن بیدار بخت تشریف برده باب نصایح اطفای نایرهٔ اندوه فرموده روز دیگر بنعش آن نو گل زینت افزای گلشن ارم بآئین پسندیده روانهٔ لاهور نموده مقرر ساختند که در باغ والده اش مدفون سازند - یازدهم از آن منزل کوچ به کوچ متوجه شده هژدهم بسهرند و بیست و یکم بباغ انباله ورود سعادت نمودند - بیرم دیو سیسودیه که پیش ازین نوکر رانا بود دولت استیلام سدّهٔ سنیه دریافته به عنایت خلعت و اسپ و منصب هشت صدي چهار صد سوار سربلند گردید - و او را برادر سجان سنگه سیسودیه ست که از دیر باز به بندگيِ این آستان فلک نشان مفتخر است - و اینان پسر سورج مل دومین پور رانا امرسنگه اند - بیست و چهارم از یک منزل کرنال اردو را با جعفر خان و ملا علاء الملک میر سامان براه راست رخصت نموده خود همعنان نشاط اندوزي با جمعی از مقربان و عمله براه کنار نهر شکار کنان متوجه شدند - و بعد از فراغ شکار سوم ذي حجه داخل نور گده شده فردای آن بسیر عمارات شاهجهان آباد پرداخته تصرفات شایان و نمایان که بخاطر مبارک رسید خاطر نشان مکرمت خان و معماران

نموده حکم فرمودند که تا مراجعت لشکر جاه و جلال از اکبر آباد و رسیدن بیست و چهارم ربیع الاول که ساعت ورود اشرف درین دولتخانه است این عمارات دلکش باید که با زیب و زینت تمام باتمام رسد - و بنابر مزید تاکید عاقل خان و آقا یوسف را نیز در اهتمام شریک مکرمت خان نمودند - و خود بدولت و اقبال براه دریا کشتي سوار هم عنان دولت و اقبال متوجه دار الخلافهٔ اکبر آباد گشته پانزدهم ذي حجه به پرتو قدوم فرخنده ساعت سعادت پیرای آنجا را فروغ آمود فیض ساختند *

جشن وزن مبارک شمسي

روز مبارک دوشنبه بیست و چهارم ذي حجه سنه یک هزار و پنجاه و هفت جشن وزن مبارک شمسي آغاز سال پنجاه و هفتم از عمر ابد طراز بادشاه فلک جاه بآراستگي ترتیب یافته در ساعت مسعود برسم معهود آن روح مجسم خود را بجواهر و طلا و نقره و دیگر اشیاء بر سخته مادهٔ آسودگيِ فقرا و محتاجان را مهیا و آماده ساخت و تهیدستان گیتي را راس المال رفاهیت عطا نمود - و فیل خرد کلان گوش که شایسته خان از گجرات ارسالداشته بود از نظر اشرف گزشت - معز الملک بخدمت متصدي گري بندر سورت و کنبایت و چتر بهوج که پیشتر دیوان اسلام خان بود بدیوانيِ مالوه سر افرازي یافتند - غرّهٔ محرم رستم خان و محمد زمان طهراني و بختیار خان و چندی دیگر که از شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر رخصت گرفته روانهٔ درگاه جهان پناه شده بودند بادراک سعادت سجده درگاه والا سرمایهٔ اعتبار ابدي و افتخار سرمدي اندوختند - و چون بعرض اشرف رسید که جانباز خان فوجدار مندسور بزخم یکی از متمردان که خان مذکور وطن او را تاخته زنش را اسیر ساخته بود رخت هستي بر بست

بختیار خان را بعنایت خلعت و جاگیرداریٔ آنجا سر افراز ساخته رخصت فرمودند - دوم صفر شاهزاده محمد شجاع با سلطان زین الدین نخستین پسر خود از کابل آمده سعادت ملازمت اشرف دریافتند - و دو فیل با ساز نقره و برخی از اشیای دیگر بعنوان پیشکش و هزار مهر بطریق نذر گزرانیده بعنایت صوبهٔ بنگاله بار دیگر سر افرازي یافتند - و اعتقاد خان را حکم شد که روانهٔ حضور گردد *

کیفیت ارسال قندیل مرصّع بروضهٔ متبرّکهٔ حضرت سرور کاینات صلی الله علیه و سلم

عاطفت سرمدیٔ حضرت ایزدي شامل حال سعادت مندی مي باشد و این عطیهٔ ربّاني و لطیفهٔ آسماني در حق برگزیدهٔ عنایت الهي نزول مي یابد که پیوسته آرزومند طواف قبلهٔ صوري و معنوي اعني محراب درگاه جهان ملاذ گیتي پناه حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و اصحابه بوده از همه سو روی امید بدین والا جناب داشته باشد - منّت مر خدایرا که این سعادت ارجمند و دولت بی گزند نصیب حضرت ظلّ سبحاني صاحبقراني بوجه احسن گشته بمزیّت نمایان ممتاز جاوید دارد - و هر چند بحسب ظاهر بجهت تمشیت امور فرمانروائي و سرانجام نظام مصالح کار خانهٔ عالم حصول دولت زیارت میسر نیست امّا باعتبار باطن پیوسته همه وقت فیض یاب سعادت حضور فایض النور بوده دل و جانرا فدای نام مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم دارند - از جمله درین ایام هنگام دیدن جواهر قطعه الماس نادری گرانمایه بوزن صد رتي بابت پیشکش قطب الملک بنظر انور در آمد که از خیرگي فروغ آن نظر دقیقه شناس

اهل خبرت را در قیاس قیمت آن مقیاسی درست اساس بدست نمی
آمد بنابرین از روی تخمین بهای آن گوهر بی بها مبلغ دو لک و پنجاه
هزار روپیه قرار یافت - خدیو هفت کشور بمقتضای صدق اعتقاد و درستی
ارادت آنرا نذر روضهٔ مطهرهٔ مکرّمهٔ حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم
نموده این دست آویز متین را وسیلهٔ استدعای مطالب و استجابت مقاصد
از درگاه حضرت واهب العطایا ساختند - و از جمله تحف اطراف و اکناف
هفت کشور شمامهٔ عنبرین بوزن هفت صد تولچه بقیمت ده هزار روپیه که
در سرکار خاصه شریفه بود بحسب اتفاق قندیلي شکل افتاده امر فرمودند
که زرگران جادو اثر و میناکاران هنرور آنرا بطلای مشبّک در گرفته و بر
اطراف آن نقشهای بدیع و بوتهای دلکش پر گل در غایت دقت و نزاکت
طرح افگنده بجواهر ثمینه مرصع نموده بعنوانی آن الماس گرانمایه را در آن
نصب کنند که حسن صنعتش هوش از اهل نظر ربوده رواج صنعت چرخ
مرصع کار را در نظرها بی موقع سازد - چون بموجب فرموده بصرف مبلغ
سه لک و پنجاه هزار روپیه آن کار نامهٔ رنگین صنعت آفرین صورت اتمام یافته
بگل محمدي موسوم گردید حکم معلي بشرف نفاذ پیوست که سید احمد
سعید که پیش ازین خیرات بحرمین شریفین برده بعد از فروختن ده بیست
نفع گرفته بفقرا قسمت نموده بود باز بتقدیم این خدمت سعادت دوجهاني
حاصل نماید - و بدستور سابق یک لک و شصت هزار روپیه متاع به عرب از
متصدیان گجرات گرفته بآئین سفر پیشین بده بیست فروخته یک لک
به شریف مکه و تتمه در مکه معظمه و مدینه منوره بسکنهٔ آنجا و دیگر
محتاجان و مسکینان آن هر دو مکان سعادت نشان قسمت نماید - و از روی
کمال بنده نوازي او را از روزیانه داري بر آورده بمنصب پانصدي ذات و انعام
دوازده هزار روپیه سر بلند ساخته بیست و سوم محرم رخصت فرمودند *

غرّهٔ صفر شاهزادهٔ والا گهر محمد شاه شجاع بهادر را بعنایت خلعت خاصه با نادري و طرّهٔ مرصّع و سرپیچ یک قطعه لعل و دو دانه مروارید و متکای مرصع الماس که قیمت همه یک لک روپیه بود و صد اسپ ازآن میان دو با زین مرصع و طلا معرق و مفتخر ساخته به صوبه داري بنگاله رخصت ساختند - و بسلطان زین الدین پسر کلان آن کامگار جیغهٔ مرصع و تسبیح مروارید و اسپ با زین طلا میناکار و بسلطان بلند اختر دوم پسر آنوالا گهر جیغهٔ مرصع و تسبیح مروارید عطا فرموده بهمراهيء بادشاهزاده دستوري دادند - بمیر صمصام الدوله ولد مرتضی خان خلف میر جمال الدین حسین انجو خدمت دیواني و بقاضي طاهر آصف خاني خدمت خانساماني آن عالي نسبت والا تبار مرحمت نموده هنگام رخصت بهر کدام اسپ و خلعت عنایت فرمودند *

هژدهم راج کنور پسر جانشین رانا جگت سنگه که بجهت اداي تهنیت فتح بلخ و بدخشان روانهٔ درگاه آسمان جاه شده بود از زمین بوس درگاه والا و سجده گزاريء آستان فلک نشان ناصیهٔ بخت را فروغ دولت داد - و عرضداشت رانا با پیشکش از نظر اشرف گزرانیده بمرحمت خلعت و تسبیح لعل و مروارید فرق عزت بر افراخت - چون بعرض رسید که ذوالقدر خان حارس غزنین و ناظم هر دو بنگش از تعیناتیان ملک عدم گشته سعادت خان نبیرهٔ زین خان کوکه را بجاي او مقرر نمودند - راجه جسونت سنگه را از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاري ذات و سوار دو اسپه سه اسپه سرافراز ساختند - خواجه عیسی و خواجه موسی پسران خواجه طیب که از بلخ بکابل و از آنجا همراه پدر بدرگاه آمده بودند بعنایت خلعت و ده هزار روپیه سرافراز گردیدند *

نوروز عالم افروز

درین هنگام سعادت فرجام که آوازهٔ شادمانی آویزهٔ گوش روزگار گشته بیست و پنجم شهر صفر نیّر اعظم به برج حمل انتقال نموده و دشت و صحرا بگل و سبزه بیاراست بادشاه عالم پناه بر سریر دولت جلوس فرموده داد کامرانی دادند و امرای عظام و دیگر بندها را باضافهٔ نمایان سر افراز ساختند - نخست راجه جسونت سنگه را باضافهٔ پانصد سوار دو اسپه سه اسپه سر بلند گردانیدند - و شاهزاده مراد بخش را بجهت ضبط ممالک دکن از کشمیر بحضور اشرف طلب داشته حسین بیگ خان خویش امیر الامرا را بخطاب خانی و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و عنایت علم و فیل و اسپ و صوبه داری کشمیر مفتخر و مباهی ساختند - و معتمد خان را بخلعت و اضافهٔ پانصدی بمنصب دو هزاری هزار سوار برنواخته از تغیر مومی الیه آخته بیگی و خواجه عنایت الله خسر پورهٔ عبد الله خان بهادر فیروز جنگ را بخدمت توزک سر بلند ساختند - اگرچه از بهادر خان در یساق بلخ ترددات نمایان و خدمت شایان بتقدیم رسیده بود لیکن چون بسبب اظهار بعضی مردم خاطر نشان اشرف شد که در تعاقب نذر محمد خان و مدد سعید خان در وقت غلبهٔ اوزبک اغماض عین نموده لاجرم سرکار کالپی و قنوج که در تیول او بود و دوازده ماهه حاصل داشت تغیر نموده عوض سی لک روپیه مطالبه سرکار متعلق بخالصه شریفه گردانیدند - و جلال برادر او را بعنایت خلعت و منصب هزاری هزار سوار از اصل و اضافه و خطاب دلیر خان و مرحمت فیل و فوجداری آنجا مفتخر و معزز ساخته بهادر خان را بغایت آزرده دل ساختند *

درین تاریخ جانب درشن وقت مجرای مردم فیلی مست بر راجه مدن سنگه بهدوریه حمله آورده یکی از همراهان او را بضرب خرطوم افگنده بزیر دندان آورد - راجه از فرط تهوّر و جرأت بقوت تمام جمدهر برو زد و بسر دادن چرخي و بان راجه بآن نوکر سلامت ماند و بانعام پنجاه هزار روپیه از جمله دو لک روپیه پیشکش راجگي سربلندي یافت - حکم معلی بشرف نفاذ پیوست که بادشاهزاده والا تبار عالي مقدار محمد اورنگ زیب بهادر که از بلخ مراجعت نموده بر کنار دریای بهت بموجب امر جلیل القدر توقف داشتند بلدهٔ ملتان را در جاگیر خود دانسته از همان راه بدانجا شتابند - و باقي طلب خود را که مطابق در ماههٔ هر ساله سي لک روپیه مي شود نقد از خزانهٔ ملتان میگرفته باشند - چون ساعت ورود موکب مسعود بدار الخلافهٔ شاهجهان آباد نزدیک رسیده بود دوازدهم ربیع الاول موافق هژدهم فروردي ماه روز مبارک دوشنبه از اکبر آباد کوچ فرموده متوجه آنصوب با صواب شدند - و راج کنور پسر رانا را بانعام خلعت و دو اسپ با ساز طلا و مطلّا و یک زنجیر فیل مفتخر ساخته رخصت فرمودند - محمد ابراهیم و ذوالفقار خان هر دو را رخصت نمودند و از راه عنایت به ذوالفقار خان علم مصحوب او ارسال‌داشتند *

گزارش بنای حصار گردون آثار و عمارات عالي اساس شاهجهان آباد و کیفیت آبادئ آن شهر و جریان نهر کوثر اثر

حکمت بالغهٔ حضرت علی الاطلاق جل برهانه و جلت حجته هرگاه از راه رعایت عباد و بلاد اقتضای برگزیدن دودمان دولتی از سایر خانوادهای

دیگر سلاطین روی زمین نماید و خداوندان آن دولت خدا داد را از جمیع
ارباب دول بکمال جاه و جلال امتیاز بخشد هر آینه منسوبات و متعلقات
و لوازم مایحتاج آن دولت را اگرچه از امور مستحسنه صوری باشد که
وجود آن در نظام جملگي چندان ضروري نبود از بایست دیگر دودمان
دولتها امتیاز تمام و نمایش نمایان دهد فکیف امری که باعث مزید شان
و شوکت و افزایش شکوه و زینت آن دولت گردد که درین ماده سنّت
سنیّهٔ آنحضرت علیّهٔ بر مجاري این نهج جاري گشته که در باب عطای
ناگزیر وقت زیاده بر قدر کفایت عنایت مبذول دارد - چه ظاهر است که
ازدیاد امثال این امور در واقع موجب وفور اعتبار ملوکست در انظار
و باعث افزایش وقعت و وقار در قلوب - درین صورت نفاذ اوامر و نواهي
و اجرای احکام و حدود آلهي که علّت غائيِ سلطنت و بادشاهیست بهمه
جهت پیشتر رو میدهد - چنانچه برین دعوی بدیهه عقل شاهد است
و نظیر این معني از حضرت سلیمان علی نبیّنا و علیه الصلوٰة و السلام
در کتاب مرویست که آن سرور در مجلس حکم بر سریری زرّین مکلّل
بنوادر جواهر جلوس مي فرمودند که در کمال عظمت و رفعت و زیب
و زینت ترتیب یافته بود و بر پایها و اطراف آن جانوران مهیب از دست
شیران قوي هیکل درشت چنگال و امثال آن در کمال هیبت و شهامت
صورت و درستيِ هیئت ساخته بودند چنانچه بعنوان حیل محرّکهٔ ریاضیه
باندک جنبشی در حرکت آمدندی و آوازهای سهمگین هولناک از
جوف ایشان بر آمدی - و هم چنین مرغان عظیم الجثه از سیم و زر بر سر
آن سریر نصب نموده بودند که چون بدستور صنعت مذکور ببال افشاني
در آمدندی انواع خوشبویها بر تارک مبارک آنحضرت نثار گردندی - و از
مشاهدهٔ این صور غریبه ارباب جنایات و انکار حقوق را وحشت و دهشت

تمام دست داده بحق و صدق اقرار نمودندی - بنابرین مقدمهٔ مسلّمه
چون حضرت آفریدگار عالم جلّ سلطانه این دولت ابد پیوند را از سایر دول
مزید ارجمندي داده اصحاب آنرا از جمیع اشباه ایشان بکمال عظمت
و شوکت و رفعت و عزت و وفور جاه و حشمت و فسحت دستگاه مملکت
بر گزیده چنانچه عشر عشیر مواهبی که بآن سرور عطا نموده بدیگر سران
نداده - ازین رهگزر که اهل هفت کشور بسوی ایشان رو براه نموده و این
درگاه را که نمونهٔ درگاه احدیت است چنانچه صالح و طالح و مسلمان و کافر
همگي ازآن بهره‌ور اند حوالتگاه حوایج مردم کرده برأت روزيِ همگنانرا
برین دولت نوشته - لاجرم همه چیز این دولت را فراخور لایق حال آن
وسیلهٔ ارزاق خلایق آفریده مرکز دولت و منشای سلطنت آن والا دودمان
را که عبارت از لاهور و اکبرآباد ست در خور وسعت دستگاه حشمت
و کشادگيِ بحرین کف نیسان آسای ایشان فسحت ساحت محیط
بخشیده و هر دو مرجع خلایق و قبلهٔ برآمد حاجات و وجهه توجه اهل
شش جهت را فراخور باز گشت عالمیان از جمیع جهات و وجوه دستگاه
گنجائيِ داده وسیع گردانیده - در جمعیت و جامعیت و معموريِ و کثرت
خلایق و عمارات عالیه و امثال آن از آنچه مدن را در کار روزگار است
و تمدّن را ازآن ناگزیر همگي بروجه اتم و اکمل درین دو مصر جامع یافته
میشود بمرتبهٔ که هزار مصر و شام در هر گوشهٔ این هر دو گم گشته و هزاران
قسطنطنیهٔ عظمیٰ و رومیه کبریٰ در سر هر کوی شان سر گشته - لیکن چون
از بعضی وجوه نقص الکمال بهر دو شهر عظمت بهر بر خورده اول آنکه در
مبانيِ اکبرآباد که بر ساحل دریای جون است شکست و آبکند و نشیب
و فراز بسیار وقوع دارد چنانچه درمیان شهر نیز جا بجا واقع شده باعث
ناهمواريِ آن گشته و هم چنین دارالسلطنت لاهور ازین جهت که یک

مرتبه اساس نیافته و رفته رفته بنیاد پذیرفته لاجرم آنچنان که باید و شاید بطرح مرغوب نیفتاده - دیگر آنکه ظاهر دروازهای قلاع هر دو جا که دولت سرای سعادت و سایر کارخانجات بیوتات سرکار خاصه در داخل آن سمت وقوع دارد بسیار کم فضا و تنگ ساحت است چنانچه جلو خانه که بی نهایت در کار است اساس نیافته و بدین سبب از کثرت آمد و شد مردم افواج بادشاهي و تابینان امرای عظام در اوقات ملازمت و هجوم فیل و اسپ بسیار خصوص در عیدها و جشنها بضعفا آزار و اضرار بسیار میرسد - سوای این از تنگ میدانئ کوی و برزن و بازار و شوارع خاص و عام عموم آینده و رونده بنابر هجوم خلایق بیشمار زحمت و تشویش بسیار مي یابند - لهٰذا بخاطر مبارک آوردند که بعنوانی که عامّه عالمیان از توجه آن حضرت توسیع فراغ من جمیع الوجوه یافته در عهد راحت مهد آن حضرت از هیچ راه ضیق احوال خاصه در طریق عیش معاش که خاصیت نیت آنحضرت است ندارند بهمین دستور ازین تنگي و کمي نیز که از رهگذرها ناشي شده خلاص گشته هر کدام بوضع و طرز موافق مرضئ خود عمارتی اساس نهاده لذت زندگي یابند - و بر طبق این عزیمت نافذ امر ارفع عالم مطیع آن بانئ مبانئ جهانگیري و جهانباني توقیع صدور یافت که مهندسان اصطرلاب شناس و اقلیدس نظر مابین این دو شهر عظیم الشان قطعهٔ زمینی دلنشین بهشت نشان که بخوبئ اعتدال آب و هوا متصف و مراتب کمیّت و کیفیت محسنّات آن از توصیف خرد افزون باشد بهم رسانیده قلعهٔ والا بنیاد که بحسب هیئت نمونهٔ سبع شداد باشد مشتملبر عمارات بدیع و نشیمنهای وسیع بوضع غریب اساس نهند - چون معماران هندسه پرداز و بنّایان سحر طراز در ظاهر دارالملک دهلي متصل نور گده مشرف بر دریای جون قطعه زمینی بدیع آئین

* نظم *

بر لب آب جون فیض سرشت | که بهشتش بود نمـونهٔ زشت
خاکش از خرّمي نشاط افزای | دلکش و جانفزا و دیده کشای
جـایگاهی کز اعتــدال هوا | یافت رنجور چنــد ساله دوا
مـــرده را آب زندگاني ده | پیـــر فرتوت را جواني ده

برای این کار بهم رسانیده بعرض مقدّس رسانیدند - حسب الامر قضا نفاذ خدیو دادگر عمارت گر معمورهٔ هفت کشور که بعد از مرمت نزهستان دلهای صاحبدلان و صفا کدهٔ خاطر الو الالباب پیوسته در پی آبادي عالم خاک و آب اند بعد از پنج ساعت از شب جمعه بیست و پنجم ذي حجه مطابق نهم اردي بهشت سال دوازدهم از جلوس اقدس مطابق یک هزار و هشتاد و چهار هجري در زمان محمود و آوان مسعود استاد احمد سرآمد معماران نادره کار بسرکاري غیرت خان صوبه دار آنجا و صاحب اهتمام این کار مطابق طرحی بدیع و نقشی تازه که به هیچ وجه نظیر آن در شش جهت دنیا بنظر نظارگیان در نیامده بود رنگ ریخته بیلداران بحفر بنیاد آن پرداختند و پس از پنج ساعت و دوازده دقیقه نجومي از شب جمعه نهم محرم سال هزار و چهل و نه هجري مطابق سوم اردي بهشت اساس عمارات نو آئین در آن سر زمین فیض آگین که از کمال نزهت خدا آفرین رشک فرمای بهشت برین و سوادش بهمه حساب خال جبین سراسر متنزهات روی زمین است نهادند - و هر جا ارباب هنرهای متعارفه و اصحاب بدایع و صنایع غریبه از سنگتراش و پرچین ساز و منبّت کار و نجّار و معمار صاحب سلیقه ماهر در ممالک محروسه بود بحکم اشرف حاضر گشته مشغول کار گشتند - و هر کدام برغم دیگر دعوی

تفرد در فن خویشتن نموده لطف سعی بجای رسانیده بودند که در برابر
حسن نمود کارشان کار نامهٔ ارژنگ و نگار خانهٔ چین و فرنگ مانند نقش
آب نه نمود داشت نه بود - و نهری که سلطان فیروز شاه در ایام سلطنت
از پرگنهٔ خضر آباد تا سفیدون که شکار گاه مقرری او بود سي کروه آورده
پس از رحلت او بمرور ایام از جریان باز مانده و در عهد حضرت عرش
آشیاني شهاب الدین خان صوبه دار دهلي نهر مذکور را مرمت نموده
جاری ساخته بود چون روزگار او سپری شد دیگری به تعمیر و ترمیم آن
نپرداخت - حسب الحکم اشرف از منبع تا شاهجهان آباد بلند و پست
آنرا هموار و کنارهای آنرا متین و استوار ساخته تا سفیدون که سي کروه
است در ممر قدیم و از آنجا نهری تازه حفر نموده بپای عمارت رسانیدند -
از تاریخ بنا تا پانزدهم جمادي الاول سال مذکور چار ماه و دو روز در عمل
غیرت خان بتاکید تمام کنده و لختی مصالح جمع شده بعضی جا اساس هم
بر آمد و بعد از تعین شدن او بصوبه داري تته در مدت دو سال و یک ماه
و پانزده روز عمل صوبه داري الله ویردي خان اساس قلعه از جانب دریا
دوازده ذراع بر افراخته گشت - و پس ازو در عمل مکرمت خان بتاکید
و اهتمام او در سال بیستم جلوس مبارک بانجام رسید - چون کیفیت اتمام
آن در کابل معروض حجاب بارگاه سلیماني گشت حکم معلی بشرف نفاذ
پیوست که راز دانان انجم و افلاک ساعتی مسعود که سعود آسماني
سعادت دو جهاني ازآن کسب نماید بجهت نزول اشرف درآن عمارت
مسرت افزا که در هفت کشور ربع مسکون بل هر دو کون چون باني خود
ثاني ندارد برگزیده بعرض مقدس رسانند - اختر شناسان کامل نظر
بدقّت فکر بیست و چهارم ربیع الاول مطابق بیستم فروردي ماه سال هزار
و پنجاه و هشت هجري اختیار نموده گوش زد عاکفان پایهٔ سریر سلیماني

نمودند - چون وقت وسیع بود لاجرم از کابل باکبر آباد تشریف فرموده در دوازدهم ربیع الاول مذکور روانهٔ شاهجهان آباد گشتند *

حقیقت قلعه و عمارات مرکز محیط دولت یعني دار الخلافهٔ شاهجهان آباد

زبان خامهٔ توصیف چگونه تعهد تعریف آن نماید و صفحهٔ صحیفهٔ انشا باوجود تنگ روئي بچه رو ضمان تضمین ستایش آن گردد که فسحت ساحت ممتنع المساحتش با فراخنای عالم امکان دم از برابري میزند و رفعت پایهٔ قوي مایه عرش سایه اش سر بمساوات سبع شداد سماوات فرو نمي آرد - زمین از استحکام قوایمش همدوش ساق عرش برین گشته و پایهٔ رفعتش از برکت این بنای متین از کرسيِ آسمان هشتمین گزشته - بروج گردون عروج البرز آثارش شرفه غرفه از علو کنگرهٔ این نهم منظره در گزرانیده - آثار خاکریزش که مانند کرهٔ خاک از سه طرف محاط آبست بنیاد بنا بقعر بحر محیط رسانیده - بوارق انوار صفای دیوارش از ظهور مهر انور اظهر و مراتب شهرت رفعتش از لیالي و ایام شهور و اعوام اشهر * نظم *

اساس متینش درین خاکدان — بود کنگر کشتيِ آسمان
قوي دل بود عالم خاک ازو — نشان میدهد غور ادراک ازو
جهان کهن راست بروی نظر — چو پیری که او را بود یک پسر
شد از رفعت شان سپهر دگر — بود آفتابش شه بحر و بر
محیط کرم پادشاه جهان — جهان بخش ثانيِ صاحبقران
شه عدل کیش ملایک خصال — سلیمان جلال و فلاطون کمال

بی عائله تکلّف از مبدای بنیاد این طلسم آباد تا افراختن این نوع قلعهٔ

عالي اساس که سر کنگرهٔ رفعتش تا زهٔ پیشطاق ایوان کیوان برابر افتاده و حوض اندیشهٔ شناور بغور عمق خندقش پی نبرده در خواب و خیال هم هیچ بادشاه فلک جاه را دست نداده بلکه تا هنگام طی قطع این نطع دو رنگ و برچیدن مهرهای سپید و سیاه هیچ صاحب اقتداری را ساختن این نوع عمارات که تا بقای زمین و آسمان اندراس بقواعد آن مرساد میسر نخواهد آمد - بالفرض و التقدیر اگر دیگر فرمان روایان صاحب تدبیر بمساعدت وقت و یاوریِ بخت مراتب جاه و اقتدار و دولت و اعتبار بهم رسانیده بناهای مرتفع و عمارات عالي از روی زمین تا آسمان بر فرازند و صد کاخ ملوّن منقش را برابر ایوان کیوان بسازند امّا این فطرت بلند و دانش ارجمند و کمال عقل و جدّت فهم و کثرت فراست و حدس صایب و تمیز تمام و سلیقهٔ درست در احداث ابنیهٔ عالیه و عمارات رفیعه و منازل و نشمین‌های غریب و باغات و بساتین دلپسند نظر فریب و اجرای انهار و اغراس اشجار و مزید تکلّف و تصرف در جمیع امور توره و توزک بادشاهي و رسم و آئین فرمان روائي که خاصّه این مظهر اتم قدرت الٰهي است و هیچ یکی از سلاطین روی زمین پی بدان نبرده در دنیا دیگری را میسر نیامده - و چگونه میسر مي آید که بحکم قسمت حوالتکده روز نخست ابداع این بدایع که رهن وقت بوده روزیِ بندگان آن خدیو روزگار شده و چیزی که در انتظام سلسلهٔ نظام جهان و طریق عیش و معاش جهانیان درکار باشد و بکار آید در پردهٔ غیب نمانده که بعرصهٔ ظهور نیامده - چنانچه بمحض اهتمام آنحضرت کار تصرّف و تکلّف در امثال این مهام بمقامی که رسیدن بفروتر پایه ازآن ما فوق تصوّر خرد است رسیده - و ترقي در امور بمکانی که غایت مراتب امکانست کشیده سر زمین دلنشین هندوستان در زمان آن حضرت رفته رفته گلستان روی زمین آمده و عهد

عافیت مهدش موسم بهار روزگار بلکه سن شباب لیل و نهار گشته - درین صورت ازین عالم صاحب فطرتی بلند اقبال و ازین دست مجددی دانش سگال خال حال برروی کار آمده رونق افزای عالم صورت مي گردد بلکه باعتقاد ارباب دانش و بینش چنین خلقتی والا فطرت مادر ایام نزاده و نمي زاید - مجملاً این حصار گردون آثار که از مبداء تاریخ بنیاد تاهشت سال بکمال جد و جهد بسرحد اتمام رسیده و تا آن غایت مبلغ پنجاه لک روپیه در مصارف بنای آن و موازي این مبلغ در مخارج عمارات عالیه داخل قلعهٔ مبارک بخرج رفته مشتملست برچهار دروازه و دو دریچه و بیست و یک برج از آنجمله هفت مدور و چهارده مثمن و محیط چار دیوارش که مثمن بغدادیست هزار گز طول و ششصد ذراع عرض و بیست و پنج گز ارتفاع تا شرفات از خاکریز دارد - فسحتش شش لک ذراع و دورش سه هزار و سه صد ذراع - و تمام باره و بروج گردون عروج آن رفیع العماد از اوج تا حضیض و از کنگرها تا خاکریز از سنگ سرخ تراشیده اساس یافته - خارا تراشان دقیقه اندیش فرهاد فن بدان مثابه در تنگ درزي الواح آن دقت بکار برده اند که در ناخن فکر تیز توصیف آن بند نمي شود - لهٰذا کلیم طور معني طالبا درین مقام که پا لغز اندیشهٔ غور پیشه است چندان ایستادگي که در خور این مقام باشد بجا نیاورده آنجا که میگوید

* نظم *

نه بیني بدیوارش از سنگ درز | که چسپان بود صحبت تنگ درز
در آینهٔ سنگ خارا تراش | چو خورشید هنر کرده فاش
ز بنیاد تا کنگر از خاره سنگ | تراشیده گوئي ز یکپاره سنگ
متانت سرشت و صفا گستر است | هم آینه هم سدّ اسکندر است
بدینسان بنای فلک احتشام | شد از سنگ یکرنگ گلگون تمام

و همگي عمارات دولتخانهٔ والا از برج شمالي و باغ ارم مثال حيات
بخش و شاه محل آرامگاه مقدّس و برج معروف ببرج طلا و امتياز
محل و ديگر عمارات قرينهٔ آن و خواب گاه نواب قدسيه القاب زبدهٔ
مقدسات دوران اسوهٔ طاهرات زمان بيگم صاحب و ديگر پردگيان حريم
حرمت در يک رسته به ترتيب واقع شده - از طرف مشرق بارتفاع دوازده
ذراع مشرف بر آب و صحرا و از جانب مغرب بر باغ و باغچهای مسرت
افزا و انهار و تالاب فيض پيرا سراپا از سنگ مرمر صاف شفاف بنياد
پذيرفته از راه هر کدام باحجار رنگين پرچين کار و سقف و جدار هر يک
در غايت زيب و زينت بنوعی مطلّا و منقش و رنگين ساخته شده که
مراتب کميت و کيفيت محسّنات آن از پايهٔ توصيف خرد گزشته -
و هر يک در خاطر پسندي و دلنشيني از روضهٔ رضوان و غرفهٔ قصور جنان
نشان ميدهد - و از همه رهگزرها خاصّه از فيض بخشي جا و فرح افزائي
فضا و فسحت ساحت و افاضهٔ روح و راحت و صفای نظر و حسن منظر
بهشتيست بر روی زمين بلکه روکش بهشت برين بنظر در آمده - رخشاني
و درخشاني لاله زار سهيل آثار نقش و نگارش آب و رنگ جگر گوشهٔ
بدخشان و قرّة العين عدن از ياد مي برد - خاصّه منظر آئينه نگار که پا لغز
انظار افلاکيانست چه جای خاکيان بنور و صور گونا گون قلم بطلان بر نقش
و نگار کارگاه بوقلمون کشيده و از عکس رنگ آميزيِ گلهای حديقهٔ روبرو
رشک فرمای اطلس سادهٔ کارخانهٔ چرخ برين گشته - نوعی چهره افروز
حسن و جمال است که خورشيد کيميا گر هر صبح برای کسب فروغ بر در
هر لوحش حلقه مي زند و هر لحظه در رنگ متخيّلهٔ سخنور صد رنگ
صورت سراپا معني بجلوه در آورده تماشای حيرت افزايش بی مبالغه ارباب
معني را پابند صورت مي سازد - معهذا نهر کوثر اثر که بحسب فرمودهٔ

فرمان فرمای انس و جان بنهر بهشت زبان زد اهل روزگار ست مانند شاه جوی مجرّه از اواسط هریک روانست و حاق وسط جمیع عمارات مجرای آبحیوان ساخته - حوضهای پیش و اندرون هر نشیمن فردوس موطن بصورت آبشار و فوّاره ریزان و جوشان بی تکلف آب سیماب سان آن گوئی جدولیست از سیم خام که بر الواح سنگ رخام غلطان است و یا مانند سریان عین الحیوة روح طبعي بمجاري شریان در کالبد روح روان - و در پیش هر نشیمن ارم مانند باغچه در نهایت طراوت و دلپسندي که سر تا سر سر زمین بهشت آئین آن از جوش سبزهٔ تر روکش سپهر اخضر گشته معاینهٔ فردوس برین در نظر تماشائي جلوه گر میگردد - و در هر طرف از گرمئ هنگامهٔ نشو و نما رونق بازار نشاط و انبساط و تقاضای تکلم لب اطفال غنچه و کودکان شگوفه صدای سرشار گل تا سرحد چار دیوار دولتخانه فیض آثار میرسد - و قبل از آنکه مشّاطهٔ باد بهاري بغازه کارئ عذار گل و تازه کارئ طرّهٔ سنبل در آید از لطافت هوای روح افزای این مسیحاکدهای دولت سرا شاهدان تازه رخسار ازهار و انوار و نونهالان گل و کلاله مویان سنبل چهره افروز حسن ادا میشوند - و پیش از رسیدن موسم فروردي واردی بهشت درین وطن گاه نشو و نما که همانا مسقط الراس قوت نامیه است نازنینان سیمبر شگوفه سیراب و تر سر از منظرهٔ شاخ بدر آورده خندان و شگفته چشمک مي زنند - لطف دیگر آنکه جا بجا درین حدایق فردوس زیب و ایوانهای خاطرفریب حیاض مطبوع در کمال دلکشائي و آبشارهای دلپذیر بی نظیر در نهایت خوشنمائي مانند لوح بلورین سینهٔ سیمبران عریض گشته بآئینی حسن افروز است که در جنب هریک از آن حوض دلکشا باعتبار لطافت رواني و سلاست جریاني طلسم است دیده فریب نظربند و تفرجگاه عجیب اعجاب پیوند - صد چشمهٔ آب

حیوان بلکه جمیع عیون روضهٔ رضوان بگرد رفته و موج آب و تاب هریک ازآن مرأت صنع رباني و پرتو نور بخشي آن بدایع مخترعات یزداني از کمال اوج خوبي گزشته آئینهٔ آفتاب را از صبح روشن جبین رو نما گرفته - و متصل این مکانهای فردوس نشان ایوان غسلخانه بفسحت ساحت و فرح افزائي فضا بعنوانی زینت بخش عالم صورت گشته - و در برابر آن حمامی بغایت آب و تاب هوش ربای نظارگیان گردیده که تا غایت در هیچ قرنی از قرون بالیه شبیه این هر دو عمارت بی قرین هیچ بیننده در زیر چرخ برین ندیده - و نظیر آن و قصر فردوس نشان و حمام صفا پرور بادشاه جهان در هفت کشور ربع مسکون موجود نشده بنظر روزگار در نیامده - نه تنها من برینم که فردوس اعلی و عرش اقدس نیز بر این اند چه معجز رقمان هندوستان در تزئین سقف زرین ایوان غسلخانه که بطریق بندهای دلکشای خاطر پسند فرنگي و گرهای خوش طرح رومي سراسر بصرف نه لک روپیه بانجام رسیده - و برجدار فیض آثارش بجای تصویر صورت آنگونه نگارش معني بکار برده اند که اگر ماني تصوّر آن نمودی همانا مانند صورت دیوار بیهوش ماندی - و جادو رقمان عراق در نقش و نگار پرچین کاري بالای راه دیوار حمام عالي مقام بدانسان نزاکت و لطافت پرداخته بر روی کار آورده اند که بهزاد شبیه آن اگر در خاطر نقش بستی تا آن استادیها باعتراف شاگردیٔ شان قلم از کف افگندی و گوش گرفتی چنانچه دستان سرای بستان سرای کلام صاحب طبع سلیم طالب کلیم در وصف این ایوانچه نیکو گفته

* نظم *

زهی عرش بنیاد و دولت اساس	چو خورشید در آسمان رو شناس
صفایت بر افلاک پرتو فشان	ازین نور روشن سواد جهان
در آئینه عکست اگر جا کند	ز دیدار خوبان تبرا کند

زمین فرش راه تمنای تو
فلک مي زند سر ز سودای تو

بنقش تو چون کلک تصویر رفت
نه رنگ از گلستان کشمیر رفت

بکان شفق رنگ دیگر نماند
طلا در صدفهای اختر نماند

همه رنگها را نثار تو کرد
فلک ماند خود یک صدف لاجورد

پر آوازهٔ خوبیت روم و چین
سرای شهنشاه باید چنین

شه کشور عدل شاه جهان
جهان بخش ثاني صاحبقران

گل شمع بزمش سواد سپهر
ز دود بخورش فلک سبز چهر

دیگر باغ ارم مثال حیات بخش که بحسن نمود رستهای خیابان و اقسام گلهای ایوان و انواع درختان سبز و خورم و شاداب رشک صفوف سروستان جنان و چشم و چراغ زمین و زمان است - و همه جا در مجاريِ انهار روان بخش آن روضهٔ رضوان آبها روان و چشمه سارهای جوشان بلطافتی که میان آن و چشمهٔ حیوان فرق از انسانست تا حیوان و از روی زمین تا آسمان - اگرچه سابقاً نیز انگارهٔ نگارش توصیف آن مقام از کوتاه دستيِ بنان و سستيِ بیان نیمکاره ماند اکنون نیز بعلّت قلّت سرمایهٔ سخنوري در همان پایه مانده دو کلمه شکسته بسته بطربق اجمال مرقوم قلم نیاز مي گردد - نو آئین باغی که موج سبزهٔ نوخیزش از سر طوفان گل گزشته معني لفظ سبز به گلگون بخود تفسیر مي کند - و هر برگ سر خوش دلکشش که بتحریک جنبش نسیمی از خواب بر میخیزد خواب مخمل را به بیخودي تعبیر مي نماید - سبزهٔ نورسته همانا خط سبزیست بر رخ گلرخان تازه دمیده یا صفحات مصحف صنع است از قلم غبار بخط مصنف مرقوم گردیده - در هر گلزمین بل سر تا سر روی زمین دلنشینش چندانکه نور نظر کار کند نهالهای پر گل بدیع صورت چون گلدسته بهم پیوسته نوعی بار آورده که جز گل چیزی منظور نمي شود - و در هر چمن توده

تودهٔ خرمن سنبل رونق شکن کاکل خم اندر خم و گیسوی شکن در شکن نازنینان گلبدن بر روی هم افتاده - و در هر طرف انواع درختان میوه دار سبز و خرّم بنحوی سر در سر یکدیگر کشیده که هیچ جا آسمان بنظر در نمي آید - عرض و طول خیابانش که چون خیابان عمر دراز خوش آینده و مانند سن شباب طرب افزاینده است بنحوی مطلوب ارباب تفرج افتاده که از ته دل نمیخواهند که آن نمودار کوچهٔ عمر خضر هرگز بسر آید و آن مهبط انوار فیض نامتناهي تا ابد بپایان انجامد - و چگونه چنین نباشد که در جای دیگر بر روی زمین چنین مکان ارم قرین که از افراط جوش سبزه و گل و وفور لاله و سنبل و اظلال اشجار سدره نشان طوبی مثال و سیلان انهار سلسبیل آثار از مرغزار خیابان ریاض رضوان دل نشین تر مي نماید بنظر سیّاحان بحر و بر در نیامده - و فروغ اقبال بی منتهای مبداء فیض بر ساحت قبول آن گلشن خدا آفرین زیاده از درجات فرض وهمي و احتمال عقلي تافته مثل آن بهشتي مقام ایزد تعالی در زیر آسمان نیافریده چنانچه مشاهده شاهد و عیان دلیل بیانست * نظم *

بقدر سیر این گلشن نظر کو ... بهشتی اینچنین جای دگر کو

ز هر برگش گلستانی نمایان ... چو از آئینه عکس خوبرویان

بود نشو و نما اینجا روانرا ... بهار دیگر است این بوستانرا

درین گلشن ز جوش سبزه و گل ... نمي آید بگوش آواز بلبل

ارم در پشت دیوارش نشسته ... خجل چون عندلیب پر شکسته

یکی از جملهٔ حجتهای کامله بر اثبات خوبیهای این نقش بدیع فاعل مختار کثرت جریان انهار و وفور آبشارهای فیض آثار است که از وقوع رستهٔ اشجار بر کنار خیابان بی مبالغه نمودار جنات تجري من تحت الانهار ازآن آشکار گشته - آب خوشگوار هریک از غدیر و آبگیر آب تسنیم و کوثر

برده و از تصور سلاست آب نهرش جوی شراب بدهن آورده - خاصّه
حوضی بطول و عرض شصت در شصت در وسطش چون آئینهٔ آفتاب
باامواج نور چهره افروز ظهور گشته بهمه حساب اول دلایل واضحه بر اظهار
قدرت جهان آفرین است - و از عکس رنگ آمیزیِ گلهای اطراف رشک
فرمای نگار خانهٔ چین بل روکش اطلس پر نقش و نگار کارخانهٔ چرخ
برین - آب خورشید حبابش بسکه چون لعل خوبان سیراب فیض حلاوت
است زکوٰة عذوبت بدجله و فرات میدهد - و قطره قطرهٔ زلالش باعتبار صفا
و لطافت بل بهمه حساب بر چشمه سار زندگي تفوق میجوید - فوّارهای
درون که بعدد چهل و نه از نقره ساخته شده چون سحاب رحمت ایزدي
بریزش مروارید غلطان هوش از سر راز دانان سواد و بیاض ربوده - و صد
و دوازده فوّارهٔ دور که مایل بحوض نصب گشته پنداري چندین هلال
بجهت دفع عین الکمال گرد چشمهٔ آفتاب طلوع نموده - در هر چهار
خیابان اطراف که هر کدام از سنگ یک رنگ سرخ بعرض بیست گز
باتمام رسیده نهری چون جدول نور به پهنائیِ شش ذراع مشتملبر سي
فوّارهٔ در افشان در وسط آن بلطافتی روانست که چراغ چراغان نهر مجرّه از
پرتو آن نوریاب جاودانست - و از ذرّه تا خورشید و ماه تا ماهي فریفته
و شیفتهٔ تماشای آن - چپ و راست این حدیقهٔ ارم آئین که همانا قطعه
ایست از فردوس برین دو دست عمارت دلنشین بغایت دلپسند و نظر
فریب است از بس طراز صور گونا گون و نقش بوقلمون چون عرش میناکار
بلقیس با سریر زمرد نگار سلیمان بآئینی صورت اساس یافته که بهمه
معنی وقوع نظیر آن در عالم امکان صورت پذیر نیست - و نهر آبي در
محاذيِ آن جاري گشته از دست انفاس روح الامین احیای اموات در
طي شکن آستین دارد - و در حیاض وسط هر دو عمارت که چشمهٔ حیوان

بچشم حسرت در آن نگرانست بنهایت خوبي در جوش آمده از کنار
چبوتره بارتفاع یک و نیم گز بصورت آبشارها در پائین حوض ریزان - و در
طاقهای زیر آن روزانه گلدانهای سیمین و زرین پر از گلهای طلا و شبها شمع
کافوري در زیر نقاب آب مانند ستاره در پردۀ تنگ سحاب با معني گلوسوز
در چمن سخن شاداب بحسنی جلوه افروز ظهور میگردد که بی اختیار
رحیل ابنای سبیل را بدل باقامت جاوید مي سازد - و موج آب و تابش
دست تطاول بر چشمۀ مهر و قصیدۀ مرصّع کهکشان دراز نموده حسن
تفرجش پردۀ طاقت بر مست و مستور میدرد

• نظم •

نگه را فروغش دهد آن صفا | که چون باز گردد سوی دیدها
ازو دیدۀ مهر تابان شود | خطوط شعاعش مژگان شود
فروغش دهد گر بآئینه آب | برد دست از پنجۀ آفتاب
نهان جمله پیداست از آب و تاب | صفا گشته غماز او چون حباب

دیگر تمامي طبقۀ شرقي سمت باغ که موافق طول باغ بعرض بیست
و شش ذراع و ارتفاع یک و نیم ذراع محتوي بر سه دست عمارت مشرف
بر دریای جون واقع شده همگي و تمامي از سنگ مرمر صاف و شفاف
بر آمده بصفای درون و بیرون صبح را شرمنده آب و تاب خود دارد -
و بلطافت آب و هوا و دلنشیني جا و خوشي منظر هر لحظه باعث
اعجاب دیده وران شده نظر را واله و شیفتۀ خود مي سازد - وفور صفا
و جلای سقف و جدار هر یک که چون آئینه چهره نمای مراد است
مانند لوح بلورین سینۀ سیمبران والا نظرانرا حیران نظاره دارد - قطع نظر از
تکلّف و ساختگي سقف و جدار این هر سه مکان را که زینت بخش
صفحۀ روزگار است نقّاشان نادر کار که از نزاکت طرز و تازگیء روش قلمرو
حسن صنعت ملک ایشانست باصناف ریاحین و ازهار و انواع گل و گلزار

نگارین ساخته لطف صنعت خود را آن مرتبه داده اند که هر نقش دلکش آن رقم نسخ بر خط یاقوت لعل بتان کشیده - و آن کار نامۀ رنگین صنعت آفرین که سر جمله از توصیفش بمیانجيِ بیان و بنان دست بهم ندهد بدرستيِ نقش و نگار رونق شکن بازار سپهر مینائي گردیده * نظم *

صفای خلد فرش آستانش
گرفته دلکشائي درمیانش
درو دیوارش از تصویر گلزار
در و باید نشستن رو بدیوار
سه جانب گلشن و در پیش دریا است
که هر موجش خم زلف فرح زاست

بنام ایزد نهری سلسبیل نژاد گوهر نهاد که رشک حوالیش که مانند امتداد خط محور کشیده دجله دجله سرشک خون از دیدۀ سر چشمۀ فرات و جیحون کشاده و در برابر عرض عریضش نیل مصر چون نیلاب سند بآن مایه طول همانا از دست انگشت نیل که از برای دفع گزند عین الکمالش بر روی صفحۀ زمین کشیده - و در وسط عمارت میانه حوضی کم عمیق ته نما بطرح بدیع و هندسۀ غریب در نهایت صفا و زینت بطرح کره بندي مرتب ساخته در سر هر بند سوراخی گزشته اند که آب زندگي ازآن میجوشد - و فوّارهای جوشان که تفرج آنها بغایت طرب افزا و فرح انگیز است در آن نصب نموده مانند انگشت فروزان شمع زینت بخش عمارات ساخته اند که خرد در دریافت کیفیت آن حیران میگردد - و جداول نور بهر چهار طرف ازآن چشمۀ خورشید بر آمده بحوض یک لخت سنگ مرمر که حاشیه‌اش بنقش و نگار پرچین پر آذین زین است بصورت آبشار از عالم بلور صاف میریزد و از اطراف حوض سرشار گشته

داخل نهر پائین میگردد - و سنگ این حوض که از غرایب روزگار است از کان مکرانه بر آمده بحکم اشرف حوضی مربع چار در چار بعمق یک و نیم گز صورت گرفت - و از آنجا بشاهجهان آباد که صد کروه بادشاهي است بصد منصوبۀ جر ثقیل رسیده در آن مکان نصب گردید - اگرچه حوضهای مطبوع در دولتخانۀ والا بسیار است اما این حوض که خارا تراشان فرهاد پیشه بنوک تیشۀ فولاد مثلش در سالهای دراز نتوانند انگیخت لطف دیگر دارد - چون در هر مکان دلنشین از نشیمن‌های نزهت آفرین مشکوی دولت از آب نهر بهشت مذکور آبشاری و حوضی دلفریب ترتیب یافته مکرر بستایش آن و حوض کلان که در گلشن ارم آئین امتیاز محل مانند ظهور جان در سایر اشیا و آفتاب در وسط السما بنابر صفای نظر و حسن منظر بدستور حوض حیات بخش باحسن وجوه صورت نما است بهمه جهت پرداختن و سخن در وصف طول و عرض آن بر زبان آوردن بر فرض ایجاز محال بدور و دراز مي کشد لاجرم بهمین قدر مذکور که عمارات مسطور بر تمام بستان سراهای فیض آثار که باعث آرایش صفحۀ جهانیان است و شاید آن نوع نزهت کدهای کشاده فضای طرب افزای بروی زمین موجود نباشد بلکه سخن در بهشت میرود بچندین درجه تفوق دارد - اول آنکه امتیاز محل که بزرگ ترین عمارات دولتخانۀ والا است بطول پنجاه و عرض بیست و شش ذراع در کمال تکلف و تزئین و نهایت خوشنمائي نقش و نگار و رفعت پایه پای تفوق بر کرسي مثمن سپهر هشتم نهاده بحسن آب و رنگ روکش قصور و منازل بهشت موعود است بلکه بهمه حساب رشک سرابستان ارم معهود در آن واقع شده کلاه و طرّۀ طارم و کلسهایش همه طلا اندود است - دوم آنکه بر یک جانب آن جهروکۀ درشن که مشرق طلوع آفتاب روی زمین صاحبقران ثاني سعادت قرین است

و مشرف بر دریای جون و جانب دومش جهروکهٔ خاص و عام قرینه ساخته شده اکتفا مي نماید - و مزیتهای دیگر را از حوصلهٔ قدرت خود بیرون دانسته سخن از ستایش خاص و عام و بازار مسقف و آبادیٔ شهر درمیان مي آرد - صورت بنیاد این نسخهٔ سبع شداد و دیوان کدهٔ عدل و داد که روکش بارگاه سلیمان و ایوان نوشیروانست برین نمط است که غربیٔ امتیاز محل ایوانیست مشرف بر باغچهٔ عمارت مذکور از سنگ سرخ ساخته بسنگ مهتابي سفید نموده شده از مهره کشیٔ معماران جادوکار چون آئینهٔ صبح جلا پذیرفته و چون سر منزل دیده نور و صفا و دلکشائي را در بر گرفته - متصل سقف آن جهروکهٔ خاص و عام که سجده جای عالمیان و محل انجاح حاجات جهانیان است سراپا از سنگ مرمر بنگله مانند بطول چهار و عرض سه مبني بر چار ستون و عقب آن بنگله طاقیست بدرازیٔ هفت و پهنائیٔ دو و نیم ذراع بسنگ‌های رنگا رنگ پرچین نموده از تیز دستیٔ نقاشان بدایع نگار به گوناگون نقش بدیع آن مایه زیب و زینت یافته که ترنج سیمین ماه و شمسهٔ زرین سپهر در پیشش رنگی از آب و تاب ندارد - و نظارگي را تفرّج آن از تماشای رنگ آمیزیٔ صنعت گلشن بهار مستغني مي سازد - و در سه ضلع آن محجری از زرناب نصب شده گوئي خطوط شعاعیٔ آفتاب بر روی هم پیچیده - هر اول روز این مکان سعادت نشان از جلوس اورنگ نشین سریر اقبال داغ دل منازل قمر بل غیرت افزای شرف خانهٔ مهر انور مي گردد - و از پرتو نور بخشیٔ طلوع آنحضرت در برابر مطلع خورشید دوکانچهٔ عالم آرائي مي کشاید - و در پیش آن بارگاه رفعت پناه مشتملبر چهل ستون که هر یک از آن قایمهٔ کوه بیستون بل قاعدهٔ هفت طارم لاجوردي و ستون این نه رواق نیلگون میتواند شد بطول بیست و هفت و عرض بیست و چهار در کمال رفعت اساس

یافته - و زیب و زینت سقف و جدارش که بنقوش گوناگون مصور است
کارنامهٔ مانی را از رتبه انداخته - از سه طرفش محجری از سیم ناب بقد
آدم متوسط و خارج ایوان ساحتی در کمال فسحت بطول یک صد و چار
و عرض شصت از فضای محوط خاص و عام جدا کرده بر سه جانب آن
کٹهره از سنگ سرخ کشیده ببافتهای مزین گردانیده اند - و بیرون آن
صحنی چون دل دوست کریمان کشاده و مانند باطن بیدار درونان بنور
سعادت آماده بطول دویست و چهار و عرض یک صد و شصت ذراع
ترتیب داده بر دورش ایوانهای دل نشین بدیع آئین ساخته از زحمت
بارش سحاب و آسیب تابش آفتاب مردم را فارغ البال گردانیده اند - از
جمله سه دروازهٔ آن دروازهٔ جانب غرب که این هفت طبقه لاجوردی خرگاه
در جنب رفعتش نمودی ندارد و این کارگاه بیستون در برابرش جز رنگ
خجالت رنگی بر رو ندارد - و بیرون آن دروازه برای جلو خانه چوکی
بطول دو صد و عرض یک صد و چهل سراسر مشتمل بر ایوان و حجرهای
خاطر پسند و سه دروازه جانب شمال و جنوب و غرب که از دروازهٔ شمالی
قلعه تا دروازهٔ جنوب دو رسته حجرهای نو آئین و ایوانهای دل نشین
بعرض چهل ذراع در کمال استحکام و استواری بنحوی که وقوف بر آن
باعث ایستادگی عقل میشود برای اصطبل و دیگر کارخانجات صورت اتمام
یافته نهر بهشت از وسطش جاریست - و از جانب غرب تا دروازهٔ قلعه
بازاری مسقف دو طبقه به نهایت زیبائی بعینه از عالم مراتب حدقه در
کمال صفا و نور و مردم نشینی معمور مانند رسته خیابان فردوس کشیده -
و حجرهای صفا آفرینش مانند خانهای چشم دیوار بدیوار و در بدر در هم
اساس یافته همه جا دوکانهای مردم نشین مالا مال از متاع عین معائنه
چون چشم و ابرو بیکدیگر پیوسته - و در اطراف مبصران تیز نظر مانند

صفوف مژگان متصل بهم صف بسته همانا در روی زمین نظیر و عدیل ندارد - و آن شاهد زیبا اندام با زیب و زینت تمام از نهانخانهٔ غیب درین صورت بعالم شهود جلوه گر گردیده ازآن طور چشم صاحب نظران را گرسنهٔ چشم نظّارهٔ خود دارد که اندیشهٔ دقیقه رس اولی الابصار ادنی پایهٔ کمیت و کیفیت و زیب و زینتش را اصلا بجا نمي آرد - این نوع عمارت بازار مسقف که مردم هندوستان اصلا ندیده بودند اختراع تازه ایست که بیمن توجه و عمارتگريِ یگانهٔ خدیو هفت کشور بر روی کار آمده

* نظم *

گلش را چو بگرفت بنا در آب | نماند آب در چشمهٔ آفتاب
تماشای این خجسته مقام | برد رشک بر چشم احول مدام
خدایش چنان دلبري داده است | که سایه ازو دور نه افتاده است
نرفت است از حجرهایش نشاط | چو صورت که شد بافته در بساط
بهر خانه یک شهر عیش و سرور | چسان یافت جا چشم بد باد دور
چنان دامن دل کشد سوی خویش | که باد از فضایش نرفتست پیش

و پیش هر کدام دروازهٔ قلعه متصل بازار مذکور و دروازهٔ جاذب اکبر آباد دو تمثال فیل پایه دار که بهمان کلانی که فرد اعظم این نوع باشد ساخته آنچنان صورت درست و هیئت تمام معاني بر آورده اند که نظیر هر یک ازآن چهار نقش بدیع منظر در ذهن صور انگیز چه جای خارج اذهان صورت پذیر وقوع نتواند شد - بی مبالغهٔ تکلّف و شائبه تصلّف صورت نگاران خارا شکن و سنگتراشان فرهاد فن این کشور که بنوک تیشهٔ فولاد هزار گونه نقش و نگار شیرین از دل سنگ بر مي آرند که هریک شور از جان صورت بیجان شبدیز بل از دخمهٔ فرهاد و پرویز مي انگیزد - و باعجاز تیز دستيِ صنعت آن گونه موج رطوبت از لوح سنگ خارا بر آورده بتموج در مي آرند که شعلهٔ رشک آن دمار از جان موج پرند خارا و دود از دل آب حیوان بر آورد -

در بر آوردن این حصار فلک کردار و عمارات بدیع آثار و تمثال فیلهای پایه دار آن نوع صنعت لطیف پیشهٔ خود بکار برده اند که بعد از ملاحظه بنظر هیچ خردمندی را باور نمي آید که این گونه بنیانی غریب کار بشر تواند بود چه صفا و جلای در و دیوار هریک از عمارات بمرتبه ایست که با وجود آنکه نظارگي آنجا بنابر حیرت تماشا از پای تا سر نظر بند میشود اما هیچ جا پای نظر بند نمي شود و جز باني کهن دار دنیا دیگری بر حسن صنعت آن اطلاع ندارد - الحق خرد برین معني گواهي میدهد و راه احتمال مي کشاید که این کارنامهٔ روزگار بدرستي شبیه و تصویر کردهٔ نقاش صنع بل نگار کردهٔ نقشبند اختراع و فرد اول کار صنایع نقشهای بدیع ابداع است - آری کردهٔ معلول فعل علت العلل است و بالآخر سایر آثار اثر اول الاول - چه باتفاق کلمهٔ عقلا سررشتهٔ وجود و ایجاد بدو مي پیوندد و همه راه بدو بآن دهندهٔ همّت میرود لا موجد سوی الله ولا موثر فی الوجود الا الله *

جانب راست و چپ قلعه بر کنار دریا سایر شاهزادهای بلند اختر کامگار و امرای نامدار عمارات وسیع بدیع و نشیمنهای غریب اساس نهاده اند - و از ابنیهٔ عالیهٔ این مصر اعظم چندین بنا ازین عالم است که از بیست لک تا یک لک صرف مخارج آن شده - و کمتر ازین خود از آن بیشتر است که اگر بالفرض عقود انگشتان در حساب آن بفرساید تعداد اعدادش تا روز شمار دست بهم دهد - اهالي و موالي شهر از احاد الناس تا اکابر و اعالي در خور مراتب احوال و کثرت و قلت اموال بناهای عالي موافق خواهش طبیعت خود ساخته اند در غایت تزئین و فسحت ساحت چنانچه در صحن هر یک جای شهر خالیست و هر طبقه عمارات هدود شش مرتبه و هفت مرتبه مانند طبقات حدقه بر روی یکدگر اساس یافته

همه شهر نشان و مردم نشین و بدین اعتبار اگر این سواد اعظم را ازین رو نیز بمنزلهٔ حدقهٔ عالم دانند شبه در وضوح آن نخواهد بود - و بر دور قلعه باغات و سرابستانها طرح شده که همانا همگي آب حسن نمود ابنیهٔ عالیهٔ بغداد که بر ساحل دجله بنیاد یافته برده و خوشي و دلکشائيِ نهر بصره را که از جنات اربعهٔ دنیاست بباد فتنه و فنا بر داده - چه میگویم سخن در جنات عدن است که انهار عسل مصفّا و عیون لبن سائج از مجاريِ تحت آن جاریست - مگر نظر برعایت جانب رضوان و ملاحظهٔ خاطر نازنین حور عین نزهت این ریاض و عذوبت آبش به برابريِ روضهٔ دارالسلام و عین ماء معین تن در دهد - در مراتب آباداني‌ِ این فسحت آباد بی پایان که بسیط معمورهٔ ربع مسکون در برابر آن بساط همسري نتواند چید چه مایه بسط سخن توان داد که وفور معموريِ آن بمرتبه ایست که در سر تا سر آن شهر در هرکوی و برزن چندانکه نظر کار کند رستهٔ بازاری چون خیابان باغ بهشت کشیده و مانند دل و دست کریمان فراخ میدان و کشاده بنظر در مي آید - خاصّه اسواق عظیمه مثل بازار جانب اکبر آباد و بازار طرف دارالسلطنت لاهور که بعرض چهل گز زینت افزای شهر گشته و نهر بهشت در سر تا سر وسط آن جریان پذیرفته - در هر طرف معاملان خوش معامله در دوکانهای پر مال و خواسته نشسته اند و در دوکان ناراستي بسته و ابواب دارالفتح حسن سودا و صدق قول و وفای عهد و درستيِ نیت کشاده - و از چار سو مشتریان سرمایه دار را بدانچه دل طلبیده و خواطر خواسته صلا داده - چنانچه وفور نفایس و امتعهٔ هفت کشور و نوادر و جواهر عدن معدن بحدیست که پس افگندهٔ دریا و کان بخرید متاع یک دوکان بس نیاید و دفینهٔ گنج شایگان چه جای خزینهٔ قوي مایگان بسودای یک معامل وفا ننماید -

* نظم *

خیابانهای بازارش دل افروز | درو هر روز عید و نوروز
ببازارش ز خوبان گل اندام | شگفته گلبنی بینی بهر گام
بهر دوکان که افتاده است راهت | پی سودا بجا مانده نگاهت
برون آید اگر باشد خریدار | ز یک دوکان او صد کاروان بار
بدکانها فتاده بر سر هم | متاع شیر مرغ و جان آدم
بدست پیر افتد رایگانی | ز دوکانهاش کالای جوانی
بجای دارو از دوکان عطّار | توان صحت خریدن بهر بیمار

این راسته بازار فیض آثار دو رویه سمت لاهور بعرض چهل ذراع و طول یک هزار و پانصد و بیست گز مشتمل بر هزار و پانصد و شصت حجره و ایوان بدین دستور واقع شده - از آغاز بازار تا چوک هشتاد در هشتاد کوتوالي چبوتره چهار صد و هشتاد گز و از آنجا تا چوک دیگر که صد در صد است بطرز مثمن بغدادي بهمین قدر طول و عرض - و جانب شمالی این چوک سرای نوآئین دو سقفه بطول و عرض یک صد و هشتاد و شش مشتمل بر نود حجره و چهار برج و پیش هر حجره ایوانی و قرینش چبوتره سراسر بعرض پنج ذراع حسب الامر شاهزادهٔ جهان و جهانیان بیگم صاحب اساس یافته - یک درش جانب بازار و در دیگر جانب حدیقهٔ لطف طراز موسوم به صاحب آباد بطول نه صد و هشتاد و دو ذراع و عرض دو صد و چهل و دو ذراع مشتمل بر عمارتهای دلفریب و آبشارهای دلاویز و حیاض و فوارهای جوشان در کمال پاکیزگي و صفا و نهایت فیض بخشي آب و هوا و جانب ضلع جنوبي بازار مذکور حمامی بغایت مطبوع دلپسند بطول شصت و عرض بیست گز با ایوانها و نشیمن‌ها در کمال نزهت و صفا که آن هم بفرمان ملکهٔ زمان صورت اتمام یافته بجهت احراز مثوبات

اخروي وقف گشته - و ازین سرا و چوک تا سرا و چوک مسجد پرستار خلیفهٔ الهی بی‌بی فتحپوري محل پانصد و شصت گز طول بازار واقع شده - طول مسجد مذکور چهل و پنج و عرض بیست در وسطش گنبدی از بیرون کاشي کاري و از اندرون بسنگ سرخ زینت یافته - و هر دو جانب گنبد ایوان در ایوان هریک سه چشمه بروی کار آمده - و کرسي و ازارهٔ سنگ سرخ سربسر منبت و فرش نیز از سنگ مذکور و در دو کنج دو منارهٔ چون دعای مستجاب رو بآسمان نهاده بارتفاع سي و پنج گز - و در پیششش چبوتره با محجر سنگ سرخ بطول چهل و پنج و بعرض سی و پنج و پائین آن حوض نو آئین شانزده در چهارده که آبش از نهر بهشت واقع شده - و بردور مسجد سرای بدیع مبني بر شصت و نه حجره و چهار برج و بدستور سراهای دیگر در پیش ایوانها سراسر چبوتره بعرض سه و صحن این سرای صد در صد گز است - و هم چنین بازار جانب اکبر آباد بطول هزار و پنجاه و عرض سي گز در نهایت پاکیزگي و صفا واقع شده مشتملبر هشت صد و هشتاد و هشت حجره و ایوان - و در آغاز بازار محاذيِ دروازهٔ قلعه جانب جنوب مسجد عالي بنام عصمت پناهي بی‌بی اکبر آبادي سر بفلک کشیده - عمارتش بطول شصت و سه و عرض هفده و نیم گز بادشاهي محتوي بر هفت خانه گنبدي سقف از آن میان چهار مسطح و سه خانه گنبد دار باتمام رسیده - نقوش سورهٔ فجر از سنگ سیاه تراشیده بر دو بازو و پیشانيِ پیش طاقش که از سنگ مرمر است پرچین نموده اند - و دو منارهٔ رفیع مقدار در دو کنج شرقي سر بفلک الافلاک بر افراخته - و فرشش تمامي بسنگ سرخ بطرح جای نماز بسنگ سیاه پرچین نموده از راه درون و بیرون از سنگ سرخ منبت کار بر آمده - چبوترهٔ صحنش بدرازيِ شصت و سه و عرض پنجاه و هفت

و ارتفاع سه و نیم گز با محجر سنگ مذکور ساخته شده - پائین آن جانب مشرق حوضی دوازده در دوازده از آب نهر بهشت لبریز گشته در نهر اطراف مي ریزد - و بر اطرافش سرای کشاده فضا بطول صد و پنجاه و چهار گز و عرض صد و چهار و پیش هر حجره ایوانی و پیش ایوانها سراسر چبوتره بعرض چهار گز بنا یافته - دروازهٔ والایش که از درون و بیرون بسنگ سرخ و پیشانیش از سنگ مرمر ساخته بالای آن کتابهٔ از سنگ سیاه پرچین کرده اند و در پیش آن چوکی زیبا بطول یک صد و شصت و عرض شصت ذراع و روبرو حمامی در کمال آب و تاب از سنگ سرخ بنا نموده از نهر بهشت آب در و جاري ساخته اند - تمامي عمارات مسجد مذکور اواخر رمضان المبارک در سال هزار و شصت بصرف یک لک و پنجاه هزار روپیه باتمام رسیده *

سیّاحان جهان گرد و سالکان گیتي نورد که مانند باد خشک و تر پیموده اند و چون آب بر نشیب و فراز گردیده همگي باتفاق کلمه قایل اند که در زیر چرخ برین شهری بدین پایه فسحت و مصری باین مایه جمیعت و جامعیت بنا نیافته - و في الحقیقت درین وادي بر طریق صدق و صواب سلوک نموده مسلک حقیقت پیموده اند چه آنچه مدینه را درکار و تمدّن را از وجود آن ناچار است همگي بر وجه اتم و اکمل درین مصر جامع یافته میشود - و سایر امصار و بلاد و جمیع اصقاع و اقطار درین مرتبه فسحت ساحت و روح و راحت و این درجه امن و امان نیست و اگر بمثل این باشد آن نیست که در همه باب بدان مثل میزنند - آنرا چه حد که دم از مماثلت حدود این منبع عدل و جود زند - و شام که چون صبح دوم بدلکشائي و عالم آرائي شهرهٔ ایام است مانند روز روشن است که نسبت این مشرق خورشید دولت بیکران بدان نسبت صبح و شام هست - و قسطنطنیه عظمی

وهم چنین رومیه کبری که فتح آن علامت قرب قیامت بلکه از اشراط ساعت است کجا و این شهر عظیم بل کشور اکبر و اقلیم اعظم کجا - چه باوجود این مرتبه فسحت و کثرت که دمبدم در ساحت آن بسبب غلغله و غریو مردم که یاد از نفخ صور می دهد همانا شور محشر و غوغای روز نشور برپاست و هرساعت از سر نو قیامتی کبری قایم همانا بمقتضای حسن عهد و خیر نیت این بادشاه صافي طویت در نهایت مرتبهٔ امنیت است - و مدینة السلام بغداد که پانصد و نه سال دار الخلافهٔ خلفای بنی عباسیه بوده درین مدت متمادي هر یک در فزونيِ عمارت آن مي کوشیدند قطع نظر از وجوه دیگر نموده در فسحت عرصه بآن نمي رسد - چنانچه استاد سخندان و دستور سخنوري مولانا شرف الدین علي یزدي در ظفر نامه آورده که دور آن معموره در عین معموري از طرفین دجله دو فرسنگ بوده که از روی تخمین شش کروه رسمي باشد و محیط دار الخلافهٔ شاهجهان آباد پنج فرسنج است که ده کروه بادشاهي و پانزده کروه رسمي باشد * نظم *

نیارد کرد دورانش مساحت — که آخر میشود در وی مساحت
سواد او گرفته صفحهٔ ارض — نه طول از منتهاش آگاه و نی عرض
چو خور بیرون شود از ملک گردون — رود شب درمیان زین شهر بیرون
تعالی الله اگر مصر ست در شام — بود یک کوچهٔ این محشر عام
چنین شهری بعالم کس ندیده — که دروی هفت اقلیم آرمیده
چه شهری بوستانی نو رسیده — بناها سروهای قد کشیده
عماراتش همه هم قامت هم — همه آئینه واری صورت هم
همه چون خانهای چشم پرکار — بروی هم چو چین طرهٔ یار
برفعت گرچه رشک آسمانست — ولی خاک ره شاه جهانست
شکوهش را نمی دانم چه کم بود — که دولتخانه هم بر شانش افزود

اساس یافتن مسجد جامع و احداث آن بنای خیر حسب الحکم خدیو عالم و خاقان اعظم بر کوهچه که در وسط شهر دارالخلافهٔ شاهجهان آباد واقع است

چون احداث بناهای خیر نافع ترین خیرات جاریه است خصوص ابداع معابد و مساجد که بحکم نصوص کتاب و احکام سنت موجب تاسیس بنیاد ایمان و باعث بنیان قصور و منازل دارالجنان است چنانچه کریمهٔ انّما یعمر مساجد الله الا من آمن بالله و الیوم الآخر تشیید مباني این تمهید مي نماید - لاجرم حضرت گیتي ستاني بانيء مبانيء جهانباني در هر بقعه از بقاع فسحت آباد هندوستان که بمصداق ارض الله واسعة است جای که بنای ابنیهٔ خیر نباشد امر اعلی باحداث آن صادر فرموده کار گزاران فرمان بردار بکمتر مدتی آنرا باتمام می رسانیدند - و بنابرین چون در مصر جامع نو آباد یعني دار الخلافهٔ شاه جهان آباد که تا قیام قیامت بعدل و داد آن حضرت آباد باد اگرچه مساجد فراوان بکمال فرّو شان و بقاع خیر بیکران اساس یافته امّا مسجد جامعی که از متانت بنیان در خور رفعت شان و علو مکان عمارات عالیهٔ این شهر عظیم الشان آسمان نشان باشد تا غایت اساس نیافته بود رای جهان آرای اقتضای بنای مسجد عالي بنیان رفیع العماد نمود که فسحت چار دیوارش زیاده بر مساحت ساحت سبع شداد بود و رصانت چرخ چنبري با متانت اساسش دم از برابري نیاورد - لاجرم

دهم شوال سال هزار و شصت هجري مهندسان اعجاز طراز و معماران هندسه پرداز در حضور علّامي سعد الله خان و فاضل خان خانسامان بر کوهچهٔ جانب غرب سمت قلعه که بفاصلهٔ هزار گز واقع است در ساعتی سعید موافق ارشاد اشرف رنگ ریخته آن بنیاد خیر را بر وفق مراد اساس نهادند - تا اتمام این مکان فیض نشان هر روز پنج هزار کس از بنّاء و سنگتراش و پرچین کار و منبت کار و نقاش و حکاک و بیلدار و دیگر عمله و فعله چه از سکان دار الخلافه و چه از اطراف و اکناف ممالک که بحکم اشرف جمع آمده بودند بکار مي پرداختند - باینهمه مزد و مدد و تاکید و اهتمام سعد الله خان و خلیل الله خان آن قبلهٔ برکات زمان مشتملبر سه گنبد عالي اساس بطول نود و عرض سی و دو ذراع از سنگ سرخ بکرمک مرمر صفا و پرچین سنگ سیاه و صحن با صفا سراسر بفرش سنگ سرخ و عرض یک صد و بیست و شش ذراع در مدت شش سال بصرف ده لک روپیه صورت اتمام پذیرفته زینت افزای خطهٔ خاک گردید - بنام ایزد نو آئین مسجدی فردوس زینت بهشت زیب آبرو بخش عالم آب و خاک گشته که از مبدای آفرینش تا الی غایت بآن آرایش صفا و پیرایش جلا در چشم فلک هزار چشم در نیامده و پیوسته نور نظر والا گهران بجهت تماشا فرش ساحت آن موطن سعادت است - و فرخنده اساسی در خور فسحت همت و قدر قدرت بادشاه سلیمان منزلت برروی کار آمده که مرکز خاک از یمن تجلیاتش روکش محیط افلاک گشته همواره ناصیهٔ پاکان وقف سجود آن مورد برکات است و درون و بیرونش از سنگ مرمر سیمگون برنگ صفحهٔ عارض خوبان بآن مایه صفا پیرایهٔ دلبري گرفته که دیدها از دیدنش واله گشته و فراوان چشم بتار نگاه در هر کنج و طاقش آویخته - و پرچین خطهای سیاه در فاصلهٔ الواح سفید معاینه چون تار

طرّهای شکن در شکن نیکوان پیوند علاقهٔ یک جهان جان از تن گسیخته - پیشطاق والایش که از غایت سر افرازي درجهٔ گردون را دقیقه شمرده آنچنان بلطافت بر آمده که خرد وران بالغ نظر را باوجود عمر نوح هزار یک از شمار خوبیهای آن دست بهم ندهد - و محرابهای هفتگانه‌اش هر یک بحسن و خوبي چون محراب ابروی نیکوان دلفریبي را بر طاق بلند نهاده آنگونه بنقوش متنوّعه منبّت است که عشر عشیر حق توصیفش بیاوريِ خامه و نامه میسر نیاید - کعبه چون از رشکش سیاه نپوشد که در جنب پرتو والایش و شعشعهٔ جلای گیتی افروزش بختیهٔ تیرهٔ روزيِ صبح صادق بروی روز افتاده و بیت المعمور چسان با پایهٔ نردبانش هم پایه تواند شد که مقصوره اش چون نورستان باطن خدا بینان و صفوتکدهٔ قلوب خلوت نشینان داد ضیا گستري داده - دقایق عظمت قدر و مقدار منارهایش که هر یک ازآن قایمهٔ هفت طارم لاجوردي و ستون رواق نیلگون زبرجدیست چگونه به بیان آید که فکر محیط ارتفاع و خواص مزایای آن نمي تواند شد - و خامهٔ خود کام بچه عنوان متکفّل سرجمله از خوبیهای اشراف این شریف مکان تواند شد که جز قلم قدرت صورت آفرین هیچ یک از عهدهٔ تحریر آن نمي تواند برآمد - الحق چگونه تصوّر این معني توان نمود که فسحت ساحت ممتنع المساحتش که با فراخنای عالم امکان دم از برابري مي زند بطور فضای طور مهبط تجلیات انوار ظهور است - و آن بنیاد متانت نهاد که رفعت پایه قوي مایه عرش سایه اش که سر بمساوات سبع شداد سماوات فرو نمي آرد از فرط تقدس بنا و تنزّه عرصه و فنا همانا ساختهٔ ید صنع معمار عمارت بیت المعمور است بی تصنّع از مشاهدهٔ آن شاهد کمال قدرت صنع آفرین که از الواح سنگ خارای گلگون بر قلّهٔ کوهی رفعت نهاد بنیاد پذیرفته اندیشهٔ ارباب خبرت رهین حیرت میگردد که باوجود

آنکه کوه تاب برداشت شکوه آن ندارد چگونه بر فراز کوهسار اساس یافته
و با آنکه خرق فلک از اطوار ظاهر خرد دور است رفعت آستانش چسان
سر از جیب آسمان بر آورده - در وسطش حوضی مالامال از آب زندگانی
چون چشمهٔ نور بتازگی آبرو بخش کهن طارم چرخ کبود گردیده بلطافتی
موج زن است که عین الحیوة خضر مراتب جان بخشی ازو کسب می
نماید - و آن رشک ماء معین و روضهٔ حور عین که چشم از دیدنش آب می
یابد بصورتی پرده از رخ کشاده که چشمهٔ خورشید از فیض سرشارش توقع
دریوزه دارد - و چه گویم از وصف ایوانهای دور آن نمودار بیت المعمور
که بدان مرتبه بوفور صفا و نور اماده است که از هریک آن انوار سفیدهٔ
صبح صادق فروغ ظهور دارد - و معتکفان زوایای آن مشرق انوار ظهور را
از بس فروغ و بهور سقف و جدار تحقیق وقت نماز مغرب بدشواری دست
میدهد - آیات بیّنات قرانی و کلمات سراسر معانی بر پیشانیٔ ایوانهای آن
سر منزل وفود طلایع نور به پرچین کاریٔ سنگ سیاه بلطفی مرتسم گشته
که از غایت متانت و دیرپائیٔ آن معنی تشبیهی کالنقش فی الحجر از
روی حقیقت در آن صورت بسته - و از تمامی تناسب دوایر و مدّات
و کرسیٔ حروف الخط نصف العلم بر کرسی نشانده - بی مبالغه از درستیٔ
روش رواج و رونق بازار قطعهٔ ملا میر علی درست درهم شکسته - در هر
ضلع چهارگانه بیرون مسجد چوکیست نو آئین و حجرهای دلنشین و در دو
کنج جنوبی و شمالیٔ آن دارالشفا و مدرسه بکمال پاکیزگی و صفا صورت
ترتیب یافته - و از فیض نزهتش سراسر فضا چون روی دلبران پیرایهٔ آرایش
پذیرفته

* قطعه *

من نگویم کعبه لیکن این قدر گویم که هست
جبههٔ اوتاد وقف سجدهٔ این آستان

پرتو انوار او چون عالم افروزي كند
صبح را گردد نفس انگشت حيرت در دهان
مسجد ارني ست ميزيبد امامش جبرئيل
خلوت روحانيان را شمع بايد بى دخان
دست استاد قضا تا از رخامش ساخته
رو سفيدي ابد آماده گشت از بهر كان
نيست درو حاصل اوقات اهل طاعتش
جز دعاى ثاني صاحبقران شاه جهان
در بناى خير اين سعي كه دارد همتش
حاصل كان جمله خواهد گشت آخر صرف كان
تا هميشه قبلهٔ اسلام سمت كعبه است
قبله گاه آرزو بادا جنابش جاودان
مسجدش كان كعبهٔ ثانيست تاريخش بود
قبلهٔ حاجات آمد مسجد شاه جهان

نزول اشرف حضرت صاحبقران ثاني در حصار فلك آثار دار الخلافهٔ شاهجهان آباد و تزئين پذيرفتن جشن عشرت و كامراني و ديگر خصوصيات

درين هنگامهٔ سعادت فرجام كه هنگام خرّمي و بهروزيِ عالم و موسم سرافرازي و فيروزيِ عالميانست آوازهٔ آبادي شهر فيض بهر شاهجهان آباد و اتمام عمارات عاليهٔ بهشت نشان سامعه افروز گيتي گشته ابواب نشاط

بر روی انبساط جهانیان مفتوح دارد و خاصیت وقت و مقتضای روزگار جهان را لبریز خرّمي نموده خورد و بزرگ را صلای عشرت میدهد رای جهان آرای بادشاه دین و دنیا پناه بنابر لازمهٔ مقام اقتضای آرایش جشن عالم افروز عشرت مدام و سرانجام اسباب مسرت خاص و عام کرده امر قضا نشان در باب آذین مجلس فردوس تزئین بحلیهٔ نفاذ آراستگي یافت و رسائيِ مواد احسان و موايد انعام خدیو کون و مکان جهانی را امیدوار حصول کام خاطر نموده گیتي را رشک گلستان ساخت - سامان طرازان کار خانهٔ سلطنت و کار پردازان امور دولت اول در و دیوار مشکوی عزت و غسلخانه را به پرتو آرایش جشن خسرواني بر آئین مهر گیتي افروز نور اندود و صفاآمود نموده روی زمین بارگاه عظمت پناه را به بساط مصور رنگا رنگ و قالي پشم مثالي که موافق هر نشیمن بکمال لطافت و پاکیزگي در کشمیر صورت انجام یافته بود رو پوش ساخته غیرت نگار خانهٔ چین ساختند - و از جلای طلا و نقره و فروغ در و گوهر محفل بهشت آئین رشک فرمای انوار مهر انور و غیرت بزم رنگین چرخ اخضر گردانیده رضوان را فریفتهٔ تماشای آن نمودند - بعد آن سقف و جدار آن شگفته گلزار یعني ایوان خاص و عام را بانواع نوادر اقمشهٔ هر دیار که از غایت نزاکت و لطافت همانا تار و پودش از اندیشهٔ دقیق نازک خیالان فراهم شده بود زینت افروز ساخته بر در جمیع حجرها و ایوانها پردهای مخمل زردوزي رومي و فرنگي و پرند چیني و ختائي آویختند - و اسپک دل با دل را که از تنگيِ دستگاه معني آسمان دهمین بلکه نمونهٔ عرش برین میتوان خواند بطول هفتاد و عرض چهل و پنج ذراع که در مدت مدید بصرف یک لک روپیه در کارخانهٔ احمد آباد سر انجام پذیرفته بر چهار ستون نقره بارتفاع بیست و دو

گز و دور دو گز و ربعی ایستاده شده سه هزار و دویست گز زمین را احاطه نموده و هزار کس را در سایه اش جا میشود بسعي سه هزار فراش چابکدست بر پا نمودند - و بر دور آن ابر رحمت شامیانهای مخمل زربفت با ستونهای سیمین و زرین کشیده در اطرافش محجر نقره نصب نمودند - و در سایهٔ اسپک خرگاهای عالي که در شبکهای آن نقره بجای چوب بکار رفته بود ایستاده کرده به پوششهای مخمل زربفت و کلابتون دوزي و دیبای گجراتي و ایراني آراستند - و جابجا چترها مرصّع به جواهر گرانمایه و مزیّن بسلسلهای لآلي آبدار و علاقهای در شاهوار بر افراشته روکش قبّهٔ فلک ثوابت و مرسلهٔ مجرّه و عقد ثریا و نثره ساختند - و چندین جا تخت های مرصّع و سریرهای زرّین گذاشته در وسط ایوان رفیع المکان تختگاهی مربع ساخته دور آنرا به محجر طلا آرایش دادند - و بر روی آن همایون اورنگ گوهر آگین که بآب و رنگ جواهر چشم مهر انور بل چشم و چراغ سپهر اخضر است و وصف رفعت پایهٔ گرانمایه اش سخن را باز بر کرسي نشانده بلکه والائي پلّهٔ مقدارش مقدار و قدر سخن را از پایهٔ کرسي در گزرانیده موجب سیرچشمي ارباب هنر گشته پایهٔ رفعت آن بر کرسي اورنگ نهم نهادند - و شامیانه که جابجای آن جای تحریر بر اطراف بوتها و گلهای مطرّز بتار مروارید غلطان آبدار دوخته بودند با مسلسل گوهر شاهوار گرانمایه و چهار ستون طلای ناب که سر بندهای آن بجواهر ثمینه آبدار مرصع بود بر فراز آن بر افراختند - لوحش الله از آن بزم رنگین که ادنی مراتبش از بی نیازي توصیف بسخن سازي تعریف نمي سازد - و تعالی الله از آن انجمن نوائین که شمّهٔ از صفای درون و بیرونش که مانند ظاهر آئینه و باطن صافي گهران از کدورت مبرّا است به تحریر و تقریر راست نمي آید -

8

و چون ساعت مسعود براى نزول همايون بآن مركز محيط دولت و اقبال و جلوس فرخندۀ آن نايب مناب نيّر اعظم و قرّة العين صاحبقران معظم روز شنبه بيست و چهارم ربيع الاول سال بيست و يكم جلوس والا مطابق هزار و پنجاه و هشت هجري قرار يافته بود لاجرم كوكبۀ اقبال شاهجهان بشان و شوكت آسماني قرين دولت و سعادت جاوداني از گزر خواجه خضر براه دريا متوجه دارالخلافه گشته همه راه بر سبيل معهود از نثار فرق فرقد ساى خديو اعظم ملك الملوك عالم از دو سو دست زر افشان شاهزادۀ سپهر جاه خورشيد شان محمد داراشكوه آفتاب سان اديم روى زمين را در سيم و زر گرفت - و بتازگي نثار چيندان نياز آئين از آز و آرزو بى نياز گشته عالمى ذخيره اندوز استغناى ابد گشت - تا آنكه از ميامن ورود مسعود قلعۀ شاهجهان آباد كه ابد الاباد از پرتو فيض نزول موكب اقبال بادشاه هفت كشور آباد خواهد بود معاينه مانند صفوتكدۀ باطن روشن دلان صفاى مهر انور پذيرفت - و از سر نو زمين قلعۀ همايون بناى آسمان آسا گشته دولتخانۀ والا تارك تفاخر از كون و مكان بر افراخت - نخست بارگاه چهل ستون كه از آرايش جشن بهشت آئين شده بود بفيض خاص نزول اسعد اختصاص يافته چون ديدۀ مردم موجب بصيرت صاحب بصر از نور مردمك نظر به پيرايۀ زر و زيور و گوهر آرايش پذير گشته در عين زينت و زيب دل پسند و نظر فريب آمده از فرّ جلوس همايون زيور انواع سعادت و شرف پذيرفت - آن مظهر فيض ربّاني ظلّ ظليل جناب سبحاني از روى سپاس و ستايش دو دست حق پرست به بخشش و بخشايش بر كشودند و بنابر اقامت مراسم معهوده كه پيوسته كامراني را در صورت كام بخشي بجاى مي آرند عمل نموده عوّام

و خواص را بر مراد خاطر کامیاب و شاد کام فرمودند - شاهزادهای والا گهر نیکو محضر و اعیان امرای عظام با ملاء اعلی و ملایک کرام موافقت نموده به تهنیت این بزم نشاط پرداخته مراسم مبارکباد و وظایف زمین بوس و تسلیم بجا آوردند و بعنایت بی نهایت بادشاهانه فایز گشته بمنتهای مطلب رسیدند - خروش گورکهٔ دولت و اقبال و نوازش شادیانهٔ کامراني و شادماني و جلوه طرازيِ اسپان تازي نژاد با ساخت مرصّع و ستام زر و خرامش فیلان تنومند کوه نهاد مزیّن به پوشش هاي ديباي زرکار چيني و پرند سیم باف رومي و ساز طلا و رنگ افروزيِ بيارق گونا گون و هم چندین سایر لوازم این مقام که بحلیهٔ حسن توزک و زینت مزید آرایش پذیرفته بود غلغله در گنبد دوّار انداخته عالمی را در حیرت داشت - و سپهر آبگون چون دیدهٔ مردم عینک دار باچهار چشم والهٔ نظّاره گشته سُدّه مروارید اخترانرا نثار آن مي ساخت * ابیات *

یکی بزم رنگین شد آراسته
مهیّا درو آنچه دل خواسته
چو خلوتکدهٔ غنچه دیوار و در
ز یاقوت خشتی و خشتی ز زر
چه محفل که آرایش بوستان
شگفته چو روی دل دوستان
نماید ز بام و درش آفتاب
همه روز دریوزهٔ آب و تاب

روایح اقسام و بخورات طیّبه و نفحات انواع خوشبوها از سطح خاک اغبر تا اقصای فضای فلک قمر معطر نموده زمین را گوی عنبر گردانیده - و بوی ارگجه از بسیاريِ مشک تتاري کرهٔ ارض را نافهٔ آهوی ختن ساخته و از

عوالم خاک هوا گرفته بمشام معتکفان صوامع سبع افلاک رسیده - و بعد
از انجام این انجمن فرخنده بفابر ساعت سعادت ابواب این موهبت
کبری بر روی غسلخانه و همگي عمارات سپهر بنیان کشاده در و دیوار همه
را از پرتو حضور فرخنده آذین نور بستند - و از آنجا فروغ مقدم مبارک
بر حریم حرم خلافت ارزاني داشته در مشکوی دولت جاوداني
بر اورنگ عشرت اندوزي و کامراني قرار گرفته بکام خاطر عاطر همت
بر بسط بساط انبساط و کسب طرب و نشاط گماشتند - زیب و زینت
نشیمن‌هاي عالي و لطف آرایش منازل فردوس مشاکل و جوشش آب
از حوضهای فوّاره دار طلا در نهایت خوشنمائي و خاطر پسندي
و جریان آب و طراوت چمنهای دلفریب که سبزه و گلهای هر یک پنداري
فرّاش صنعت بهمدستيِ ید قدرت بساطی دلکش از پرنیان منقّش
ملوّن گسترده و جلوهٔ شاهدان سبز فام ریاحین با چهرهٔ چون گونه گل آبدار
و طرّهٔ سنبل تابدار بر کاخ شاخ و حجله‌گاه باغ و سرود طرازي و نشید سرائيِ
نغمه پردازان گلستان و مرغوله سازيِ باغ و بستان و وجد و سماع چنار و عرعر
بدستک زني و بال افشانيِ سرو و صنوبر و نوای دلکشای رامشگران و سرود
سرایان و سماع نازنین شاهدان هندي نژاد و فرشهای الوان و بساطهای نادره
موافق هر مکان و مجمر و عود سوزهای طلا و گوناگون طیب و سایر
اسباب سور و سرور و حسن نمود هزاران حور نژاد که در هر طرف پري‌وار در
پرواز حسن و جلوهٔ ناز بودند و از نهاني کرشمهٔ چشمان نیم‌مست و تبسم
گونه غنچهای خندان که عقول خردمندانرا دیوانه مي ساخت معاینهٔ
بهشت برین بلکه هزار باره بهتر از ریاض هشت بهشت در نظرها جلوهٔ ظهور
گرفته صورت معني این بیت امیر خسرو در چشم اولی الابصار نمودار
گردید و امعان نظر درآن هوش از سر سرخوش و مخمور ربوده از ذرّه تا

خورشید و از ماه تا ماهي باقرار این معنی گواهي میداد * بیت *

اگـــر فردوس بر روی زمین است

همین است و همین است و همین است

ارباب انصاف نیکو مي شناسند و خردمندان بهتر مي دانند که قطع از اغراقات شاعري و مبالغات سخنوري بحکم قطعي میتوان گفت که این خیر جاري و فیض سرشار از خیر محض جلّ شانه که بیمن توجه بادشاه عالم پناه نصیب ابنای آدم گشته همانا بهشتی است بر روی زمین که بی میانجيِ قیام قیامت و غوغای رستخیز و شور و شر صور در دنیا بادنیٰ و اعلیٰ رسیده - و تماشای این بقعهٔ ارم آئین که دل نشین تر از فردوس برین است از آرزوی سیر و گلگشت خلد موعود مستغني گردانیده - امید که تا دار دنیا و دیر گیتي را بقاست و زمین و آسمان بعدل پا برجا و بر پا ارکان بقای آن مانند بقای ارکان عدل این دودمان دیرپا ثابت و بر قرار و جاوید پیوند و پایدار باد *

چون درین مقام خامهٔ غرایب نگار از راه تبعیت بمعرض بیان کیفیت احداث و سبب بنیاد آن فیض آباد در آمده بنابرین در توصیف و تعریف این خلد برین جای ادای حق مقام نیافت لاجرم ذکر خصوصیات آنرا موقوف بوقت دیگر گزاشته باز بدین آئین بر سر سررشتهٔ سخن مي آید و مجملی از عواطف که نسبت بشاهزادهای والا مقام و ارکان دولت و امرای عظام در آن روز بظهور آمده مي پردازد بدین تفصیل بملکهٔ معظمه بیگم صاحب چهار لک روپیه و شاهزاده محمد داراشکوه خلعت خاصه با نادري و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و اضافهٔ ده هزاري ذات از اصل و اضافه بمنصب سي هزاري ذات و بیست هزار سوار از آنجمله ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه و فیل با ساز نقره و دو لک روپیه

نقد مرحمت شد و شاهزادهٔ سلیمان شکوه از اصل و اضافه بروزیانهٔ پانصد روپیه و شاهزاده سپهر شکوه باضافهٔ یک صد روپیه معزز گردیدند - و سعد الله خان را بعنایت خلعت و نادري و منصب هفت هزاري ذات هفت هزار سوار از آنجمله دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه و راجه جسونت سنگه را بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه و راجه بیتهلداس را بخلعت خاصّه و منصب پنج هزاري ذات و چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه و عطای فیل سر افراز ساخته و در جایزهٔ اتمام عمارت دار الخلافهٔ مذکور هزاري هزار سوار در منصب مکرمت خان که چهار هزاري چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه بود افزودند و راجه جی سنگه و رستم خان و جعفر خان میر بخشي و ملا علاء الملک میر سامان و الله ویردي خان و نجابت خان و خلیل الله خان و میرزا نوذر صفوي وغیره صد نفر را خلعت بوم طلا و بوم نقره مرحمت نموده مقرر فرمودند که تا نو روز این جشن والا زینت افزای روزگار باشد و هر روز صد خلعت بصد نفر از بندهای درگاه داده باشند - حیات خان بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و معتمد خان میر آتش بمنصب دو هزار و پانصد و هزار سوار و تقرب خان بمنصب سه هزاري پانصد و هزار سوار و ملا علاء الملک میر سامان بمنصب دو هزاري پانصد سوار و دیگر بندها که تفصیل آنها بطول مي انجامد سرافراز گردیدند *

جشن وزن قمري

روز یکشنبه دوم ربیع الثاني سال هزار و پنجاه و هشت هجري که اختتام مجلس جشن اتمام عمارات والا و آغاز جشن شروع سال پنجاه و نهم مبارک قمري بود باز از سر نو محفل جشن مذکور حسن ترتیب یافته بانواع زیب و زیور و پیرایهٔ زر و گوهر زینت افروز گشت - مجموع مراسم این روز

مبارک بوقوع پیوسته از وزن معهود آن منبع احسان و جود با نقود خزینهٔ بحر و کان آرزوی دیرینهٔ عدن و معدن در آن فرخندهٔ انجمن بظهور آمد - درین روز خجسته بمهین گوهر بحر خلافت تسبیح لآلي متالي که قیمت آن شصت هزار روپیه بود عنایت نموده دو هزار سوار شاهزاده مراد بخش را دو اسپه سه اسپه گردانیدند *

از عرضداشت امیر الامرا علي مردان خان بعرض مقدس رسید که عبد العزیز خان والي بخارا باقي نور را با بسیاری از ماوراء النهر بر سر نذر محمد خان تعین نموده بلخ را در قبل دارد - بادشاه والا جاه بمقتضای مصلحت وقت دو اسپ با زین طلا و فیل با ساز نقره و ماده فیل بامیر الامرا فرستاده راجه بیتهلداس و نظر بهادر خویشگي را با جمعی کثیر از بندگان کلان منصب درین روز بعنایت اسپ و خلعت سرافراز ساخته روانهٔ کابل نمودند - حکم شد که بهادر خان و قلیج خان و رستم خان از جاگیرهای خود با سپاه رزمخواه زود خود را بصوبهٔ مذکور برسانند - مکند سنگه ولد مادهو سنگه هادا بعد فوت پدر از وطن آمده سعادت ملازمت اندوخت و بخلعت و منصب دو هزاري ذات و هزار و پانصد سوار و عطای وطن سر بر افراخت - فاخر ولد باقر خان که چندی بسبب تقصیر بی منصب و جاگیر بود بخدمت اوزک و عصای مرصّع و منصب سابق سرافرازي یافت - غرّهٔ جمادي الاول جان نثار خان که بعنوان حجابت بایران رفته بود آمده ملازمت نمود و بمنصب دو هزاري ذات و هفت صد سوار و خدمت اخته بیگي سر افرازي یافت - رای رایان که در بنارس زاویه نشین بود باز دولت بندگي دریافته بخدمت دیواني دکن و حافظ ناصر صاحب مدار صدر الصدور سید جلال بخدمت دیواني احمد آباد سر بلند و مباهي گردیدند *

آغاز سال بیست و دوم از جلوس اقدس

غرّهٔ جمادي الثاني سال هزار و پنجاه و هشت سال فرّخ فال بیست و دوم شروع شده مژدهٔ کامیابي بخلایق داد - چهاردهم شاهزاده مراد بخش از کشمیر آمده ملازمت نمود - چون شایسته خان صوبه دار احمد آباد باوجود تنخواه منصب پنج هزاري پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه و مبلغ پنج لک روپیه در وجه علوفه سه هزار سوار سه بندي به تنبیه و تادیب متمرّدان آنجا از قرار واقع نتوانست پرداخت لاجرم صوبهٔ مذکور بشاهزادهٔ والا گهر محمد دارا شکوه مرحمت نموده از اضافهٔ ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه سر بلند گردانیدند - و باقي بیگ را که هزاري چار صد سوار منصب داخلي آن خان والا شان داشت بخلعت و حراست آن صوبه از جانب آن بیدار بخت و منصب دو هزاري ذات پانصد سوار و خطاب غیرت خان و عنایت اسپ و فیل نوازش نموده رخصت فرمودند - و ضبط صوبهٔ مالوه از تغیر شاهنواز خان به شایسته خان مقرر نموده صوبهٔ دکن بوالا اختر عالي نسب شاهزاده مراد بخش عطا نموده در وقت رخصت بعنایت خلعت خاصه و تسبیح مروارید مباهي ساخته شاهنواز خان را که بعد از فوت اسلام خان بصیانت ولایت دکن معین گشته بود اتالیق آن کامگار گردانیدند - و پانزدهم شاهزاده شاه شجاع بهادر را بمنصب پانزده هزاري ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه و مرحمت صوبهٔ اودیسه از تغیر معتقد خان بر کام خاطر فیروز ساختند - جمشید بعنایت خلعت و کوتوالي دارالخلافه سر افتخار بر افراخت - و نظم صوبهٔ اوده از تغیر میرزا خان باعتقاد خان که از بنگاله مي آمد تفویض یافت - و الله ویردي خان بجاگیر او که گورکهپور بود مرخّص شد *

انتهاض الویهٔ جهان پیما به شکار سفیدون و رسیدن خبر آمدن والیٔ ایران به قندهار

درین ایام که دارالخلافهٔ شاهجهان آباد از پرتو اقامت موکب مسعود بهمه جهت مجمع بهجت و سرور و منبع نشاط و سور بود هوای سیر و شکار سفیدون از جاذبهٔ شوق افزا دامن کشان آمده محرک ارادهٔ آنحضرت گردید - لهذا سلخ شعبان بدانصوب نهضت فرموده چهارم رمضان المبارک بعمارت خاص شکار که از دارالخلافه شش و نیم کروه است نزول نموده هفت روز در آن مکان بشکار نیله پرداخته متوجه پیش گردیدند - بهادر خان که از دارالسلطنت لاهور روانهٔ کابل شده بود بحکم معلی معاودت نموده بصوبه‌داریٔ ملتان سر افرازي یافت - و از آنرو که در فصل ربیع بی جاگیر بود حکم شد که طلب او را در مطالبه مجرا دهند - سید احمد سعید که در محرم نخستین سال بجهت رسانیدن قندیل مرصّع بروضهٔ منوّرهٔ حضرت رسالت پناه دستوري یافته بود بسبب تباه شدن جهاز بسورت معاودت نموده حسب الحکم اشرف قندیل را در سورت گزاشته بحضور آمده سعادت ملازمت دریافت - هفدهم از نواحيِ سفیدون معاودت نموده بیست و چهارم بخاص شکار تشریف ارزاني فرمودند - درین مکان از عرضداشت خواص خان قلعدار قندهار و عزّت خان حارس بست بعرض مقدس رسید که شاه عباس والیِ ایران چهارم ربیع الاول سنه بیست و یکم از صفاهان بر آمده در چمن بسطام ییلاق نموده درینولا از آنجا روانه شده هفتم شعبان به مشهد مقدس رسیده متواتر خبر میرسد که با لشکر گران سنگ بآهنگ تسخیر قلعهٔ قندهار متوجه گشته - و برسم و آئین آن دیار در خراسان توجیه تفنگچي و بیلدار نموده برای

سرانجام غله بفراه و سیستان و محال دیگر مردم فرستاده در انسداد طرق و مسالک این صوب سعی و اهتمام تمام دارد - و چون دانسته که در زمستان بسبب کثرت برف تردد از راه کابل و ملتان متعذّر است اراده دارد که در دی و آذر بمحاصره پردازد - و شاه قلي ولد مقصود بیگ ناظر را با نامه بر سبیل استعجال روانهٔ درگاه عالم پناه نموده و او بیستم شعبان به قندهار رسیده زیاده از سه روز توقف ننموده روانهٔ حضور پر نور گشته - حضرت ظلّ سبحاني حکم فرمودند که ارباب تنجیم ساعتی برای انتهاض الویهٔ فلک فرسا اختیار نموده بعرض مقدس رسانند - و فرامین مطاعه بامرا و منصبدارانی که نامزد این مهم شده و در تیول خود اقامت داشتند شرف صدور یافت که بسرعت هرچه تمام تر روانهٔ درگاه گردند - و بشاهزادهٔ کلان فرمودند که به قاضي افضل که از جانب آن والا گهر بحراست دار السلطنت لاهور مي پردازد بر نگارند که شاه قلي فرستادهٔ ایران را در لاهور نگاهداشته نگزارد که متوجه درگاه گردد - چون خواص خان به علي مردان خان نوشته بود که برای ضبط قلعهٔ قندهار لشکری و خزانه برای مواجب دیگر درکار است خان مذکور نور الحسن بخشيِ احدیان و چندی دیگر از منصبداران را با دوهزار سوار و پنج لک روپیه از سرکار والا فرستاده کیفیت این واقعه معروضداشت *

دوم شوال بفراوان بهروزيِ دولت و اقبال داخل شاهجهان آباد گشته هر کدام از قباد خان و طاهر خان را بمنصب دوهزاري هشتصد سوار از اصل و اضافه سرافراز فرمودند - بیستم بعرض رسید که رشید خان حارس تلنگانه و قزلباش خان قلعدار احمدنگر راهگرای سفر آخرت گشتند - خدمت تلنگانه بهادي داد خان برادر رشید خان و منصب دو هزاري دو هزار سوار و قلعداريِ احمد نگر بایرج ولد او و منصب هزار و پانصدي پانصد سوار و خطاب خاني

عطا نموده دیگر پسران و برادران هر دو سردار مرحوم را موافق حالت و استعداد منصب و اضافه مرحمت نمودند - چون بعرض مقدّس رسید که راجه کنور سین کشتواري رخت هستي بر بست مهانسنگه پسر او را به جانشیني پدر و منصب هشت صدي چار صد سوار و خطاب راجگي سربلند گردانیدند و کشتوار در تیول او مرحمت شد *

انتهاض رایات عالیات بصوب پنجاب و رسیدن خبر محاصرهٔ قندهار

چون درین ایّام خبر آمدن والي ایران بقندهار متواتر بسمع والا رسید لاجرم بنابر مصلحت جهانباني بدار السلطنت لاهور تشریف فرمودن لازم دانسته سوم ذیقعده سنه هزار و پنجاه و هشت بعد از دوپهر ماهچهٔ رایت ظفر آیت بسعادت سعد اکبر و طلعت مهر انور از افق دار الخلافهٔ شاهجهان آباد طلوع میمنت نموده بسمت مرکز محیط سلطنت لاهور ارتفاع گرای گردید - درین روز برکت اندوز شهسوار عالم امکان دولتخانهٔ زین را بر سعادت دایمي اورنگ گوهر نگین فوقیت داده از راه کنار دریا تا خضرآباد و از آنجا تا سرهند بشکار چرز پرداختند و سوم ذي حجه از دریای ستلج و هفتم از آب بیاه عبور نمودند - درین وقت از عرضداشت قلعدار زمینداور بمسامع جاه و جلال رسید که قبچاق خان از راه خواجه اوچین داخل سرحد زمینداور گشته هفدهم ذي قعده وارد قندهار گردید - خلعت و خنجر مرصّع از حضور اشرف و پنجاه هزار روپیه از خزانهٔ قندهار باو مرحمت فرموده منشور طلب بتاکید تمام صادر فرمودند - موميٰ الیه در وقت بر آمدن از اندخود داخل بندگان درگاه گردیده بود چون چند منزل درنوردید کدخدایان

الوس و اویماق از عقب رسیده ظاهر کردند که همه دل از متابعت اوزبکیه برداشته رضامند به بندگي درگاه عالم پناه ایم و بجهت سرانجام اسباب سفر في الجمله توقف ضرور است - رستم خان پنج هزار روپیه باو بطریق مدد خرچ داده رخصت نمود - او زمستانرا در چارحد که بحدود قندهار پیوسته است گزرانیده بعد از انقضای زمستان براه قندهار متوجه درگاه گشت - و از راه کار طلبي و شجاعت به قلعدار ظاهر ساخت که چون خبر آمدن والي ایران به قندهار متحقق است میخواهم مصدر خدمتی گردیده بعد از انجام کار روانهٔ حضور اشرف شوم - قلعدار از کمال بزدلي و بی جگري این معني را بسیار غنیمت دانسته اورا با خود نگاهداشت - راو ستر سال از وطن و رستم خان و قلیج خان و راجه بیتهلداس از کابل به پرتو زمین بوس سدّهٔ سدره مرتبه پیشاني بخت را سعادت جاوداني دادند *

یازدهم ذي حجه باغ فیض بخش دوازدهم دولتخانهٔ لاهور از ورود موکب مسعود قبلهٔ مقبلان چون باطن زنده دلان مهبط انوار ظهور گردید - و چهاردهم خواجه خان ولد اورنگ خواجه سفیر نذر محمد خان بنابر دریافت سعادت ملازمت بمنتهای مطلب رسیده نامهٔ خان و دو تقوز و دو اسپ از جانب خود پیشکش گزرانید - و بنظر التفات بادشاهي مختص گردیده بعنایت خلعت و خنجر مرصّع و ده هزار روپیه نقد رعایت یافت - و ابو المعالي پسر میرزا والي را که در ماندو در گزشته بود بمنصب هزاري چار صد سوار سر افراز فرمودند *

روز سه شنبه دوازدهم محرم سال هزار و پنجاه و نه هجري محفل جشن وزن شمسي و شروع سال پنجاه و هشتم از عمر ابد قرین بادشاه زمین و زمان انعقاد یافت - برسم هر سال سایر رسوم این روز طرب اندوز

از وزن و نثار و داد دهي و کام بخشي بظهور پیوست - از تابینان بادشاهزادهٔ والا قدر محمد اورنگ زیب بهادر دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه گردانیده منصب آن والا جاه از اصل و اضافه پانزده هزاري دوازده هزار سوار هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر نمودند - از جمله عنایاتی که در آن روز نسبت بامرای عظام و اعیان دولت وقوع یافت بدین تفصیل است - سعد الله خان هفت هزاري هفت هزار سوار سه هزار دو اسپه سه اسپه و باقي چهار هزار براوردي و هر کدام از راجه جسونت سنگه و جی سنگه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار دو هزار دو اسپه سه اسپه و راجه بیتهلداس بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه و میرزا نوذر بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار و راجه رایسنگه بمنصب چار هزاري دو هزار و پانصد سوار و نظر بهادر خویشگي بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و معتمد خان میر آتش بخطاب قاسم خان و منصب سه هزاري دو هزار سوار و هر یک از اخلاص خان و سید محمود ولد خان دوران بمنصب دو هزار و پانصدي و هزار و دویست سوار و روپسنگه و رام سنگه راتهوران بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و دویست سوار و قباد خان بمنصب دو هزاري هزار سوار و طاهر خان بمنصب دو هزاري هشتصد سوار از اصل و اضافه سر افراز گشتند - و ازین کمتر جمعی که باضافه سر بلندي یافتند تفصیل اسامي شان موجب طول عبارت دانسته به تحریر آن نپرداخت *

چون بادشاهزاده مراد بخش از اسلوب رای رایان اظهار نا رضامندي نموده بود اورا بحضور اقدس طلب نموده از تغیر او دیوانيِ هر چهار صوبهٔ دکن بدستور پیش بدیانت خان مفوّض ساختند - چون بعرض مقدس رسید که اعظم خان بعد از طی مراحل هفتاد و شش سال از سنین عمر

راهگرای وادیِ آخرت شد ملتفت خان پسر کلانش را بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و میر خلیل را هزاری هفت صد سوار و میر اسحٰق را بمنصب نه صدی پانصد سوار نوازش فرموده خدمت فوجداریِ جونپور به معتقد خان از انتقال خان مذکور مرحمت فرمودند *

بر آمدن قلعهٔ قندهار از تصرف اولیای دولت و فرستادن بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر و جملة الملکي سعد الله خان و نبرد نمودن رستم خان و قلیج خان با سرداران قزلباش و فتح یافتن اینها و هزیمت قزلباشان

اگرچه بعد از نهضت رایات عالیات بصوب دارالسلطنت لاهور از دار الخلافهٔ شاه جهان آباد مقرر آن نموده بودند که داخل لاهور نشده بدولت و اقبال متوجه کابل گردند و لشکر ظفر اثر را بمدد قلعدار قندهار تعیین فرمایند امّا چون قضا از حیز امکان بیرون و از حوصلهٔ مکنت انسان افزون است آمدن والیِ ایران در موسم زمستان بجهت کمیابیِ کاه و غلّه محال دانسته بموجب کنکاش هوا خواهان رفتن کابل در عین زمستان و برودت هوا موقوف داشته عزیمت نهضت آنصوب در اوایل بهار قرار دادند - تا آنکه دوازدهم محرم الحرام سنه هزار و پنجاه و نه هجری عرضداشت قلعدار قندهار رسیده که دهم ذی حجّه دارایِ ایران بپای قلعهٔ قندهار رسیده ظاهر آنرا بسیاهیِ سپاه چون باطن تیرهٔ مخالفان

فرو گرفت بندهٔ فدوي جا بجا مردم کار آزموده را بنگاهداشت مداخل و مخارج باز داشته دمی از مراعات شرایط تحفظ و تیقظ و مراسم سعي و تردد خود را مقصر نمي دارد - مکنون ضمیر فیض پذیر آن بود که چون بمقتضای جهل جواني با کمال خیرگي دلیرانه بر قندهار آمده بعد از شنیدن خبر تعین افواج ظفر طراز توقف بر حرکت اولی دانسته قلعه مفتوح شود یا نه شود البته هنگامه آرای نبرد خواهد گردید - اتفاقاً پس از تسخیر قلعه اصلاً او راضي باین معنی نشده تا مشهد مقدس هیچ جا پای ثبات استوار ننمود - حضرت ظلّ سبحاني شاهزادهٔ بخت بیدار فیروزی نصیب محمد اورنگ زیب بهادر را با سعد الله خان و دیگر امرای نامور که اسامي شان در ذیل این صحیفه ثبت است با پنجاه هزار سوار جرّار رخصت نموده بتاکید تمام فرمودند که متصدّیان مهمات سلطاني بامرا و منصبداران جاگیر دار که درین یساق تعین شده اند سر سواری صد روپیه که سر هزار سوار یک لک روپیه میشود از خزانهٔ عامره بعنوان مساعدت و بجمعی که نقد تنخواه مي یابند سه ماهه پیشگي بدهند تا از رهگذر خرج این سفر تصدیعه نکشند - و هم چنین با احدیان برقنداز و تیرانداز که پنجهزار سوار بودند سه ماهه که هفت لک و پنجاه هزار روپیه مي شود پیشگي مرحمت شد - وقت رخصت بسعد الله خان خلعت خاصّه با نادري و جمدهر مرصّع و اسپ با ساز طلا و فیل خاصّه با یراق نقره و ماده فیل و به بهادر خان و راجه جسونت سنگه و قلیج خان و رستم خان و راجه بیتهلداس خلعت خاصّه و جمدهر مرصّع و اسپ با ساز طلا و به نجابت خان و سردار خان و میرزا نوذر صفوي و راجه رایسنگه و راو ستر سال و لهراسپ خان و نظر بهادر و میرزا مراد کام خلعت و اسپ با زین مطلا و بقاسم خان و اخلاص خان و روپسنگه

و رام سنگه و سید فیروز خان و قباد خان و طاهر خان و افتخار خان و رتن راتهور و سجانسنگه و حاجي محمد یار و شفیع الله میر توزک و قطب الدین و ارجن کور و محسن خان و سید محمد و بیرم دیو سیسودیه خلعت و اسپ با زین نقره عنایت فرموده و جمعی را بخلعت و اسپ و بعضی را بخلعت سرافراز نموده بر نواخته آنچه لازمهٔ تاکید و ارشاد بود بتقدیم رسانیدند - و به بادشاهزادهٔ والا قدر محمد اورنگ زیب بهادر که بهمین تاریخ از ملتان براه بهیره روانه شده بودند خلعت خاصّه و سربند لعل گران بها با دو مروارید و جمدهر و شمشیر خاصه و دو اسپ با ساز طلای میناکار و ماده فیل با یراق نقره مصحوب سعد الله خان فرستاده حکم نمودند که لشکر ظفر اثر از راه بنگش بالا و پائین متوجه کابل شده از آنجا براه غزنین روانهٔ قندهار گردد - و بخشي گريِ این جنود نصرت آمود به ملتفت خان و واقعه نویسي به محمد اشرف ولد اسلام خان مقرر فرمودند *

بهمن یار ولد آصف خان خانخانان از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه صد سوار و خطاب خانه زاد خان و عنایت الله ولد ظفر خان بمنصب هزاري و صد سوار مفتخر گشتند - و خواجه خان سفیر نذر محمد خان بمرحمت خلعت و اسپ با زین نقره و انعام بیگ رسول عبد الله خان حاکم کاشغر را بعنایت خلعت و خنجر مطلا و پنجهزار روپیه بر نواخته رخصت مراجعت دادند - و بیست و یکم پیشخانهٔ والا بصوب کابل بر آورده غرّهٔ ربیع الاول بعد از انقضای یک پهر و شش گهري همعنان عز و جلال از دارالسلطنت لاهور متوجه کابل گشته بائین پیشین قاضي افضل را بصیانت صوبهٔ پنجاب و سید شیر زمان و سید منور پسران سید خانجهان را بحراست ارک دارالسلطنت لاهور مقرر نموده سوم به جهانگیر آباد و دوازدهم از آب چناب عبور

نمودند - و در وقت کوچ از جهانگیرآباد که گرز برداری که فرامین مطاعه بشاهزاده و سعد الله خان برده بود رسیده به جعفر خان میربخشي ظاهر نمود که وقت برگشتن بندهٔ درگاه نوشتهٔ سعادت خان از غزنین به سعد الله خان باین مضمون رسید که از زبانيِ دو نوکر قبچاق خان که از لشکر والیِ ایران فرار نموده وارد غزنین شده بودند چنین ظاهر شد که خواص خان برگشته بخت قلعهٔ قندهار بوالیِ ایران باز گزاشته سایر قلاع متعلقهٔ آن ولایت بتصرّف او در آمد - تفصیل این سانحه برین نمط است که دارای ایران بیست و دوم شوال به هرات رسیده ده روز توقف نمود و از آنجا در پانزده روز بفراه آمد و نه روز در آنجا ماند و از فراه محراب خان که هنگام آمدن قلعهٔ قندهار بتصرّف اولیای دولت قلعدار بست بود با ملک نصرت حاکم سیستان و بیرام علي خان حاکم نیشاپور و حسین قلي خان حاکم هرات با هشت هزار سوار بمحاصرهٔ قلعهٔ بست و سارو خان را با روشن قلي لربیگي وغیره پنج هزار سوار برای تسخیر زمینداور تعین نموده خود کوچ به کوچ متوجه قندهار شده دهم ذي حجه در باغ گنج علي خان نزول نمود - و گروهی انبوه از سوار و پیاده کار آزموده جرار را تعین نمود که دو برج را که قلیچ خان از روی دور بیني بالای کوه چهل زینه که از آنجا توپ و تفنگ بدرون قلعه میرسد ساخته و قلعدار نا آزموده کار از سراسیمه سري و بی تدبیري باستحکام آن نپرداخته بود بتصرف خود در آورده شروع در انداختن توپ و تفنگ نمایند - و دو جانب ملچار قرار داده از جانب ماسوري دروازه بعهدهٔ مرتضی قلي خان سپه سالار و از طرف دروازهٔ بابا ولي باهتمام مرتضی قلي خان قورچي باشي مقرر ساخت - از اندرون قلعدار نابکار دروازهٔ پهلوان درویش سرخ و دروازهٔ خواجه خضر براجه امرسنگه بدگوجر و دروازهٔ ویس قرن را بشادي اوزبک و دروازهٔ بابا ولي بتابینان خود سپرده

و از برج گنج جانب درویش مجنون تا برج خاکستر به کاکر خان و چندی از تفنگچیان باز گزاشته محافظت ملچارهای مابین ماسوری و خضری دروازه بنور الحسن بخشی احدیان حواله نمود - و با وجود استحکام چار دیوار استوار قندهار که بمراتب از حصون حصینه بیش بود و بی نقب و ملچار و پرانیدن برج و دیوار بغایت متعذّر بود خبرداری همه جا و ارک بر ذمّهٔ خود گرفت - چون والی ایران خود بجانب دروازهٔ بابا ولی بود مردم این ضلع سعی فراوان بکار برده رفته رفته ملچار را پیش آوردند - بعضی از محافظان قلعه شجاعت ذاتی را کار فرموده بضرب بادلیج و زنبورک و ضربزن مرد افگن روی آن تباه روی را نگاهداشته اکثر از مردم غنیم خصوص کلب علی خان حاکم فراه سردار کلان را از راه کوچهٔ تنگ تفنگ روانهٔ عدم آباد ساختند - تا آنکه غرّهٔ محرم سه توپ بزرگ که هر کدام قریب یک من گوله میخورد از عقب رسیده دو توپ را محاذی دروازهٔ بابا ولی و یکی را روبروی دروازهٔ ماسوره بردند - و دمدمها برآورده سرپنجهٔ سعی بدار و گیر و بازوی نیرو به کشش و کوشش بر کشادند - و ازین جهت که دیوار حصار متین بود و بدان توپ کار نمی کرد هر روز چندین مرتبه آتش داده کنگرها را که در پناه آن تفنگ از بالای قلعه سر می دادند زده می انداختند - و شب هنگام درونیان باز بمرمت شرفات پرداخته روزانه باز مردم غنیم بضرب توپها کنگرهای مذکور مسمار می ساختند و بدین آئین بمدد توپها خود را بکنار خندق رسانیده جمعی از دلیری از خندق گزشتند وزیر دیوار شیر حاجی جا کردند - قلعدار نقبی از اندرون تا دیوار شیر حاجی رسانیده لختی از قوی بازوانرا بدفع قزلباشان ازآن راه بفرستاد - آنها بمجرد رسیدن از روی کمال شجاعت چندین تن را بخاک هلاک انداخته باقی را زخمی و شکسته بر گردانیدند - قزلباشان به تنبیه و تاکید والی ایران دهم

ماه محرم الحرام و پانزدهم ماه مذکور از چوب و جوالهای خاک اکثر جا
پل بسته از خندق عبور نمودند - و در زیر دیوار شیر حاجي ملچار قرار داده
شروع در کندن نقب و دیگر مواد قلعه گیري کردند - قلعدار پائین دیوار قلعه
و شیر حاجي خندقی عریض کنده هر نفسی که مي یافت آنرا خراب نموده
آنچه یافته نمي شد و مردم غنیم ازآن خندق بر مي آمدند و سرها به تیغ
برّان و تنها بزخم نمایان داده بی نیل مدعا و فوز مراد مراجعت مینمودند -
و مردمی را که در نقب پنهان بوده برای بر آمدن وقت و قابو میخواستند از سر
دادن بانهای دنباله شکسته در آن میان به غضب آلهي سوخته روانه بئس المصیر
مي ساختند - تا آنکه بیست و سوم محرم والئ ایران با قزلباشان کار دیده
رزم آزموده جانب دروازهٔ بابا ولي خود آمده ایستاد و لشکریان خود را
بگرمي عتاب و تندي خطاب سر گرم ساخته بتوزک و ترتیب سپاه توجه
مبذول داشت و فرمود که ازین طرف و از جانب دروازهٔ ماسور حمله
آورده یورش نمایند - در آنجا بندهای بادشاهي بتائید اقبال بی زوال
و عون و صون حضرت ذوالجلال همت کار بر دفع آنها گماشته تا سه پهر روز
بانواع مواجه و مدافعه روی آن تباه اندیشان تیره رای نگاهداشتند - و مردم
غنیم از هر سو مالشی بسزا یافته چون دیدند که کاری پیش نمي رود آخر
سرد دل و مرده خاطر باز گشتند - و ازین روز باران بشدت شروع شد که
محاصران و محصوران را فرصت انداختن توپ و تفنگ نمي داد و مردم
غنیم در پناه شیر حاجي در آمده پنهاني جا بجا . دیوار مي شگافتند
و گاه دیوار انداخته قصد در آمد مینمودند و از جانب اولیای دولت
بعنایت آلهي غلبه مشاهده نموده مخذول و منکوب باز مي گشتند -
مجملاً تا دوم صفر توپ و تفنگ از شدت باران از کار باز مانده مدار
جنگ بر انداختن حقّه و تیر و سنگ بود - هرگاه مخالفان دلیري نموده بشیر

حاجي در آمده باعث تفرقهٔ خاطر و شغل قلب دلاوران مي شدند
درونیان همت کار کشا بر دفع آنها گماشته زده زده بیرون مي آوردند -
آخرکار جمعی از متحصّنان پست همت و سست عقیده دیده
و دانسته از روی اضطرار پنهاني در مصالحت زده مادّهٔ یورش غنیم آماده
ساختند - و ابواب آشتي کشاده بمصلحت دید شادي اوزبک بی
غیرت نمک حرام قبچاق خان را که بخواهش دریافت سعادت ملازمت
از ماوراء النهر بقندهار رسیده مي خواست مصدر خدمات شود از راه
بردند - و جمعی دیگر از منصبداران و احدیان و تفنگچیان از راه طغیان
و عصیان حق نمک درگاه را فراموش ساخته و فرو مایگي و بد اصلي ظاهر
نموده بقلعدار گفتند که بسبب کثرت بارش برف و انسداد طرق
و مسالک رسیدن کومک متعذّر بل متعسّر است و از جدّ و جهد قزلباش
نزدیک است که قلعه از دست رود و بعد از فتح نه ما را بجان امان است
و نه فرزندانرا رهائي از بند ایرانیان - قلعدار ناآزموده کار آن جماعت باطل
کوش حق ستیز را که سرگرم گریز بودند و جواب شان حواله به شمشیر
تیز بود بدلاسا و استمالت پیش آمده بمواعظ پرداخت - لاجرم نصایح آن
بی جگر بزدل نفعی نه بخشیده جماعت مفسدان همه از ملچار برخاسته
بخانهای خود رفتند - لاجرم دوم صفر لشکر غنیم از چند جا بشیر حاجي
در آمده با گروهی از نوکران قلعدار وغیره در آویخته از هر طرف جمعی
کثیر بقتل رسیدند - مدرین میان شادي وخیم العاقبت بقلعدار گفته فرستاد
که محمد بیگ نامي از قبل والي ایران آمده و رقمی چند بنام تو
و نورالحسن و میرک حسن آورده - او میرک حسن را فرستاد که بر حقیقت کار
آگاه شود - مومیٍ الیه بدروازهٔ ویس رسیده دید که فرستاده را اندرون
طلبیده قبچاق خان و شادي وغیره مغولان پیش او نشسته اند - میرک بر گشته

این حقیقت به قلعدار گفت - آن برگشته بخت بخشیء خود را فرستاده شادي خان را و قبچاق خان را نزد خود طلبیده گفت که فرستاده را بی اجازت من در قلعه در آوردن و باو صحبت داشتن برای چه بود - آنها در جواب گفتند که چون رقم و پیغام آورده بود نادیده گرداندن او از مصلحت دور دانسته اندرون طلبیده ایم لایق آنست که رقم گرفته و پیغام شنیده او را رخصت دهید - درین مقام که بجهت عبرت دیگران کشتن شادي لایق بود آن ذلیل جاوید بتغافل گزرانیده بلکه برخاسته همراه آن مردودان بدروازهٔ ویس رفت و با فرستاده ملاقات نموده رقمهای نا گرفتني گرفت و پیغامهای ناشنیدني شنید - في الحقیقت سر رشتهٔ خویشتن داري از کف فرو هشته همان زمان قلعه را از دست داد - بعد از شنیدن پیغام والیء ایران که آنچه به پردلخان و مردم بست گزشته بعنوانی که تیغ بیدریغ سر گزشت چندین تن از خون گرفتگان گشته بقیة السیف تن بقید گرفتاري داده بانواع بلا گرفتار آمدند بر خود و مردم دیگر نه پسندیده در مقام ستیز و آویز نباشد - آن بد اختر کم سعادت یکبارگي دست و پا گم کرده جواب داد که بعد از پنج روز از جانبین حرب و قتال نه باشد *

هفتم صفر علي قلي برادر رستم خان سابق سپه سالار والیء ایران درپای قلعه آمده بشادي گفته فرستاد که مرا برای جواب فرستاده اند - قلعدار نمک حرام باتفاق آن مقهور بدروازه ویس علي قلي را طلبیده حقیقت پرسید - او گفت که صلاح حال و مال شما در آنست که دست از ستیز و آویز باز داشته زیاده ازین ساعيء هلاک و ننگ ناموس خود نباشید و درین راه نقد فرصت بخاک ریختن و خون سعی هدر نمودن مناسب ندانسته سر رشتهٔ بهبود از دست ندهید - آن نابکار پریشان روزگار گفتگوهای بی موقع او را وقع و وقر نهاده و از سخنان سست

و بی محل و گفتارهای ناهنجار فرستاده اسباب تفرقهٔ حواس و پریشاني خاطر اندوخته خلل در رسوخ عزیمت همگنان انداخت - و عبد اللطیف دیوان صوبه را همراه علي قلي داده امان نامه طلبید - فردای آن چون امان نامه که سجل تیره روزي و جریدهٔ وخامت مآل و خجالت و ندامت جاوید او بود رسید شادي بدعاقبت پیش از بر آمدن قلعدار دروازهٔ ویس قرن را به قزلباش وا گزاشته خود با قبچاق خان نزد والي ایران رفته در دنیا ملام و معاتب و در عقبی معذب و معاقب گردید - هشتم صفر سایر منصبداران واحدیان و برقندازان امان گرفته از قلعه بیرون رفتند - و غیر ارک که قلعدار بامر سنگه و کاکر خان و تابینان خود در آنجا بود همه جا را غنیم بتصرف خود در آورد - اگر آن بی حمیّت را بخت کار فرما و طالع رهنمای بود در قلعهٔ ارک که بر روی پشته اساس یافته در چار دیوار بالای کوه که در کمال متانت و حصانت و استحکام زبان زد روزگار است و لطایف حیل قلعه گیري به هیچ وجه در آن کارگر نه بلکه تصور فتح آن در آئینهٔ خیال کمتر صورت بسته با تابینان خود بر آمده تا رسیدن کومک کمر همت بر مي بست و باوجود آذوقه وآب و علف مساعي جمیله و فنون تدبیر بکار مي برد البته والي ایران حق سعي تلف و ناچیز انگاشته نقد وقت بزیان نمي داد و ازین اراده باز آمده لاجرم ناکام مراجعت مینمود - امّا آن واژون طالع از راه کافر نعمتي و کمال دون همتي پشت بدولت جاوید کرده چنان جای مستحکم را مفت از دست داد و از قلعه باسباب و توابع و لواحق بر آمده بفاصلهٔ یک کروه از قندهار فرود آمد - و از بی غیرتي و نامردي پاس ناموس اسم و رسم که مردان جان در راه آن بازند و بی اندیشه مانند پلنگان صف شکن یک تنه رو بعرصهٔ کارزار مي آرند نداشته از روی کافر نعمتي عار حرام نمکي تا قیامت بر خود پسندیده

و برهنمائي بخت سیاه بل بدلالت غول ضلالت از راه برگشته بچاه ندامت و بدنامي با روز سیاه و حال تباه جای عذر خواهي و بهانهٔ شفاعت عذر خواهان نگزاشت - و یازدهم صفر بتکلف علي قلي خان و عیسی خان برادرش و کاکر خان و نورالحسن وغیره رفته در باغ گنج علي خان والي ایران را دید و بعد از ساعتی با همراهان مراجعت نموده با جهان جهان خجالت و شرمساري متوجه هندوستان شده با حواس متفرقه و خاطر پراگنده در دولت و سعادت جاوید بر روی خود بست *

هنگامی‌که شاه عباس ماضي قندهار را از عبد العزیز خان‌گرفت ارکی داشت و چار دیوار حصار - بعدآن علي مردان خان قلعهٔ محکمی از گل و خشت بر کوه لکه بنیاد نهاده هنوز باتمام نرسیده بود که بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد - از عمدهای دولت مثل خان دوران و قلیج خان و صفدر خان هر کدام آنچه در باب استواريِ آن ناگزیر دانسته بعرض رسانیدند - حکم معلی باهتمام آن صادر شده در مدت پنج سال بصرف پنج لک روپیه پنج حصار بغایت استوار یکی دور شهر دوم قلعهٔ دولت آباد سوم قلعه مندوی چهارم قلعهٔ ارک پنجم قلعهٔ فراز کوه صورت تمامیت پذیرفت - اگرچه از گل ساخته شده اما دیوارش بعرض ده گز و خندق عمیق - باوجود آذوقهٔ دوساله و سامان قلعداري از همه جنس و حصانت حصار و متانت بنیاد و چهار هزار مرد شمشیر زن و کماندار و سه هزار برقنداز و تلف شدن دواب قزلباش از فقدان آذوقه و علیق چارپایان مردم غنیم و رفتن دل و دست مخالفان از کار بسبب کشته شدن دو هزار سوار جرار و هر شب انداختن تیر با نوشته در قلعه باین مضمون‌که اهل قلعه دل از دست ندهند کومک نزدیک رسیده و لشکر قزلباش بجهت پایانيِ غلّه بغایت مضطرب است بی مبالغه اگر زن بجای آن نامرد نمک حرام

بی جگر کار فرما بودی البته تا پنج ماه پرنده را بر دور آن نمي گزاشت که پر زند *

اکنون کیفیتی قلعهٔ بست و زمینداور مرقوم قلم وقایع نگار میگردد - وقتی که محراب خان بیست و یکم ذي قعده به بست رسیده بمحاصرهٔ قلعهٔ مذکور پرداخت کشایش حصار جدید محال انگاشته کشایش قلعهٔ قدیم آسان تصور نمود و از کنار پل عاشقان تا آب هرمند پنج ملچار قرار داد - پردل خان قلعه دار پای ثبات و قرار استوار نموده بباد حمله های مرد افگن خاک وجود نابود برخی از مخالفان را به صرصر فنا میداد و بضرب توپ و تفنگ چندی دیگر را آتش در خرمن حیات مي زد - هفتم ذي حجه چون از طرف ملچار نصرت خان مخالفان بانداز شکستن بند خندق و سردادن آب آن بدریای هرمند کوچهٔ سلامت پیش برده کار نزدیک رسانیدند جمعی از نوکران پردل خان از دریچه بر ملچار غنیم ریخته باندک کشش و کوشش بر آنها غلبه نمودند و بقیة السیف را مغلوب و منکوب بوادئ فرار انداختند - و از ابتدای محاصره تا چهارم محرم که پنجاه و چهار روز باشد تردد نمایان از طرفین بظهور رسیده ششصد نفر قزلباش و سه صد نفر افغان از تابینان قلعدار که همگي ششصد نفر بود راهگرای وادئ عدم گردیدند - آخرکار قلعدار به دل بستگي حیات مستعار از سر نام و ناموس مردي در گزشته دیده و دانسته از راه اضطرار امان طلبیده محراب خان را دید - و او از جمله صدکس همراهان پردل خان جمعی را که در دادن یراق ایستادگي نمودند بقتل رسانید و پردل خان را با بقیه مردم و عیال و اطفال مقید ساخته نزد والئ ایران به قندهار فرستاد *

هفتم ذي حجه سارو خان تالش قلعهٔ زمینداور را محاصره نمود - سید اسد الله و سید باقر پسران سید بایزید بخاري با آنکه سوای برادران و تابینان

خود پانصد تفنگچي سوار و پیاده از سرکار خاصه همراه داشتند باو پیغام دادند که این قلعه از توابع قندهار است بی کشایش آن تسخیر این فایده ندارد اگر قلعهٔ قندهار مفتوح میگردد بی جنگ و تردد این قلعه از شما است باید که تا آنوقت جنگ و جدل درمیان نیامده عبث مردم طرفین بکشتن نروند - سارو خان این معني را مستحسن دانسته از تردد ملچار وغیره باز ایستاد و حقیقت بوالي ایران نوشته چشم در راه جواب داشت تا آنکه کس والي ایران رقم گرفتن قندهار و بست آورد - این بی همتان پاس حق مردي و مردانگي نداشته دل نهاد شهادت که زندگاني جاوید عبارت از آنست نگشتند - و نیم جانی با کوه کوه گراني و جهان جهان اندوه و نگراني از میان بکران برده خود را به قندهار رسانیدند - چون بوالي ایران خبر رسید و نیز فرامین مطاعه بنام قلعدار نابکار در باب زود رسیدن شاهزادهٔ کوه وقار نهنگ آهنگ و سعد الله خان با لشکر گران سنگ و فیلان بسیار و توپخانهٔ بیشمار عنقریب به قندهار بحسّ مطالعهاش در آمد ازین رهگزر که دواب لشکر تمام زبون و ضایع شده اکثری از لشکریان بکار آمده بودند در خود نیروی مقابله و مجادله نیافته بیست و چهارم صفر کوچ به کوچ متوجه صفاهان گردید - و محراب خان را با ده هزار سوار قزلباش در قلعه گزاشته دوست علي اتگه را بمحافظت قلعهٔ بست بر گماشت - چون این حقیقت بعرض مقدّس رسید فرمان عالي شان بنام شاهزاده و سعد الله خان شرف صدور یافت که اکنون که والي قزلباش بعد از تسخیر قندهار و شنیدن خبر و توجه عساکر جهانکشا مصلحت اقامت ندیده متوجه دیار خود گردید بسرعت هرچه تمامتر به قندهار رسیده در تسخیر قلعه مساعي جمیله بکار برند - حقیقت لشکر ظفر اثر آنکه سعد الله خان بعد از رخصت چندی بسبب رسیدن امداد لشکر بتانّي کوچ

نموده پس از پیوستن باز ماندها به تعجیل روانه شده پانزدهم صفر از گزر آتشي آب نیلاب عبور نموده در کوهات منزل گزید - و نواب قدسي القاب بادشاهزادهٔ عالم و عالمیان محمد اورنگ زیب بهادر که از ملتان روانه شده بودند درهمین ایام از آب گذشته به لشکر رسیدند و بسبب کثرت برف براه پشاور روانه شده بیست و یکم ربیع الثاني داخل کابل گردیدند - چون علف قابل چرانیدن در زراعتها نرسیده بود بحدیکه پنج سیر گندم و چار سیر کاه نیز روپیه را همین قدر بدست همه کس نمي افتاد بنابر تاکید اشرف پانزده روز توقف نموده روانهٔ قندهار گردیدند - و بعد از رسیدن غزنین معروض داشتند که غلّه درین جا روپیه را دو سیر و کاه مطلق نایاب است و ازین جا تا قندهار هیچ چیز بهم نمي رسد لاجرم کاه بر سپاه بغایت تنگ شده در تردد اند - در جواب حکم معلی صادر شد که این قسم امور را منظور نظر نساخته خواه نخواه متوجه مقصد گردند و فرصت از دست نداده ما را هم بکابل رسیده دانند - شاهزاده و سعد الله خان را بر طبق حکم معلی مجال توقف نمانده از غلّه وغیره هرچه بهم رسیده در پانزده روز بدست آورده کوچ به کوچ روانهٔ پیش شدند - و هراول و قول و برانغار و جرانغار و طرح راست و چپ و چنداول افواج هفتگانه قرار داده وقتی که نزدیک بشهر صفا رسیدند ملک حسین پسر ملک مودود ابدالي از نزد محراب خان گریخته بوطن خود آمده بود بادشاهزادهٔ عالي قدر را ملازمت نموده بانعام خنجر مرصّع و ده هزار روپیه نقد سر افراز گردید - چهاردهم شاهزاده با لشکر ظفر اثر نزدیک قندهار رسیده بفاصلهٔ نیم کروه از قلعه فرود آمدند - و سعد الله خان را در باغ گنج علي خان و راجه جی سنگه را در باغ دیگر خان مذکور و قلیج خان را در باغ نظر ساختهٔ علي مردان خان اجازت نزول داده برابر دروازهٔ بابا ولي سه ملچار قرار دادند - یکی متصل دامن

کوه چهل زینه باهتمام نجابت خان دوم به قاسم خان با کل توپخانه سوم به قلیچ خان با تمامي فوج جرانغار و مابین دروازه بابا ولي و خواجه ویس قرن رستم خان فرود آمده ملچار ساخت - و ملچار محاذي دروازهٔ خضر بسعد الله خان و اهتمام ملچار آب دزد بملازمان سرکار عالي متعالي و ملچار جانب ماشوري دروازه به بهادر خان و لهراسپ خان قرار یافت - و هرجا ساختن ملچار درکار بود حسب الامر عالي مقرر گشت که هر کدام از امرا پیش برد خدمت خویش فرا پیش گیرد - پانزدهم وقت دوپهر راجه مان سنگه گوالیاري و بهاو سنگه و جگت سنگه بروج فراز چهل زینه خالي دیده با نشانهای خود دویدند و حسب الطلب آنها بخشي سعد الله خان نیز با جمعی از تابینان بمدد رسیده باتفاق حمله آور گشتند - محراب خان خبر یافته از راه دریچه ببالای کوه رسیده برج مذکور را ببرقنداز بسیار استوار ساخت - و از کثرت آلات آتشبازي تیر و تفنگ چون ژاله ببارش آورده حمله آورانرا مجال رسیدن تا بروج نداد - لاجرم هر دو سردار تا نیمه راه از ملاحظهٔ هلاک مردم ملچار قرار داده نشستند - و این جرأت بیجا پسند طبع شاهزادهٔ والا قدر نیفتاده امر فرمودند که بایستی ما را بر این اراده آگاه ساخته پیش قدم میگذاشتند اکنون باید که در انتظار فرصت بوده هرگاه وقت مساعدت نماید برجها را بتصرّف خود در آورند - بیست و پنجم قلیچ خان را با راو ستر سال و الله قلي خان و قباد خان و طاهر خان و خنجر خان وغیره هفت هزار روانهٔ بست گردانیدند که غلّات آن نواحي را بتصرّف خود آورده باستمالت رعایای ستم دیده بپردازند - چهاردهم جمادي الثاني سعد الله خان در خدمت بادشاهزادهٔ جهان و جهانیان ظاهر ساخت که تا امروز از راه دلیري و خیره چشمي دروازهٔ خضر و ویس قرن نبسته و این معني حمل بر سستي و بی تدبیري لشکر ظفر اثر و دلیري قلعدار گشته اراده دارم که در زمینی که قریب

ملچار راجه بیتهلداس آب کمتر مي آید فرود آیم و سعي نمایم که در اندک ایّام کوچهٔ سلامت به قلعه برسد - روز دیگر اجازت یافته چون بدانجا روانه شد محصوران توپ بسیار انداخته اکثر مردم را ضایع گردانیدند - با آنکه هر روز توپچیان و برقندازان مانند سحاب توپ و تفنگ در بارش داشتند خان معز الیه در بارهٔ اسباب قلعه گیري همت رهنما و عزیمت کار فرما را کار فرموده باهتمام پیش برد نقب و ساختن کوچهٔ سلامت پرداخت - و بهمگي سپاه از راجپوت و مغل و سفید و سیاه بنوید افزایش مناصب و مراحم گونا گون گرمي دل و نیروی بازو داده همگنان را سرگرم کار ساخت - و پس ز چند روز که روزگار به تهیّه اسباب پیش رفت کار گزشت و ملچارها قرار یافت و پیچ و خم کوچهای سلامت راست شده چهل ذراع فاصله تا خندق ماند محصوران از شام تا بام توپ و تفنگ انداخته در ویران کردن آن سعي وافر مي نمودند و ماهتابهای بسیار افروخته هر کرا میدیدند نشانهٔ تیر و تفنگ مي ساختند - تا آنکه شبی بهادران جانفشان از پناه کوچهٔ سلامت بر آمده در پناه وقایهٔ حمایت آلهي رو بخندق دویدند و گل و لای که قزلباشان از خندق بر آورده بودند در پناه آن جا گرفته شروع در کار زار نمودند - و در همان شب کوچهٔ سلامت را شصت و دو گز کنده بکنارهٔ خندق رسانیدند - روز دیگر قاسم خان نیز کوچهٔ سلامت بخندق رسانیده شب هفدهم رجب کوچهٔ سلامت دیگر کنده محاذي دروازهٔ خواجه خضر بردند - و سوم شعبان شروع در خاکریزي نموده جوالهای پر خاک و سیبهای چوب گز در خندق انداخته بالای آن بچوب و نی پوشیدند و چندین نقب از جابجا سر کرده یکی را از آنجمله بخندق رسانیده آب سر دادند - قاسم خان نیز نقبی از زیر خندق شروع نموده به ته دیوار شیر حاجي رسانید - اگرچه جمیع بندها سعي و کوششی که زیاده ازآن متصور

نباشد بجا آورده در تقدیم مراسم جانفشاني کوتاهي ننمودند امّا چون قزلباشان از مدت مدید بر سر قلعه داشتن و گرفتن بار و میان ردّ و بدل بسیار نموده درین علم مهارتی تام بهم رسانیده اند خاصّه از بدست آوردن این قسم قلعه پر توپ و تفنگ و آذوقه و دیگر اسباب قلعداري استقامت دیگر پیدا کرده داد تردد میدادند چنانچه در یک روز بیست و پنج توپ بر کوچهٔ سلامت که بمنصف خندق رسیده بود برده ویران کردند - بنابرآنکه اسباب قلعه گیري و مصالح یورش و مادّهٔ محاصره علی الخصوص توپهای کلان مطلقاً آماده نبود و موسم زمستان تنگ رسیده ناچار حسب الاستصواب اولیای دولت صلاح وقت در آن دیدند که مراجعت به هندوستان نموده به فراغ خاطر مصالح پیش رفت کار مهیّا ساخته بعد از انقضای ایّام زمستان بسر انجام معامله پردازند *

درین اثناء از نوشتهٔ واقعه نویس فوج قلیچ خان بمسامع علیّه رسید که چون خان مذکور حسب الامر عالي با فوجی از بهادران موکب مسعود متوجه این ضلع گردید بموجب اشارهٔ محراب خان قلعدار قندهار حارسان بست وغیره رعایا را بجانب فراه و سیستان کوچانیده نشانی از آباداني نگزاشتند - خان مذکور طاهر خان را با هزار سوار خوش اسپه تعین نمود که تا نواح سیستان تاخته آنچه از دستش بر آید تقصیر نکند - موصی الیه تا قلعهٔ حبشي تاخته فراوان غلّه و غذایم دیگر آورد - و الله قلي و قباد خان نیز از قلیچ خان رخصت گرفته با دو هزار تا نوراد و موسی قلعه تاخت نموده در طيِ راه اکثری قرای آبادان را پی سپر ساختند - و جمعی را پی سپر و اکثری را اسیر و دستگیر گردانیده مواشيِ بیشمار و آذوقه بسیار ازآن محال و اهاليِ حوالي و حواشيِ آن به یغما برده وقتی که مراجعت نمودند نجف قلي میر آخور

باشي و حاجي منوچهر برادر محراب خان که با جمعی از آنروی آب هیرمند پیشتر آمده بودند سر راه گرفتند - الله قلي خان و قباد خان فراهم آوردن مردم که برای یغما و غارت شیرازهٔ جمیعت از یکدگر گسسته پاشان و پریشان شده بودند نیافته ناچار سرداران بذات خود نبرد آرا گردیده آخر بسبب فزوني غلبهٔ غنیم ناکام عنان گردانیدند - و از منصبداران انکه بیگ خویش یلنگتوش و عبد الغفور قاقشال و حاجي گدا و چندی دیگر جان نثار گشتند - بعد از آنکه پیکار گزینان به قلیچ خان پیوستند و کثرت قزلباشیه برو ظاهر شد بصوب هیرمند کوچ نموده چهار کروهئ بست منزل گزید - درین وقت یک سوار بندوقچي باراده بندگئ درگاه از قلعهٔ بست بر آمده قلیچ خان را دید - و گفت که درین دو سه روز از کرشک نوشته بقلعه دار بست که دوست علي نام دارد رسیده که از جمله کومکی که والیٔ ایران به قندهار فرستاده پنج هزار سوار بقلعهٔ کرشک رسیده هر روز پی هم مي رسند - و قریب بشام آن روز جاسوسان نیز رسیده برگزاردند که که سوای پنج هزار فوجی کلان بسرکردگئ نظر علي خان نزدیک بکرشک آمده - قلیچ خان بنابر مصلحت وقت و قابو در خدمت شاهزادهٔ والا گهر عرض داشت نموده خود بکوشک نخود رسید - و روز دیگر از آنجا کوچ نموده در جلگای موضع سنگ حصار بالا دوازده کروهئ قندهار منزل اختیار کرد - و مردم غنیم این خبر شنیده بکرشک رسیده بتهیهٔ مواد جنگ پرداختند *

دهم قلیچ خان جاسوسی هندوستاني در خدمت شاهزاده فرستاد و گفت در واقعهٔ قندهار قزلباشان مرا نوکر کرده همراه برده بودند اکنون بعنوان جاسوسي فرستادند چون مدتی نوکر قلیچ خان بودم پاس آن حق در نظر داشته نزد خان مذکور آمدم - حقیقت اینست که والیٔ

ایران خود در هرات است و نه هزار سوار بسرداري نظر علي خان حاکم اردبیل در حوالي کوشک نخود آمده یازده هزار سوار دیگر باراده اتفاق فوج نظر علي خان همراه مرتضی قلي خان قورچي باشي نه کروهي این طرف آب هیرمند رسیده قصد آن دارند که باهم موافقت نموده دستبرد باهل وفاق نمایند - اگر فوجی دیگر به مدد قلیچ خان برسد صلاح دولت است - لاجرم شاهزاده والا گهر دوازدهم شعبان رستم خان را با سردار خان و نظر خویشگي و راجه رایسنگه و راجه دیبي سنگه و سید فیروز خان و روپ سنگه راتهور و افتخار خان وغیره هفت هزار سوار کار دیده جنگ آزموده فرستاده مترصّد خبر بودند - روز دیگر همین که رستم خان کوچ نموده سه کروهي قندهار منزل گزید قریب دو هزار سوار غنیم در جلگای دو کروهي شهر که دواب تمام لشکر آنجا بود ریخته تا رسیدن خبر تمام اسپان و شتران سپاهیان فراهم آورده جمعی کثیر از ساربانان و چاروا داران را بقتل رسانیده بر گشتند - رستم خان چون نزدیک بود با نظر بهادر و دیگر سرداران سه چهار کروه جلو ریز تاخته خود را به غنیم رسانید - فوج غنیم تفنگچیان را پیش داشته هنگامه آرای نبرد گردیده بزد و خورد در آمدند - خان سپاهي منش ارادت کیش که سپاهي قرار داده بود در عین ریزش تفنگ با چندی از ارباب مناصب و جوقی از احدیان و تفنگچیان و دیگر مغولان نبرد آزمای مرد افگن و راجپوتان تیغ آخته بهئیت مجموعي بر آن زیاده سران جلو انداخت - از آنجا که جنگ تیغ و خنجر خاصّه سپاه هندوستان است و نبرد سپاه روم و فرنگ و قزلباش و اوزبک به نیزه و تیر و تفنگ مي باشد باندک دستبرد رو از ستیز و رخ از نبرد تافته سر راست راهي راه فرار گشتند - و همگي دواب و سپاه و مواشي رعایا را جا بجا گزاشته جمعی و اکثری دستگیر گردیدند -

بهادران لشکر ظفر اثر مظفر و منصور شب هنگام مراجعت به مقر خویش نموده سرهای فساد کیشان با اسپ و اسباب شتران در خدمت بادشاهزادهٔ عالي مقدار ارسال داشتند - از تقریر گرفتاران چنین معلوم شد که نظر علي خان حاکم اردبیل و علي قلي خان ضابط مارو چاق و ملک نصرت خان سر گروه سیستان و نجف قلي میر آخور باشي وغیره با شش هزار سوار بکوشک نخود رسیده اند و مرتضی خان قورچي باشي و سیاوش خان قلر آقاسي و سر بداغ خان و بیرام خان که ما بر شمار آن آگاه نیستیم از عقب روانه شده بودند - از جمله فوج اول با دو هزار سوار خوش اسپه برای تاراج دواب حوالي لشکر بر آمده بودیم که با این بلا گرفتار و با اجل دو چار گشتیم - رستم خان بعد از شکست مخالفان خیل موافقان را کوچ داده در حوالي حصار بالا به قلیچ خان پیوست - و چون خبر فراهم آمدن غنیم به تحقیق رسید روز پنجشنبه بیست و چهارم شعبان هر دو سردار نصرت شعار پائین قلعهٔ شاه میر و سنگ حصار سه کروه راه را نوشته منزلگاه ساختند - و هزار سوار بر چیده بر سبیل قراولي جدا ساخته همراه حسن قلي آغر فرستادند - اتفاقاً روز اول میان قراول بادشاهي و قراول قزلباش بقدر تلاشی واقع شده حسن قلي فیروز گردید و دو قزلباش را گرفته نزد رستم خان آورد - از زبان آنها ظاهر شد که سي هزار سوار قزلباش باخود قرار مقابلهٔ موکب اقبال داده چهار کروهي لشکر رسیده اند - هر دو سردار شهامت و متانت شعار بجهت سر انجام بعضی ضروریات روز جمعه در آنجا مقام نموده شنبه بیست و ششم بادپایان آتشین لگام را گرم عنان ساخته در منزل شاه میر از گزر ارغنداب عبور نمودند - رستم خان بنابر محافظت مردم لشکر که بجهت هیمه و کاه در صحرا متفرق شده بودند سر راه غنیم گرفته سواره مستعد مقاومت ایستاد - و قلیچ خان بجهت فرود آوردن مردم به ترتیب

مشغول شد - دریں اثناء خبر رسید که غنیم نمایان شده - رستم خان که آمادهٔ پیکار بود لشکر مرتب ساخته نظر بهادر خویشگي را با روپسنگه ولد کشن سنگه راتهور و رام سنگه راتهور و علاول ترین و جبار قلي ککهر وغیره فوج پیش مقرر گردانید - قلیچ خان بمجرد شنیدن خبر مخاذیل با همراهان سوار شده بخان مذکور پیوست - هر دو سردار جلادت آثار تکیه بر عون و صون جناب آلهي و کار سازيِ اقبال بی زوال حضرت خلافت پناهي کرده باوجود قلّت اولیا و کثرت اعدا فوج منصور را به توزک شایان ترتیب داده در برابر مخالفان باین دستور صف مصاف ویسال قتال آراستند - هراول رستم خان نظر بهادر خویشگي با توپخانهٔ خان مذکور و راجپوتان وغیره منصبداران و سردار خان و راجه رایسنگه و راجه دیبي سنگه وغیره در دست راست و سید احمد وغیره منصبدارن دست چپ آن خان والا شان مقرر شدند - هراول فوج قلیچ خان راو سترسال با دیگر راجپوتیه و جمعی از مغولان در دست راست و شاد خان واله قلی خان و طاهر خان و قباد خان و جمعي دیگر از مغولان در دست چپ خان مذکور جا گرفتند - و هر کدام از هر دو سردار فیروزي شعار با کمال استقلال در فوج قول بشکوه کوه پایدار بوقار تمام ایستادند - تا آنکه بعد از دو پهر و چهار گهري روز سه شنبه فوج هراول و برانغار و جرانغار لشکر قزلباش نمودار شده فوج اول به نظر بهادر هراول رستم خان و براو سترسال هراول قلیچ خان و دومین بمیسرهٔ قلیچ خان و سومین بمیمنهٔ رستم خان در آویخته بخیره چشمي و چیره دستي در آمدند - و از سرمستيِ بادهٔ غرور که رسائيِ این نشأ هوش ربا با نشأ شراب در کاسهٔ تهي مغز شان سرشار افتاده بود در عرصهٔ مصافات دلیري را به نهایت مرتبهٔ دلاوري رسانیدند - و نخست پیادگان لشکر ظفر اثر برسم معهود بدان اندازي آتش فذا در حیات آن خاکساران زده راه تردد بر ایشان

بستند - بعد ازآن تفنگچیان قدر انداز از رگ ابر شعله بار توپ و تفنگ ژالهٔ آتشین بر آنها باران ساخته دروازهٔ ملک عدم بر روی غنیم کشادند - در عین این حال که جنگ از هر دو سو ترازو شده معامله بسرپنجه و زور بازو افتاده بود و کوششهای مردانه از هر دو طرف رو نموده آئین حرب آنچه از سرحد احتمال و قوت تصور بیرون بود از هر دو ظهور می نمود مرتضی قلي خان سپه سالار با مردم بسیار از عقب رسیده بیکبار همه باتفاق از چهار جانب اسپ بر انگیختند و دور دایرهٔ لشکر ظفر اثر را باحاطه پرکار قبل نقطه وار درمیان گرفته از هر طرف آتش کین را اشتعال دادند - با آنکه بر سر پله تردد یکه تازان قزلباشیه بادپایان را بجولان در آورده باوجود سنان بازي از معرکهٔ جان فشاني و سر بازی جان بیرون نبرده سرمي باختند اجل رسیدها سرگرمي دیگر از مشاهدهٔ این خیال اندوخته خود را به مهلکه مي انداختند * ابیات *

سواران تیغ برق افشان کشیده
هزبران سو بسو دندان کشیده
ترنگ تیر و چاکا چاک شمشیر
دریده مغز پیل و زهرهٔ شیر
زره برهای از زهر اب داده
زره پوشان کین را خواب داده

انجام کار تزلزل در بنای ثبات اکثر یلان فوج میمنه راه یافته جمعی کثیر از ککهران آزرم دشمن زندگي دوست را پای قرار از جا رفت و از این معني کار لشکر غنیم از خیرگي بجیز دستي کشیده عرصهٔ قرار و آرام بر اکثر مردم نهایت تنگ میدان گشت - درین حال سردار شهامت آثار رستم خان چون دید که کار از خود داري گزشته ایستادن خلاف آئین سرداریست مانند

اژدر دلیر از خشم بر خود پیچیده با بهادران کار طلب ناموس جوی عنان به تیز جلوئی سپرد - از جانب دیگر قلیچ خان فیلان کوه شکن مصاف آزموده را پیش رو داده چون نهنگان مرد افگن خود را بر دریای لشکر اعدا زد - و از هر جانب دیگر بهادران پر دل کم هراس که از برابری شعلهٔ سرکش پای کم نمي آوردند خاطر به قلّت عدد و عدت که در اکثر اوقات کریمهٔ کم فیئةٍ قلیلةٍ غلبت علی فیئةٍ کثیرةٍ موجب غلبه است جمع ساخته بر ایشان تاختند - و بکشاده پیشاني به پرخاشجوئي و کمین کشائي در آمده بنابر آنکه بسبب تنگيِ فضا کار از نیزه و تیر پیش نمي رفت کوتاه سلاح با دشمن پیکار پیش گرفتند - در آن گرميِ هنگامه که از این سوی دلیران مغول و راجپوت و افغان و از آن رو قزلباش و خراساني و ترکمان از مردن ابا و محابا ننموده رخ بعرصهٔ کارزار داشتند و درمیانه کارزار رستمانه چهرهٔ وقوع نموده از طرفین داد شهامت مي دادند - تفنگچیان درست انداز که از دست قضا در قدر اندازي ید بیضا می نمودند و از شرارهٔ فتیلهٔ بندوق آتش فنا در خرمن بقای مخالفان زده بسی مردم را از راه کوچهٔ تنگ تفنگ روانهٔ فسحت آباد ساحت عدم گردانیدند - و آن چنان که سهام قضا بانشانهای دل نشین بجا میخورد و سر بندوق آنصاحب قبضها اکثر سرداران لشکر را از پا در آورده راه عبور بعسکر منصور کشادند - درین وقت هر دو سردار شهامت آثار سرپنجهٔ عدو بند بچیره دستي بر کشاده چندان مراتب تیغ زني و خصم افگني بتقدیم رسانیدند که اکثر ازآن نابکاران را در آن عرصه از اسپ پیاده نموده بیشتر خسته و کوفته بخانهٔ ممات فرستادند - و بگرميِ شعلهٔ سرافراز که بر قلب خاشاک زند سرپنجهٔ قدرت بدشمن مالي و عدو بندی بر کشوده بعنوانی آرزوی دل بر آوردند که افواج غنیم از حملهٔ شیرانهٔ دلاوران خونخوار سلک انتظام و اجتماع خویش از هم گسسته مانند اختر

بخت خویش راجع گشته باختیار هزیمت که در آن وقت غنیمت بود
رخ از عرصهٔ پیکار بر تافتند - سپاه نصرت دستگاه که از هنگام دو پهر روز تا هنگام
فرو نشستن آفتاب معرکهٔ زد و خورد قایم داشته دیدهٔ امید بر انتظار کار
نهاده بودند از ظهور آن فتح آسمانی استظهار دیگر یافته دنبال آن
بد بختان شتافتند و سینه از کینهٔ دیرینهٔ آن بد اندیشان بکام دل پرداخته
چندان تیغ تیز را بقتل آنها حکم نمودند که ظلمت شب بمیان جان
ایشان در آمده زینهاري شب تاري گشتند - چون تعاقب دشمن در
سیاهي شب منافي روش سپاهگریست از دنبال هزیمتیان عنان
باز کشیده و اسپ و نیزه و یراق و اسلحه و عرابهٔ توپخانه و بیرق
بسیار گرفته شادي کنان و نقّاره زنان هم عنان فتح و ظفر بمخیم خود
مراجعت نمودند - و یک پهر شب گزشته حقیقت این فتح نمایان که
بمحض کارگري عنایت الهي و اعتضاد دولت بی زوال بادشاهي
نصیب اولیای دولت قاهره شده بوده در خدمت شاهزادهٔ عالي
بر نگاشته با سرهای معاندان و اسپ و اسباب که بدست افتاده بود ارسال
داشتند - و بعد از دوپهر روز دیگر خود نیز با هزاران نیکنامي و دوست
کامي بمواکب اقبال بادشاهزادهٔ عالم و عالمیان پیوسته مراسم مبارکباد فتح
تازه بجا آوردند - آن زینت افزای اورنگ جهانباني ادای حقوق جانسپاري
و جانفشاني همگنان باظهار نهایت عنایت و کمال مهرباني فرموده هریک
را جداگانه فراخور حال و کار موقع تحسین و آفرین بیشمار ساختند - و این
فتح نمایان را عظیم تر از فتح قندهار دانسته تسخیر قلعه را در سال آینده قرار
دادند و طبل رحیل کوفته حقیقت این فتح مبین و نایابي علف دواب
و تعسّر بل تعذّر علاج بدرگاه معلی معروض داشته کوچ بکوچ متوجه هندوستان
گشتند - اکنون خامهٔ وقایع نگار به تحریر مقدمات حضور مي پردازد *

جشن وزن مبارک قمري

روز پنجشنبه دوم ربيع الثاني سال هزار و پنجاه و نه مطابق بيست و هفتم فروردي ماه آلهي جشن وزن مبارک قمري آغاز سال شصتم از عمر ابد پيوند بدستور معهود ترتيب يافته جميع وظايف اين روز بهجت افروز از داد و دهش و بخشش و بخشايش مراعات پذير شد - پنجم از نيلاب عبور نموده از آنجا بچهار کوچ به پشاور نزول اجلال ارزاني فرمودند - شايسته خان از احمدآباد آمده سعادت ملازمت حاصل نمود و يک لک روپيه اقمشهٔ آن ديار بعنوان پيشکش از نظر انور گزرانيده بانعام خلعت سرافرازي يافت - ابو سعيد نبيرهٔ اعتماد الدوله که سي هزار روپيه ساليانه از روضهٔ منوّره مي يافت حسب التماس بيگم صاحب بمنصب دو هزاري هشت صد سوار و فوجدارئِ اجمير از تغير شاه علي رخسارهٔ بخت منندي بر افروخته بسعادت رخصت سر بر افراخت *

چون بعرض مقدس رسيد که شاه بيگ استجلو که والي ايران او را هنگام معاودت از قندهار بآستان سعادت نشان برسم سفارت فرستاده بود بکابل رسيده يار حسين بيگ گرز بردار را فرستادند که او را بدرگاه معلي بيارد - چون در باغ فرح افزا که در موضع نيمله بحکم خديو دين و دنيا ترتيب يافته نزول اقبال واقع شد و خبر آمدن او بعرض مقدس رسيد حکم گرفتن نامه و بار او بدرگاه معلي شرف صدور پذيرفته به شايسته خان و جعفر خان فرمودند که او را طلبيده در يک مجلس دريابند و حسب الامر اشرف بگويند که ما نظر بر رابطهٔ محبت قديم که درميان اين دودمان سلطنت نشان و آن سلسلهٔ

علیّه که از دیر باز متحقق بود داشته از روی کمال اعتماد خدمتگاری
را بمحافظت قلعهٔ قندهار بر گماشته بودیم اگر بر عکس این نشان
خاطر مي بود یکی از بندهای سپاهي منش رزم دیده پیکار آزموده
که از عهدهٔ قلعداري و مدافعه و مقابلهٔ ایشان بواقعي میتوانست بر آمد
تعین فرمودیم - اکنون که این حرکت بیجا ازیشان بوقوع آمده فرستادن
ایلچي و نامه دور از آئین دانش و بینش است - شاه قلي نام ایلچيِ
سابق نیز بهمین سبب دولت بار نیافته ناکام بر گردیده بود اکنون او را هم
لازم است که بجلال آباد رفته چندی از ماندگيِ راه بیاساید و بعد
از ورود موکب معلی در دارالملک کابل رخصت مراجعت خواهد
یافت و نظر بر پریشانيِ حال او نموده ده هزار روپیه بطریق انعام
مرحمت فرموده یار حسین را بمهمان داري و همراهيِ او مقرر نمودند -
بادشاهزادهٔ بلند اقبال که پیشتر روانه شده بودند در منزل بکرامي
بامیر الامرا علي مردان خان صوبهدار کابل وغیره متصدیان آنجا رسیده
دولت کورنش دریافتند - خان مذکور در همین مجلس بخلعت فاخره
و نادريِ زردوزي سرمایهٔ افتخار اندوخته بآداب معهوده پرداخت -
روز دیگر دولتخانهٔ کابل از فیض مقدم بادشاه گیتي پناه صفا و طراوت
تازه یافت - مراد بی ایلچيِ نذر محمد خان با یادگار چولاق جبین
ارادت از سجود آستان کیوان نشان بر افروخته در ضمن تقدیم کورنش
و تسلیم از روی آداب نامهٔ خان مذکور گزرانیدند -- و هر کدام بانعام
خلعت و پنج هزار روپیه نقد نوازش یافته در مکانی مناسب حال
حکم نزول یافتند *

بیست و هشتم سرهای سیونچ بی و تردي علي قطغان و محمد
بیگ قبچاق و و کولي بیگ عمّ او و یوسف خواجه که سبحان قلي خان

ولد نذر محمد خان اینها را بجزای اعمال سیّئه رسانیده بود از بلخ بدرگاه والا رسید - گزارش این مقدمه برین نهج است که چون در وقت برگشتن نذر محمد خان از ایران تردي علي خان قطغان و اسد درمان و چندی دیگر سبحان قلي خان را برداشته نزد عبد العزیز خان برده بودند و خان مذکور چون پسری نداشت مقدم او را عزیز دانسته خطاب قلي خاني و ولایت حصار و بلخ باو داده همگي بلخیان را همراه داده بآنجا فرستاد - و وقتی که نذر محمد خان بیمن توجه جهانکشای خدیو جهان باز بر مسند خاني بلخ متمکن گشته کار بدانجا کشید که نظم و نسق سرحدها في الجمله بحالت اصلي گرائید عبد العزیز خان به سبحان قلي خان نوشت که نخست خلم را از تصرف کسان نذر محمد بر آورده بعد ازآن بر سر بلخ رود - خان مذکور از استماع این خبر کفش قلماق را فرستاده سبحان قلي خان را به تسلي و دلاسا نزد خود خواند و پس از رسیدن در ارک نزد خود نگاهداشت - باقي یوز که بفرمودهٔ عبد العزیز خان بجهت گرد آوردن احشام المان سه چهار ماه در ترمذ توقف داشت در اوایل بهار با سه چهار هزار سوار از آب جیحون گزشته دهم جمادي الاول سنه بیست و دوم جلوس اقدس بلخ را محاصره نمود - و ازین جهت که قلعه را اصالت خان بصرف یک لک روپیه مرمت نموده استحکام تمام داده بود هر روز جمعی از سوار و پیاده بیرون آمده تردّدات نمایان بظهور مي آوردند - و از طرفین اکثری مجروح و مقتول مي گشتند و اثر فیروزي از هیچ جانب رو نمي نمود - لاجرم باقي یوز کاری نساخته بیستم شعبان ناکام مراجعت نمود و از قلعه بند شدن نذر محمد خان خلل کلّي بجزئیات امور خلافت بنازگي راه یافته باعث برهم زدگي مردم شد - جمعی درین وقت از مردم نذر محمد خان

مثل ابراهیم دربان و قاسم قطغان و بابا شیرین میر عدل و عاشور قلي و عبد الباقي بکاول وغیره مشورت نموده بر آن آمدند که سبحان قلي خان را بخاني بردارند - و ابراهیم دربان نذر محمد خان را برین اندیشه مطلع گردانیده خان سبحان قلي را نزد خود طلبیده مقید گردانید - اوزبکان مذکور بارک در آمده بخان پیغام نمودند که درین ایام از وجود بی بود شما بهبود خلق متصوّر نیست بهتر اینست که رهگرای حجاز گشته مسند خالي را به سبحان قلي وا گزارید و نقاره و نفیر نواخته آوازهٔ دولت سبحان قلي خان را بلند ساخته گرم ستیز و آویز گشتند - خان گفته فرستاد که سبحان قلي را امشب بقتل رسانیدم الحال این سعيِ بیجا برای چیست - و چو از شنیدن این خبر مردم متفرق شده سرداران دل از دست دادند نذر محمد خان جمعی غلامان و فدویان خود را که از پیشتر مسلح ساخته بود بیرون فرستاد و بکشتن و بستن آنجماعت امر نمود - از جمله این مردم قاسم قطغان بدر رفته و با با شیرین و عاشور قلي و عبد الباقي و خنجر قطغان گرفتار گشته قریب صد کس از اوزبکان بکشتن رفتند - و خان در چشم هر چهار کس میل کشیده و زبان بریده خانهای همه را تاراج نمود - و نذر محمد خان بعد از یک ماه دیگر سبحان قلي را با کفش قلماق فرستاد که حصار میمنه و قلعهٔ زعفران را از حارسان عبد العزیز خان بگیرد - کفش قلماق با جمع قلیلی از خانزاده جدا شده پیش رفته با خوشي لب چاک که بطریق ایوار و شبگیر بموجب فرستادهٔ عبد العزیز خان بجهت کومک حارسان قلعه با دو هزار سوار رسیده بود روبرو شده بعد اندک زد و خورد تن باسیری داد - خانزاده بعد از اطلاع این حقیقت خطبه بنام عبد العزیز خان خوانده بمصلحت وقت خود را تابع او ساخت و خوشي کفش قلماق را تا دو کروهيِ بخارا زنده برده

NOTICE.

BIBLIOTHECA INDICA

PUBLISHED BY

THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

THE Bibliotheca Indica is a collection of works belonging to or treating of Oriental literatures and contains original text editions as well as translations into English, and also bibliographies, dictionaries, grammars, and studies.

The publication was started in 1849, and consists of an Old and a New Series. The New Series was begun in 1860, and is still running.

As a rule the issues in the series consist of fascicles of 96 or 100 pages print, though occasionally numbers are issued of double, triple or larger bulk, and in a few cases even entire works have been published under a single issue number. Several different works are always simultaneously in progress. Each issue bears a consecutive issue number. The Old Series consists of 265 issues; in the New Series, till January 1st, 1928, inclusive, 1492 issues have been published. These 1757 issues represent 243 different works; these works again represent the following literatures:—

Sanskrit, Prakrit.
Rājasthānī, Kāshmīrī, Hindī.
Tibetan.
Arabic, Persian.

Several works published are partly or wholly sold out, [illegible]s are still incomplete and in progress. A few works, incomplete, have been discontinued.

[illegible] price lists concerning the Bibliotheca Indica are [illegible] may be had on application. One describes the [illegible] the other the Islamic works published in the [illegible] are revised annually.

[illegible]s of the Bibliotheca Indica are three:—

[illegible] octavo.
[illegible]avo.

[illegible]ca Indica as revised in 1923 [illegible] on the following scale per [illegible] the case may be:—

U

COLLEG

(1) Books
Library by Fell
the Faculties, Mem
sity College Staff
not longer than *one m*

(2) Students of Interm
M.A (or LL.B.) classes ca
more than **two**, three and five
respectively. They **may** be r
not longer than *two weeks*.

(3) Books may be **renewed at th**
discretion of the Librarian if **they are**
not demanded by any other **borrower**
or needed **in** the library **building**

(4) No book will **be reissued unless**
actually brought **to the library**

(5) *A fine of one anna will be*
charged each day for each volume
that is over due. **The borrower's**
card will be withheld till **the payment**
of the fine.

(6) Borrowers **will be held strictly**
responsible for the **loss or injury**
any volume while in their posses

(7) No **mark** either in pe
in ink should be made on
part of the book.

(8) No **referenc**
will be loaned

BIBLIOTHECA INDICA
A COLLECTION OF ORIENTAL WORKS.

'AMAL-I-ṢĀLIḤ

OR

SHĀH JAHĀN NĀMAH

A COMPLETE HISTORY OF THE EMPEROR SHĀH JAHĀN.

BY

MUḤAMMAD ṢĀLIḤ KAMBO

EDITED BY

GHULAM YAZDANI,

Director of the Archæological Department in H.E.H. the Nizam's Dominions and Epigraphist to the Government of India for Persian and Arabic Inscriptions.

Work Number 214.
Vol. III.
Fasc. I.



Issue Number
1503.
New Series.

CALCUTTA:

Printed at the Baptist Mission Press.
Published by the Asiatic Society of Bengal, 1, Park Street,
1928.

کتب خانہ جامعۂ عثمانیہ

۱- اراکین مجلس اعلیٰ، مجلس [illegible]، مجلس انتظامی، مجالس تشریحات و نصاب پانچ کتابیں ایک ماہ کے لئے اپنے پاس رکھ سکیں گے۔

۲- اساتذہ جامعۂ عثمانیہ و کلیہ جات ملحقہ و گزیٹیڈ عہدہ داران جامعہ اور اراکین دارالترجمہ دس کتابیں ایک ماہ کے لئے اپنے پاس رکھ سکیں گے۔

۳- طلبا میں رجسٹر شدہ دو کتابیں بی اے اور انٹرمیڈیٹ کے طلبہ تین کتابیں ایم اے، ایل ایل بی و تحقیقاتی جماعتوں کے طلبہ پانچ کتابیں دو ہفتہ تک اپنے پاس رکھ سکیں گے۔

۴- مدت مقررہ پر کتابیں واپس نہ ہوں تو طلبہ سے بحساب ایک آنہ یومیہ فی کتاب جرمانہ لیا جائیگا۔

۵- بشرط موقع کتابیں گھر جاری کی جا سکیں گی مگر اس غرض کے لئے کتب خانہ میں کتاب کا لانا لازم ہے۔

۶- کتابیں گم یا خراب ہو جائیں تو مستعیر پر ذمہ داری عائد ہوگی۔

۷- کتابوں پر کسی قسم کا نشان سیاہی یا پنسل سے نہ لگایا جائے۔

۸- قلمی نسخے اور حوالے کی کتابیں جاری نہ کی جا سکیں گی۔ فقط